کتاب فی الرمل

بزبر آن صلابت و تندی پر دلی
او کرده علی بود و من شکلی علی

بر که تیغ تو اگر بر سر خورشید افتد
فرد
بیخ گردد آن هشت میغش بیغش

کفت سطر کرد یار از نهار
تن چو بید ز باد بهار

آنچه با برگ درختان بکند
با تن و جان شما آن میکند

اگر از جامه گوید که فرزند پسر بود یا دختر شکلی که در خانه ۵
باشد و شکلی که در خانه ۱۲ باشد اگر هر دو شکل نر باشند پسر بود و اگر
و اگر هر دو ماده باشند ماده باید گفت و اگر یکی نر باشد و یکی ماده هر دو را با هم ضرب کنند آنچه
حاصل شود از آن گوید و مانند این و همانند این از ۵ گوید و از ۸ گوید یعنی ۸ دورا با هم ضرب
کنند آنچه حاصل شود از آن گوید که ... اگر شخصی سفر رود و خواهد که بداند که زود باز آید یا دیر باز آید
نظر کنند در خانه هفتم اگر شکلی خارج باشد در راه بود و در خانه ۴ شکل داخل باشد هم دو باز آید و اگر شکل خانه ۴
خارج باشد و ۷ خارج بجای دیگر مرود مسئله بدانکه غایب بیرون از خانه ۹ و ۳ باید گفت چنانکه اگر داخل باشد
[illegible]

آیا صوفیه
۲۷۹۵

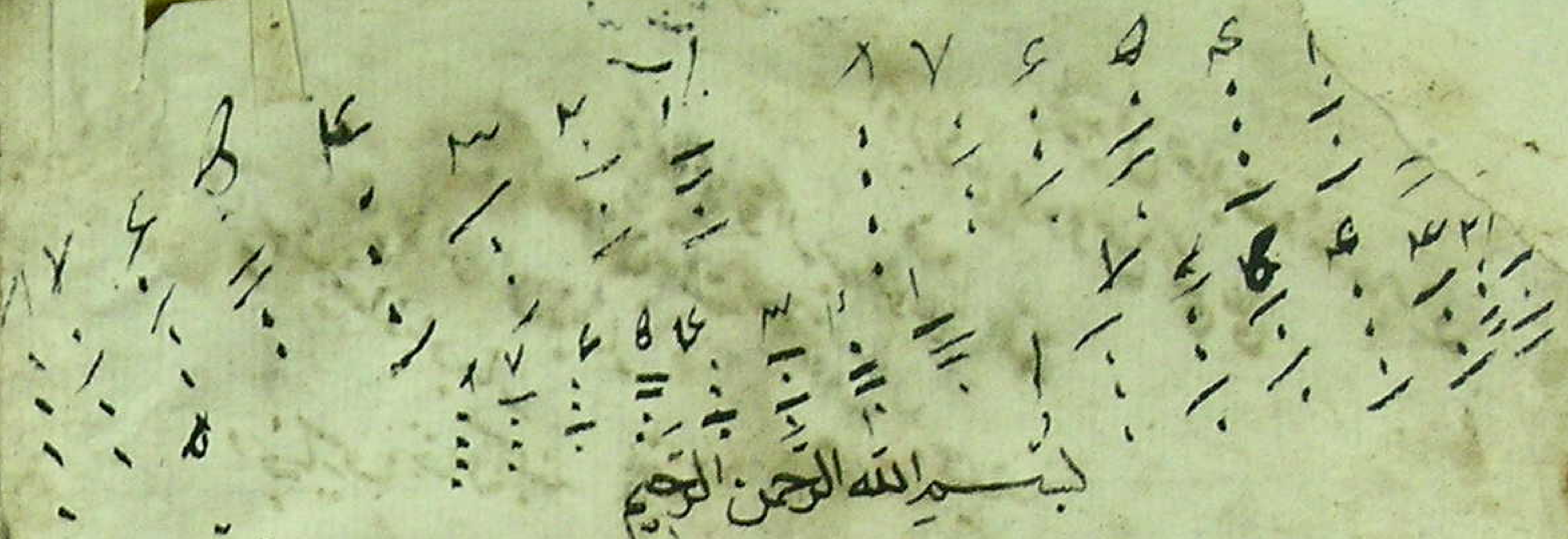

بسم الله الرحمن الرحيم

وعليه الاعتماد والتوكل كفتار اندر احكام دوازده خانهاست
از كتاب مفتاح الكنوز ومشتمل بر دوازده فصل فصل اول در
احكام اماجيد بدانكه حكم اول از نفس بيرون نباشد حكم آن
چنان باشدكه نگاه بايد كرد كه لحيان در كجا ست كه صاحب اول
است كه قوة وضعف نفس از انجا توان كفت واين چنان
است كه او شكل آتش است اگر در خانهٔ آتشى يا بادى نشسته قوة
دارد واگر در خانهٔ خاكى يا آبى نشسته ضعف دارد وبنى نگاه
كند كه هر كجا كه ⁘ انجا نشسته صاحب ضمير دل در آن بسته باشد
وبنى نگاه كند كه شكلى كه در اول نشسته در انجا قوة دارد يا ضعف
وحكم از ان كند واگر لحيان در رمل نيامده باشد صاحب ضمير را
دل وخاطر جاى ديكر باشد وبنى هر شكلى كه در خانهٔ اول نشيند
دوستجانى صاحب ضمير باشد چنانكه ⁘ در اول نشيند دليل كند
كه او را فرزندى باشد يا دوستى باشد واو را عظيم دوست دارد

واشكال

واشكال آتشى درين خانه قوى تر از همه باشد چراكه عنصر خانه
خود باشد توان كفت كه ⁘ در اول از ⁘ قوى تر است ديكر
اشكال ثابت درين خانه بد باشد دليل فرو ماندگى مهمات
صاحب دركارها واگر شكلى كه در خانهٔ اول باشد ودوستجانگى
كند دليلست كه صاحب ضمير را انديشهاى بسيار باشد واگر ضعيف
باشد انديشهاى بد بود واز آن شكل كه در اول نشسته باشد
توان دانست كه چه انديشه ميكند چنانكه اگر ⁘ بود توان كفت
كه صاحب ضمير را خوف مرگ يا مال خايب است وعلى هذا وما خود
حكم هر شكل در خانهٔ اول باز نمايم تا مشروح باشد درين جدول
وصورت جدول اينست

٢٧٩٥

خوف نفس	خير وخبر	صحبت سروران	رستكى تمام	قوت نفس	رنجورى دراز	ولايت واقبال	خوف وانديشه
رنجشى از زن	صلاح حسن وكام	صحبت بزرگان	رسيد بخير	رسيدن غصه	رسيد بكار خير	يافتن مراد	دوستى مردمان

ودیکر بمجرد شکل حکم نتوان کرد الا شواهد و نواظر و تثلیث و تربیع و تسدیس

ومقابله و غیران جمله نگاه باید داشت و طالع ولادت از خانه اول میکیرند

وطالع سقط از سیم و چون کسی سوال کند دو نوعست اول نگاه کند

که لحیان در کجاست دیکر شکلی که در خانه اول بود کجا مکرر است اکر در

دوم بود او را طالع ثور است و اکر در سیم باشد جوزا و در چهارم

سرطان بدین ترتیب تا آخر دیکر از خانه اول اکر چنانچه شکلی که در

خانه اول نشسته تکرار نکرده است دلیلست که او را قبض خاطری و دلتنکی

باشد و اکر تکرار دارد نخست انجا که تکرار کرده باشد حکم کند مثل انکه

ما رملی کشیدیم از بهر زنی اینچنین بود

و فرح در رمل مکرر نشده بود

ولیکن بجای فرح یافتیم که غیم از برای شوهر خود

دلیل میکند که او در سفر باشد غرض انکه اکر فرح در جایی مکرر نبودی یا

لحیان حاضر بود اسان تر بودی و ما از بهر هر خانه رملی تمثال می نهیم تا معلوم

باشد فصل دوم در مال اول نگاه کند که صاحب اوست حاضر است یا نه

که اکر حاضر نبود دلیل بود که او را از مال چیزی بدست نباشد و اکر باشد

هم چنان

هم چنان بیند که او هر کاه لحیان را او بود کار تواند فرمود اکر حاضر است

نگاه کند که در خانه او که نشسته حظی دارد یا نه یا ضعف دارد و شکلی

آبی یا خاکی درین خانه قوی باشد و حکم از ان کند و نیز نگاه کند که بجای

او چه نشسته بود و در انجا قوی است یا ضعیف و درین خانه اشکال

داخل قوی باشد و شواهد و نواظر و تثلیث و تربیع و تسدیس

و انچه از ان انواعست جمله نگاه کند و نیز هر شکل که در دوم باشد

اکر تکرار کند و کرده باشد در انجا که مکرر باشد چنانچه اکر شکل در

دوم نشست و در هفتم مکرر شد توان کفت که صاحب ضمیر را وجوهی

چند غایب اوست و یعنی همچنین و پنج شکل درین خانه جمع مال کشد

و سه شکل خرج مال کند و تلف و المیت

و ما خود در جدول باز نمائیم که هر شکل در خانه دوم چه حکم دارد

و صورت آن چنین است

نفع مال	قبض مال	فرح مال	جمع زیان بازیان	زیان و غم خوردن	فوت مال	مصیبت بسر بردن	سیاست غایب
دلتنگی جهت مال	قبض مال	حاصل کرده	غم خوردن غم مال	تنگی معاش	مصیبت کردن	سیاست غم	[illegible]

المیت

ونیز شرها بدین خانه تعلق دارد واکر کسی سوال کند ازین خانه توان کفت
چنانچه ما رملی کشیدیم واین بود که نموده میشود
صاحب ضمیر را کفتم که مالی چند ازتو بدست
برادر تست وباز نمی توانی کرفت واو خود در رنجور
است وچیزی ازان تلف شده است که در دوم است و
در چهارم وناظر همدیکر اند چون بهم ضرب می کنیم حاصل میشود دیکر
کفتم که صاحب ضمیر شب شراب خورده باشد وهم از صراحی خورده باشد
ودیکر کفتم که صاحب ضمیر را از زن وا فتح هر دو باشد ولیکن انچه در
کیسه است پول است ولیکن امید میراث دارد ودیکر کفتم که از بزرکی
مال چند امید داری ومال تو چنان خرج میشود که ترا خبر نیست ودیکر
سپاهی قصد مال تو میکند وان سپاه این زمان در مالای کار دکل میکند
واکر شکلها تمام شرح دهیم مطول کردد که از جبه کفتیم وطالب این قدر کفایت
باشد والله اعلم فصل سیوم در حرکات وغیر آن اول را نکاه
کند که در کدام خانه است وضعف وقوت آن جونست اکر جایی که او در
رملها باشد او را خواهر وبرادر باشد الا که جای او یا باشد ایشان

متمزج اند واکه ببیند که در خانه سیم جز نشسته در انجا قوة دارد یا
ضعف وشواهد ونواظر آن جونست اکر را در خانه اول یا ٧ یا
٩ یا ١٢ ببیند دلیل حرکت کند واکر شواهد ونواظر سعد باشد نیک
باشد واکر نحس باشد بد باشد واکر احوال خواهر وبرادر پرسد
نکاه کند اکر در اول و٣ و٥ و٧ و٩ و ١١ برادر باشد واکر در
خانهای ماده باشد چون ٤ و٦ و٨ و١٠ و١٢ و ١١ او را خواهر
باشد بسبب تکرار کویند چنانکه اکر در پنج محل تکرار کند کویند که او را
پنج خواهر وبرادر است ولیکن نکاه کند اکر در هشتم تکرار کرده باشد
مرده باشد وهر یک را خانه وحالی باشد حکم از ان کند چنانکه اکر در
دهم یافت یا ١١ که دوم او باشد که هم برین قیاس ضعف وقوة ایشان
هر یک از خانه خود بکوید اکر ان جمله یکی در خانه ١١ نشسته تواند کفت
که خواهر یا برادر یکی دوستی میکند وینی نکاه کند وبعد از ان حکم کند
واشکال منقلب درین خانه قوی تر از هم باشد وخارج را نیز بعضی قوی
باشد چون دیکر ببیند اکر در خانه باد یا آتش نشسته وبجای
خارج دلیل کند که او را حرکتی باشد اکر سعد وتثلیث او سعد باشد

باختیار واکر ننبی اختیار واما احکام هر شکلی درین باب تمام اینست که در
جدول نوشته است

معین عقل	رسیدن بحج	نکاح خوبی	غم خوردن وحرکات	حاجت نوشتن	طلب مال	رسیدن رنج	آمدن غایب
خوف اندیشه	سفر زدن ناجاب	خوشی نشاط	رنج و زحمت رسیدن	غم و عمل	دوست دیدن	حاضر شدن	منفعت رسیدن

دیکر اکر سوال کند که حرکت از کدام جانب خواهد بود نکاه کند که
در خانه ۶ چه است وحکم ازان کند واکر سوال کند که چه قدر راه
است از خانه ۳ شکل عدد را طلب کند وحکم ازان کند وبنی هر چه ازین حکم
نتوان کرد همه را نمی توان نمود شمه ازان تمام بود مثلا مار ملی کشیدیم این
بود […] اول کفتم ترا شش خواهر وبرادر
باشد […] دو برادر وچهار خواهر وازان جمله یک
خواهر […] را فاطمه نام باشد ورنجور باشد ورنج
او از درد شکم باشد ویک برادر که عمر او بیست سال باشد در سفر است
وچند روز پیش ازین خبر آورده بودند وترا خویشها دراست عمر وی سی ودو

سال وعظم

سال وعظم در زیان بود وتو میکوشد واو را فرزند نیست
یک چشم دارد ما دینه است وعمر او دو سال ودر کردن او
خالیست وترا حرکتی موافق پیش آید شش فرسنک ودر انجا
بمقامی روی که دران مقام مردی ودانشمند ومردم متکبر
بسیار باشد جایی عظیم دلکشای دیکر روز ترا دوستی در
خانه نزول کرده باشد بلند بالای روی دراز که او را در
روی جراحتی باشد وازا ملک ما دینه عمر او پنجاه وند
سال باشد واو را فرزند نیست نرینه در سفر ودیکر ترا
خویشاوندیست ما دینه خوب روی نام او شرف وبسیار
ترا دوست میدارد واین بخانه در است والله اعلم
فصل چهارم در باب مقام وملک وغیره واما بدانکه این خانه را
بسیار مدخل باشد واکر […] که صاحب وسط حاضر باشد
معین باید کرد که از بهر جیست وانچه حاضر است بجهت انکه او
پدر است یا مقام یا عمر یا ملک وآن چنان توان دانست
که صاحب هر خانه را طلب کند ونکاه کند که خانه که مقصود

دارد چند چیز تعلق دارد بموجبی که نموده میشود و بر سر دوازده
خانه قسمت کند بعد ازان خانه که چیزی داشته باشد پس
چون صاحب آن خانه دران خانه نشسته حکم ازان کند مثلا
دو چیز تعلق دارد و یکی مال و یکی معاش و این را چون بر سر دوازده
خانه قسمت کنی هر آینه خانهای طاق چون ۱ و ۳ و ۵ و ۷ و ۹ و ۱۱
مال داشته باشد و خانهای جفت چون ۲ و ۴ و ۶ و ۸ و ۱۰ و ۱۲
معاش داشته باشد پس اگر که صاحب خانه است حاضر شده و در
خانه البته نشسته و اگر در خانهای مال نشسته مال هست و معاش نیست
و اگر در خانهای معاش نشسته او را معاش هست و مال نیست و اگر
در هر دو نشسته او را هر دو باشد چون تحقیق کرده باشد را
طلب کند که در کدام خانه نشسته و شواهد و نواظر و غیره جمله نگاه
دارد و نگاه کند و دیگر در خانهٔ چهارم ببیند که ساکن است آن
ضعیف است یا قوی و شواهد و نواظر آن نگاه کند و حکم ازان
کند و شکل ثابت را درین خانه عظیم قوتی است و اگر چنانچه سوال از
عمر بود جماعت را طلب کند که کجاست و ازان حکم کند و شکلی که بجای

نشسته باشد و اگر خرید و فروخت ملک را سوال کند ازان شکل حکم
کند که در پنجم باشد از سعد و نحس و ضعف و قوی و ما درین باب حکم
ماضی و مستقبل نمی نمائیم جز آنرا با جدولها نه باشد اگر چنانچه شرح
آنرا بنمائیم مطول گردد و صورت آن بدین منوال است والله اعلم

دلتنگی وغم واندوه	قوت ومدد	خرابی املاک	جمعیت مراد	رسیدن خبر	اندیشه فاسد	رسیدن غایب	خوردن غصه
به باشد	غایب بزرگان	یافتن مراد	آمدن غایب	خرابی ملک	خبر کردن بزور	قوی باشد	فتنه [illegible]

و ما رملی کشیدیم این بود اول گفتیم که
ترا پدید نیست و ملک نیست اما یک خانه داری بس
خوشی و دران خانه آب کهنه باشد و لیکن آبی شور
باشد یا تلخ و در خانه تو باغچه ایست و آن باغچه میوه های خوب چون
انار و انجیر و امرود و مثل آن باشد و آن خانه پیش ازین از بزرگی بوده
در پهلوی آن باغ نیست خراب و در آنجا سرگین آدمی بسیار ریخته است

و درخانهٔ تواند رو بیت خراب و درین تازه کی خراب شده باشد و ترا
پس ازین املاک بوده و از دست تو رفته و لیکن الکه بدست اقربای تو باشد
و پدر تو مردی خدای ترس نماز گذار بود و در کارهای خیر رغبت نمودی
و این زمان بجای در خاکست که دران حوالی کسی دیگر نیست در خاک و
اورا بتابوت نهاده اند و او روز سه شنبه نماز پیشین وفات یافته نام
او بوبکر صدیق رضی الله عنه و او را شصت و پنج سال از عمر رفته و در برنایی سخت
رند بوده و لیکن در پیری توبه کرد و ازان باز آمد دیگر ترا پارسال باغی
از دست رفته بود آنرا دو شنبه اشتی دلیل میکند که بدست فرزند خو(د) ه
تو باشد و ملک پارهٔ ازان میخواستی خرید و کسی مانع شد و آن ملک
هنوز موقوف است و در دل داری که بخری و لیکن نتوانی خرید و دیگر ترا
اندک رنجشی از پدر بودی و ترا نصیحت بنامیدی چون در اختصار
میگوییم تمام است والله اعلم فصل پنجم در فرزند و غیره اول ببیند که
او را فرزند هست اگر هست چند است که هر چه بدین تعلق دارد هست
یا نیست آن ببیند دانستن آن چنان باشد که در فصل چهارم نموده
شد چون یافته باشد هر یک را حکم توان کرد و دیگر نگاه کند که در

خانه ۵

خانه ۵ که صاحب بیت در رمل قوی است یا ضعیف و دران خانه که
نشسته نخل دارد یا نه قوت دارد یا ضعیف و شواهد و نواظر جمله
نگاه کند و حکم ازان کند شکل خارج را درین خانه عظیم قوی باشد
و اشکال ثابت اگر چه درین خانه کم آید بد باشد مثلا توان گفت که درین
خانه قوی تر از باشد ماخوذ هر شکل درین خانه باز نماییم که چون نیست

و جدول اینست

معشوقه بکام رسی	مراد یابی فتنه	پسری خوب	دختری نیکو و خرم	صحبت با شخص بزرگ	با بزرگی فرزندان	... فرزندان	السعود غایب
پسر بدی	عنایت بزرگان	شخص تحفه	آزادی فرزندان	تحف رنجیده	فکر بد	فرزندان غم	حال نیکو

مثلا رملی زدیم از برای شخصی و رمل این بود
اول گفتم ترا سه فرزندست یکی نرینه و دوی دیگر
مادینه و هر سه در حالت تندرستی اند و
نرینه از ایشان بعمر کهتر است و بعقل زیاده تر است و عمر او هفت
سال و نیم است و لیکن دختری داری کوتاه و قوی ساق که وی را

بر عارض خالی باشد و سال او دوازده و یکی او در خواستگاری میکند که بیم
خویش آن دختر باشد انما در و جوانی بلند بالای شکم بزرگ و سیاه
فام که بر کردن زخمی دارد و دختر نیز او را میخواهد دیگر دختری میانه
داری که عمر او نه سال و نیم است و صد بار از خواهر لطیف و ملیح
تر است ولیکن او بیش از این رنجوری کشیده است و این زمان به
صحت است اما باریک و ضعیف و او را پسر خواهر پدر خواستگاری میکند
و آن پسر هنوز بحد بلوغ نرسیده است ولیکن او را اصلی صحبت
با همدیگر هست و دیگر ترا معشوقه هست ترک ترک چهره خوب روی
از خاندان بزرگ ولیکن تا غایت هرگز میان شما فساد نرفته و
آن زینت بسال در آمده و عمر او سی و دو سال و پدر ایشان نمانده
و نیز دلیل میکند که او هم عاشق و جوانی بلند بالای باریک میان قوی
اعضا و آن جوان در سفر است و تو سخت عاشقی و نمیتوانی او را دیدن
و زنی واقف حال تست و دیگر ترا از پسر برادر پدر چیزی رسیده و
او خود روانه این طرف است و دیگر ترا از بزرگی سخنی خوش رسیده
و امید که چند دران لبسه و حاصل خواهد شد و دیگر دو روز

ویکب

و یکشب باتفاق جمعی از دوستان که یکی از آن جمله بازرگان و دبیر بود
بعیش مشغول بودی و این زمان که ما رمل کشیدیم ایشان
منتظر تو اند و دیگر امروز از غذا آش و برنج و گوشت گوسفند
خورده بعد از آن حلوای عسل خورده و پس از آن چیزی تلخ
و ترش خورده بعد از آن دیگر امروز ترا هلکی از بزرگی را دیدی
که دیدگاه بود که در طلب او بودی ولیکن ترا از و منفعتی نبود
و اینهمه که گفته شد از این خانه بود و اگر یکسال از این خانه حکم کنند
هنوز از نصد یکی گفته باشد ولیکن اینقدر کفاف است و الله اعلم
فصل ششم در مرض و غیر آن گوید اول به بیند از ایشان که باین
خانه نسبت کرده اند که کدام موجود اند و کدام معدوم و آن چه ماه
باشد که در باب چهارم نموده شده و واجبست که هر چه در یک
باب نموده شد در دیگر ابواب نموده و مکرر نشود تا دراز نکشد
و اگر چنانچه تحقیق کند و رنج باشد نگاه کند که که صاحب
اوست کجاست و سختی و سستی آن از ضعف و قوت توان
دانست و نیز در کدام مثلثست و شواهد و نواظر آنچه شکل است

ودر تثلیث وتربیع وتسدیس ومقابله چه افتاده است واین قوی تر از آن
شکل باشد که درجای او نشسته باشد چه آن شکل که بجای او نشسته
باشد حکم باشد که رنج نبود یا بهتر شود واگر احوال اسرا پرسد
اول نگاه کند که اشکال سه هیچ در تسکین خود هست یا نه اگر باشد
حکم از آن کند واگر نه از که در خانه ششم نشسته باشد حکم کند
واگر احوال برده پرسد یا چهارپای خرد همچنین چون گفته
شد تمام باشد واما اشکال داخل را درین خانه عظم قوتی باشد
بشرط آنکه صاحب ضمیر رنجور نباشد چرا که اگر رنجور باشد قصد
مرگ کند وچهار شکل در خانه ۶ نشانه مرگست رنجور را
توان دانست و نیز در کدام مثلث نشسته و شواهد و
نواظر آن چه شکل است ودر تثلیث وتربیع وتسدیس ومقابله
چه افتاده است واین قوی تر از آن شکل باشد که درجای او
نشسته باشد واگر احوال اسرا پرسد اول نگاه کند که اشکال سه
هیچ در تسکین خود هست یا نه اگر باشد حکم از آن کند واگر نه از
که در خانه ششم نشسته باشد حکم کند واگر احوال برده پرسد

یا چهارپای

یا چهارپای خرد همچنین چون نکته گفته شد تمام باشد واما اشکال
داخل را درین خانه عظم قوتی باشد بشرط آنکه صاحب ضمیر رنجور نباشد
چرا که اگر رنجور باشد قصد مرگ کند وچهار شکل در خانه
۶ نشانه مرگست رنجور را واگر سوال کند که
رنجور چه رنج دارد نگاه کند که یا در کجاست وحکم از آن
کند واگر سوال کند که رنج رنجور یا بد شدن تا چه مدت خواهد
بود اول نگاه کند اگر در اول و در چهارم و در هشتم و
در دوازدهم بیند که اینها نشانه مرگست و دیگر شواهد گواهی
دهند حکم بر مرگ او کند بمدت عددی که از ۶ لبستانند واگر
در دوم و در سیم و در پنجم و در هفتم و در دهم و در
پانزدهم و در شانزدهم باشد که اینها نشانه خلاص رنجور است
حکم کند بر به شدن بمدت عددی که از خانه ششم لبستانند و مرگ
و به شدن رنجور خود مشروح دریابی که حکم ماضی و مستقبل
بیرون آید باز عائم ودیگر هر شکل را درین خانه حکم بدین
موجب است جدول در آن طرف

رسیدن بمقصود	جهت بیرون	ازستن نیز رنج	بارزی عمده با خصم	خصومت زن پیرو	بود با رنج	رسید با رنج	آمدن با زیان
رسید با غم	بازی با دوستان	یافتن قدرت مراد	درستی سخن	مراد دشمن	بد باشد	مراد با فتنه رنج	رسید با عیب

ونیز از مجرد یک شکل حکم مطلق نتوان کرد مثل آنکه مار ملی کشیدیم
در دمل این بود اول گفتیم ترا
اندک رنجیست از بازوی راست وسبب آن زخمی
بود وآن زخم باطل شده ولیکن رنج آن باقیست
ودیگر دشمنی بر آنست که سر تو فاش کند والبته این میسر شود و
اسرار تو مخفی نمی ماند وسر تو آنست که با زنی جمع شده وآن زن
سیاه چرده بلند قامت روی دراز بود که بر پیشانی خالی دارد و نام
او ارسلان وبیست وسه سال از عمر او رفته باشد واو را شوهری باشد
سیاه خونی عجیب ودو فرزند دارد یکی نرینه ویکی مادینه وعمر او دو
سال ودو ماه وانجا یکبار اگر جمع شده باشی دران مقام کوری است

وکسی دران

وکسی دران کوراست که او را بزهر کشته اند ودر حال رسیدن بهم خونی
وترسی بیمار رسیده واین زمان ترا دشمنیست قوی اندام بلند بالا که در
چشم چپ آبله دارد وترا این سر فاش خواهد کرد وبکند واین عورت این
زمان رنجوراست ودرد شکم دارد مثل خون رفتن از شکم باشد واو را
وشوهر او را ازین حال که جمع شدن شمه چه شده وترا ازین مراد بنشان
رخت خواهد رسید وتدبیر تو پنهان شدن بهتراست وتا مدت ۱۹
روز گریختن اولیتر که دشمن تباه خواهد شد واین قصه کوتاه کرد
ودیگر ترا غلامیست عظیم کار میباید قد باریک اندام سخن دان واین
زمان که مار مل کشیدیم در باغیست که دران باغ هیچ درخت نیست
ودیوار آن باغ عمارت میکند ولیکن خصم تو است ودو نوبت
که قصد هلاک تو کرده است وقصد او به سبب آنست که عظیم چارپای
دوست میدارد چند نوبت التماس از تو کرد وبتو مراو را نداد وخصم
تو شده ودیگر ترا در خانه یک زنی خدمتکار باشد پیر عمر او به شصت
ونه سال واو عظیم نیکوخواه تو باشد واو را پسریست کفش دوز عمر او سی
دو سال بلند قامت لب یار دیش واو را بسیار قرض جمع شده ودیگر ترا

قرض داری باشد واز توبی کریزد نام او احمد واین زمان که ما رمل
کشیدیم ازخانه خویش بیرون می آید وروی در بازار کرده واورا مبلغ
دویست وپنجاه دینار بتو می باید داد واین همه احکام این خانه ا
چون باختصار میکویم تمام است **فصل هفتم** در قضا وغیر آن کوید
اول نکاه کند که اورا وجه اشیا که بدین خانه تعلق دارد کدام
حاصلست واکر چنانچه کسی احوال قضا پرسد نکاه کند که که صاحب
آنست کجاست ودر آن خانه قویست یا ضعیف وشواهد ونواظر و
مثلثه وتثلیث وتربیع وتسدیس ومقابله ومقارنه که از جمله اختیار
است نکاه کند وحکم از آن کند واکر کسی سوال کند که چند قضا می
باید از عدد احاد وحکم کند ومی باید که اورا سوال نباید کرد که ما قضا
هست یا نیست که پیش از آن رمال را واجبست دیدن بر خبر واین از مجد
حکم نمی توان کرد چرا که از بهر غایب یا حاضر است یا شرکا اما از آن
نوع حکم توان کرد که در فصل چهارم آمده ودیکر نکاه کند که در خانه
هفتم چه شکل آمده در اینجا قویست یا ضعیف وحکم از آن کند ودیکر
منقلب در این خانه عظیم قویست وچهار شکل درین خانه دال است

پربودن

پربودن قضا … وماخوذ حکم هر شکل درین خانه جدول
با تمام صورت آن اینست

قوت ومرتبه وبی جفا	رسیدن بغایت	خوردن خوره	رسیدن بمال	سخن بجوش	رسیدن بنیخ	غم واندوه	رسیدن بجوهر
افتادن سفر	عنایت بزرکان	پوشیدن اعتقاد	خصمی دشمنان	مرض بناچار	صحبت بعهد	عیب مصیبت	یافتن مراد

واین شمه از احکام خانه هفتم است مثل اکه ما رملی کشدیم واین بود
که نموده میشود … اول کفتیم که ترا دو
زن باشد … یکی بر عمر او چهل وهشت سال ویکی جوان
… عمر او نوزده سال باشد وآن جوان ترکیست که
بر زنخدان خالی دارد میانه قد ملیح وتو اورا دوست میداری واو
نیز ترا دوست میدارد ودیکر ترا شریکیست بلند قامت سفید اندام که
بر پای چپ زخمی دارد چون از بلندی در افتادن ومثل آن واو
با تو براستی بد مهر ودوا واین زمان به بازرکانی رفته است بجد
دریا باروا وفرزندیست ما دینه عظیم خوب وتو اورا دوست میداری

ودیگر برادر غایب است واین زمان او در محل معزبا ست
واو را مادریست پیر ودر امکان که مرگ او در اینجا باشد ودیگر برا
مالی چند دزدیده وآن شخص که برده از شهر بیرون است وشخصی
کوتاه قامت گندم گون سیاه چرده بلکه تخم او از سیاهان باشد نام
او علی واو را مادریست پیر وبد چشم گرفتار است واو ازین حال
غافلست ولیکن مردیست بطال رطوبی که جلادی یا جراحی کند
واو صاحب سر دزد است ومال تو چیزی او دارد پیدا خواهد
شد تا یک سال ونیم در میان بدست زنی دیگر برا خصمیست سیاه
چون خواجه سرایی ومثل آن وبتو عظیم دوستی میکند خاصه درین
زمان که با تو حسابی دارد واین شمار احکام خانه هفتم است وچون
در اختصار میکوشیم تمام است والله اعلم بالصواب فصل هشتم در
مواریث وغیر آن گوید اول ببیند که از آن چیزها که بخانه هشتم تعلق
دارد کدام حاصلست چنانچه نموده شد وضعف وقوة آن از
گوید که در کجا نشسته اگر قوی باشد وشواهد معتبر است حکم کند
بر میراث یا مال غایب وانجا اصلا حکم از تکرار کند چنانچه

اگر در اول

اگر در اول نشیند از نفس وزندگانی خویش واگر در سیم بود از
اقربا واگر در ه باشد از فرزند وعلی هذا ولیکن اگر قوی
باشد اگر از بهر مرگ حاضر شود یا شده باشد بد بود والا
اول نگاه باید کرد دیگر ان بهر چه آمده است وحکم از آن کند واگر
سوال کند که سبب مرگ انچه خواهد بود انخانه چهارم وهشتم
شکلی بیرون آورد وحکم از آن کند وچهار شکل درین خانه
دلیل میراث است ومال غایب واشکال منقلب
درین خانه قوی باشد وماخوذ حکم هر شکلی درین خانه او
وبد بموجب نموده میشود جدول اینست

نکبت وخوف	رسیدن مال	خوف از دشمن	مراد یافتن	نصیب مراد	[illegible]	نیکی اعمال	نیکی [illegible]
خوف از بیرون	خوردن مراد	یافتن مراد	دشمن مردن	خوف نکبت	غایب نزدیکان	جمع شدن بزرگان	ضعف عمر

وما رملی کشیدیم وصورت آن اینست

اول گفتیم ترا فرزندی مرده است ما دیدیم عمر او ده
سال و دیگر ترا اندک خوفی باشد ولیکن جای خوف
نیست دیگر دل در مرادی بسته البته آن برآید دیگر مالی چند از تو غایب
است و میرسد و این بس باشد چرا که حکم ماضی و مستقبل جای
دیگر نموده میشود والله اعلم بالصواب **فصل نهم** در سفر و غیر آن
گوید اول باید دیدن که در رمل حاضر است یا نه اگر حاضر است
از بهر چه حاضر است و چون محقق کردانیده باشد حکم کند اگر کسی
سؤال از سفر کند ببیند که در کجاست و در آنجا قویست یا ضعیف
و شواهد آن و غیر شواهد آن نگاه کند و حکم از آن کند و او را شکل
آتش است اگر در خاک نشیند تباه شدن ایشان باشد چنانچه اگر سؤال
کند که در سفر بهره چون باشد نگاه کند اگر در خانهٔ آتش نشست نیک
بود و اگر در آب یا در خاک نشست بد باشد اگر شواهد مدد دهد توان
گفت که آن سفر ممکن نشود هم برین قیاس دیگر شش شکل درین خانه
دلیل سفر است و دو شکل دیگر آموختن علم
و پنج شکل دلیل خواب و سه شکل

دلیل

دلیل پاکی دین و بنا اشکال خارج را درین خانه قوة باشد
و ما حکم هر شکلی در جدول باز نمایم و جدول اینست

خوف دشمن	صحبت یاران	نیکوی وعمل	یافتن مراد	رسیدن بخبر	خستگی ورنج	رسیدن بمال	بیرونی نفس
قوت حیات	آموختن علم	طهارت نفس	قوت ویمن	یافتن مراد	طلب ودوستی	عنایت بزرگان	بخشش جوی

اگرچه از مجرد یک شکل حکم نتوان کرد اما این اشکال دلیل کنند برین
انواع اما شواهد و غیر آن که مدد دهند حکم توان کرد چنانچه
ما رملی کشیدیم بر صورتی که برین طریق نوشته شد
اول گفتیم که دل در سفر
بسته فاما هنوز روی بدان داری که بشود و
توجه بطرف مغرب خواهد بود و بقائی خواهی رفت که اکثر
مردم از ترکان باشد چون از دو شکل آن و در دل داری
بعد از پنج ماه دیگر ازین مقام بعزم سفر بیرون روی دیگر تو

دوش خوابی عجب دیدی که در تاریکی جائی بودهٔ و در آن تاریکی آب
کذری بود و تو طلب کردی که طهارت سازی و در نمی یافتی و در آن
وقت بزرگی پیل در دست داشتی و بتو راست کردی که بزند ولیکن
تو و آن بزرگ هر دو در خنده شدی و آن پیل باز کشیدی و بکار خود
مشغول شدی دیگر هم در خواب دیدی که زنی از آشنایان پیش تو
آمدی و تو او را در کنار گرفتی و با او بازی چند بر رفتی و الا جمع شدی
دیگر ترا علمی چند فراموش میشود و اگر چه زیاده از آنچه فراموش میکنی
حاصل میکنی دیگر تو دوش نماز نگذاردی ولیکن امروز نماز
بامداد گزاردهٔ و گذشته را هم بقضا گذاردی و صدقه در حق
نماز و صدقه و زیارت و مثل این عظیم ترا قوی باشد ولیکن
دوستان است بمکر زند و ترا از راه میبرند و تو اگر چه ظاهر با ایشان
ساختهٔ ولیکن در باطن کار خود میکنی دیگر ترا دل در غایت در
پاکی و درد رسیست اگر چه دو سه روزی خلل پذیر بود اما این زمان
خوفی نیست و این شمهٔ که نموده شد از احکام خانهٔ سیم است
والله اعلم **فصل هم** در اعمال و غیره اول شرایط چنانچه چند نوبت
نموده شد

نموده باشد بجای آورد و بعد از آن ببیند که تا ... در کجاست
و قوة و ضعف او از چیست و حکم از آن کند و گوید که هست و
اگر سوال از عنایت بزرگان کند از اول و دهم شکلی بیرون
آورد و حکم از آن کند و اگر آن شکل در رمل باشد انجانه
او حکم کند و دیگر شواهد و نواظر و غیر آن جمله نگاه کند و حکم
از آن کند و اشکال داخل را در این خانه قوتی تمام بود و چهار
شکل درین خانه دلیل عمل باشد مثل
و سه شکل درین خانه دلیل بر معزولی و عزلت
و خود ما حکم هر شکل درین بازنمائیم باین طریق است

نحس ...	قوة و عمل	رنج ...	بدی ...	رمدن ...	حرکات ... رفیق	نقل مقام	رسیدن ...
قبض خجست	امدن غایب	رسیدن مال	سفر ...	رسیدن عجب	یافتن مراد	جمع شدن مال	قعود دشمن

مثلا اما رملی کشیدیم و این بود

اول کفتیم که ترا مادریست بیمار که عمرش بهفتاد و وند سال رسیده
و در ... خانه فرزندی از نوعی باشد و دیگر مردی و بزرگی
و در میانه بزرکان دری و یک مردیست سیه چرده و بلند قامت که در
پای چپ زخمی دارد و از جمله بزرکانست و تو کاری چند از برای او کنی
و او ترا عظیم دوست دارد و تو نیز او را دوست میداری و در باغ تو
کندم کشته است ولیکن چنانکه شرط باشد بر نیامده باشد دیگر ترا
علتی چند خواهد بود مثلا آنکه کسی بر سر چیزی باشد و از آن فایده
کم بیند دیگر چند چیزها چنانکه پیش ازین کفته شده اتمام سازند
فصل یازدهم اول هرچه کفته شد همه را بجای آورد و اکر کسی سوال
کند که دوست با من بنفاقست یا نه اول نگاه کند که ... در کجاست و
حکم از آن کند دیگر ترا از اول و یازدهم شکلی بیرون آورد و از آن حکم بر آمدن
و نا آمدن مراد و در باب مستقبل نموده شود و چهار شکل درین خانه دلیل
بر آمدن مراد بود ... و مستقبل درین خانه قوتی عظیم دارد و چهار
شکل درین خانه دلیل قوة دوستان بود ... و چهار شکل
دلیل نفاق دوستان بود ... و حکم هر شکل در جدول اینست

بیعی حال	دوستی و مراد	برآمدن حاجت	بسیار خیر	عشق و محبت	غم و اندوه	زیان در عمل	بیرون شدن
قوه و نسبت	خوب بودن	آمدن مال	اخوان و بنون	قعده و زیخ	قوه اقربا	خریدن مال	قوت دادن

و این شمه از اقوال است باقی چنانچه در دیگر فصول نموده شد با تمام رسانی
چنانچه ما رملی کشیدیم اینچنین ... اول کفتیم
ترا دوستست دو تا نزدیک ... یکی بعمر چهل و سه سال و نام او
محمود و یکی ... بعمر هشت سال نام او ابراهیم و یکی ما دینه عمر او
چهل و شش سال و آن عورت از اینها دوستی است دیگر سفری امید داری
و دل در آن بسته دیگر اعتقاد تو در حق علوم بسیار است و چون اختصار
میطلبیم این قدر کفایت است فصل دوازدهم در اعدا و غیره اول شکلها را بجای آورد و بعد ازان
ببیند که او را دشمن هست یا نه اکر هست چند است نر است یا ماده و ضعف
و قوة دشمن از ... توان کفت که در کجاست که اکر در خانه اول و ۳ و ۵ و ۷ و ۹
نشسته باشد ایشان قوة باشد و اکر اول و ۴ و ۶ و ۸ و ۱۰ ایشان ضعیف باشند

واشکال ثابت را درین خانه قوة باشد وچهار شکل درین خانه بر بودن خصم دلیل

باشد وچهار شکل دلیل تباه شدن خصم باشد

وماخود صورت هر شکل را باحکام درین جدول باز نمایم وانیست

بیرون رفتن و در آمدن	باعث فزاد	یمن رفت	عیش خوشی	تهنیت عقبه	الیمن ابو	سپیدی ابد	حرکات و بو
آمدن غایب	قوة اسرار	قوة عمل	بدی و زار	تبعی خرد وی	قوة بدهاری	خسیدن بی خبر	خوف و بکش

مثلا ما رملی کشیدیم اینچنین اول کفتیم که ترا با دشمن

معامله هست ودشمن از تو قوی تراست و مهریست

بلند قامت باریک اندام سفید اندام کرد روی که او را بر پیشانی زخمی باشد

بنام عبد الرحیم و دیکر سه دشمن داری دو ماده ویکی نرینه ولیکن بد شمن هیچ

کدام قوت نیست فاما سعی می نمایند و یکی از دشمنان خویش تو باشد و دیکر ترا

پنج سر چهارپای بزرک باشد و دو سر کاو و سه سر اسب و علی هذا واکر هر حکم که

بخانه تعلق دارد باز نمائیم عمرها تمام شود و طالب را خود این قدر تمام بود و ما

رملی کشیدیم این بود اول کفتیم که ترا کنیزکیست که

داری او را علیم دوست میدارد واو نیز ترا دوست میدارد

و زینت میانه بالای سطبر کردن که بر طرف روی راست او خالیست بزرک سیاه

نام او طغای عمر او هفده سال دیکر ترا مالی جدا از غایب رسیده که از ان خبر نداشتی

وامید نداشتی و آن سیصد دینار است ولیکن هنوز در دست سیاهیست بلند

بالا که بر کردن جراحت دارد و نام او ایرک است و بتو نرسیده ولیکن هم امروز

نماز شام از دست آن سیاه بتو خواهد رسید دیکر از خواهر یا مادر سالی چند پیش

تست و آن مال را بزور از و کرفته اکرچه الکی از ان مال تلف شده و آنچه مانده

بدست تو است و دیکر ترا خواهریست از تو کهتر و بلند قامت و فصیح زبان

عمر او سی و یک سال و این زمان مدت سه ماه و نیم است تا بدو دشمن کرفتار

ده است و توان کفت که از این رنج هلاک شود دیکر خواهر و برادری نداری و ترا دوازده

روز پیش از این سفری و حرکتی افتاده بود طول آن

بعد الحمد والتحیه سبب تحریر این شرعیه آنست که توفیق رفیق حال و شامل
احوال عصمت پناه فلانه خانم بنت فلان معرفه بتعریف شهود داشته در
حضور جمع مؤمنین و مصلین اقرار شرعی نمود بعد از آنکه آیه کریمه واقع هدایه کل نفس
ذایقه الموت مذکور اجل موعود رسیده از دار دنیا برای عقبی رحلت نماید
تمامی وجه مهر معین خود را بعوض متعارف آب و آتش و مزار خوانی و عرف و عادت
که در میان خلق الله معروفست بزوجه مدخوله خود عزت مآب فلان ولد
فلان هبه و عطیه شرعیه نمود و ابراء ذمه موصی الیه کرد بود الیوم او را بوجه
من الوجوه در باب وجه مهر معین فی العقد خود با زوج مزبور خود حق دعوی
نیست و گفتگو ندارد و هرگاه بخلاف مسطور دعوی نماید باطل است کتبه ۱۹۲

کتاب شجرهٔ ثمره

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله العلی الکبیر العلیم الخبیر لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
المطلع علی مکنونات الضمیر محیط فحیط علمه علی حقایق الموجودات
و ذرات الکاینات بالتقدیر و القطمیر یفعل الله ما یشاء و یحکم ما
یرید و هو علی کل شیء قدیر و صلی الله علی محمد النبیه البشیر النذیر
السراج المنیر صلی الله علیه و علی آله صادات الطایرات فی الصفیر
و السابحات فی الغدیر و سلم تسلیما کثیرا اما بعد چنین گوید که در
زمان پادشاه اسلام جلال الدنیا و الدین خلد الله سلطانه سار فی
بلبخت که محرر این قضا و قدر السارقة و السارق و السارقة فاقطعوا
ایدیهما بر ناصیهٔ شقاوت او بنوک کلک جف القلم بما هو کاین نگاشته
بودند از مطبخ الخزرت سرفه کرده امیر جماعت بنفاذ پیوسته که مجموع
رسالة الطلب کنند تا در تفحص کمر فهموده کنکان بنیا مثل الاشیا فمن ما
حفظ فذاک و برهان کلام جناب امامت مآب مرتضوی علیه السلام که بشارت

داده کد

داده که شعر الم تر کیف ضرب الله جل ثناؤه افاضل علما کاور بس علما و بلا
المهم علم النقاد بفضله و اوحی الیه حل ما کان مشکلا سوجبیل و
جد و جهد بلیغ بتقدیم رسانند امر اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم چون مجمع شدند دران اجتماع هر کسی بقدم دم
و دم قدم در میدان فصاحت جولان نموده بساط ملاحت می
انداختند و بچوگان لاف گوی دعوی می باختند و مصنفات که در
باب این علم نوشته اند به نفی و اثبات دران شروع می نمودند و
چون نوبت حکم باین فقیر رسید دست اعتصام بحبل المتین کلام
رب العالمین زد و ایهٔ مبارکه من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا
غربیة برخواند و بر شجره ببل وار بیار کلبن اصلها ثابت و
فرعها فی السماء نشست و بهزار دستان آواز در داد تا چابک دستان
بستان خاطر خطیر و نقش بندان لاله زار ضمیر همچو نرگس صاحب نظر
برخواستند و بنفشه وار سر از زانوی تفکر بر داشتند و نقاب
از جمال چهرهٔ لعبتان ریحانی معانی بگشادند و سوسن صفت
بمنطق بیان کلی قانون بط و بسط این نو بادهٔ باغ حکمت و شکوفهٔ گلشن

١٨

معرفت یعنی سجر وغیره عودی کردند چنانچه مجموع سر تسلیم بر آستان
قالوا بلی نهادند ومصنفان ومصدقان این قول گشتند که کتاب
سجر بیت با دیگر کتب که در باره این علم شریف ساخته اند رجحانی
تمام دارد اگرچه ایقان این فقیر در پایه بود که بتصدیق غیر محتاج
نبود اما بواسطه طعن طاغیان وحجت شهادت بر ایشان گرفت
تصدیق چون تواتر احباب مفید یقین افتاد و در آخر بر سخن
اصحاب بر اختم افتاد که ای دریغا که این باب مقفل را مفتاحی و این
کنز مخفی را کشافی و این صراط مستقیم را هادی و این بیابان بی پایان را
دلیلی بودی چون در آن میان این فقیر بود که شب تا روز سر بهم
در نبر کشیده وروزها تا شب خون دل از جام غصه وغم چشیده و
در کنج انزوا پای در دامن صبر آورده واز دست تخیلات وهمی سر تفکر
در جیب مراقبت فرو برده تا صندوقچه لغزات مقفل بمفاتیح امر
حقیقی مفتح گردانیده و درج مرموزات معضله بزور سر پنجه مخیله
سر گشوده وعقد مسایل مشکله بپای مردی قوه مفکره حل کرده و اشکال
مشکله باعتقاد ذهن از دایره کلی با صول پرگار فهم بر تخته ضمیر نگاشته باعتقاد بدل

ونقطه

١٩

ونقطه عنصری اصل که حقیقت عناصر اربعه از چهار گوشه آن اخراج
کرده اند بسهام سهم السعادت عینی دانش جناب مولانا کمال الدین
حسن نظر بجانب این حقیر انداخت وگفت مصرع اینها ز تو باید
اینچنینها تو کنی گفتم از شرایط آداب عقلی ومحامد اخلاق فهمی بدیع
وبعید نماید که آنجا که آب لطیف باشد بخاک کثیف تیمم نمایند اما
بموجب اشارت علیه که اباء آن نیز ترک ادب میدید بر خود واجب
گردانید که اساس آنرا بر دیده بنیاد نهند واز سر طوع رغبت نظم
کمری بر میان جان بندد جان کمر دار در میان بندد ومتوقعست
که اگر از مغزات بیان وسهولت بیان خاری در پای نازک خیال
خلیده باشد بصر بصیرت در یده عقل چشم خطا بین از و فرو
پوشند والله التوفیق من الله سجره روایت کرده اند از حکماء
اوایل که علم نقطه علمیست که بدانیال علیه السلام آمده است وحکماء این
علم را برموز نویسند وبر مردم پوشیده داشته اند تا بدست جاهلی
وبا اهلی نه افتد که این از اسرار حق است وهر کس این علم نداند و
کیفیت این علم دشوار است زیرا که دانستن طبایع نه کار هر کسی است

وهرکس دران تصرف نتواند کرد تا از استادان نیاموزند وهرکه این
علم را از خود کوید حق تعالی بروی خشم کیرد زیرا که معجز پیغمبران بوده و
علم نقطه عزیز و شریف است تتمه چون میفرماید که این علم معجز
پیغمبرانست و بنقطه باز میخوانند بباید دانست که این کدام نقطه
است چرا که پیش اهل اقلیدسی نقطه چیزیست که قسمت پذیر نباشد
و اهل هیات مرکز را نقطه خوانند و ستاره نیز کویند و درین
کتاب نقطه غرض فرد باشد یعنی آتش و باد و اب و خاک و فرد
یکی باشد در همه اصطلاح و زوج دو باشد و در رمل فرد باشد
یا زوج اما نقطه فرموده معلوم میشود که غرض ازین نقطه فرد است
و دیکر انکه فرد واحد بود بی کیفیت و بی جز و بی مخرج پس نقطه
فرد بود بی جهت چرا که هرکاه که تلفظ بنقطه کنی حرف شود که عبارت
از ان نون و قاف و طا و ها است و انکه اسمی شود چنانکه الف که
حرفش میخوانند و اسم است از برای انکه سه حرفست الف پس معلوم
شد که نقطه بعبارت اسم فرموده نه بعبارت حرف پس معلوم شد که این
نقطه برزدن باشد اکنون بدانکه نقطه چهار حرفست چون در حساب

ن ٥٠ و قاف ١٠٠ و طا ٩ و ها ٥ جمله صد و شصت و چهار باشد
چون شانزده طرح کنی چهار بماند و این چهار عنصر است و
این جهت فرموده که شاید که بدست هر جاهل افتد که شاید معتقد ایشان
بواسطه شکل موثر دانند خلل پذیرد اگر خدا خواهد بشود و اگر نه
نشود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید شجره بباید که چنانکه
طبیعت عناصر بدانند طبیعت خانه بدانند که هر خانه چه طبیعت دارد
و آن خانه در مقام چه فعل کند و چه دهد و چه ستاند تتمه بدانکه
طبیعت آتش کرم خشک است و باد کرم تر و آب سرد تر و خاک سرد
و خشک و خانه اول و پنجم و نهم و سیزدهم آتشی یعنی کرم و خشک
و خانه دوم و ششم و دهم و چهاردهم بادی اند یعنی کرم و تر اند
و خانه سیوم و هفتم و یازدهم و پانزدهم آبی اند یعنی سرد و تر و خانه
چهارم و هشتم و دوازدهم و شانزدهم خاکی اند یعنی سرد و خشک و
مزاج آتش صفرا و باد خون و آب بلغم و خاک سودا و در فصول
اربعه آتش را مزاج تابستان و باد بهار و آب زمستان و خاک
خریف اکنون باید دانست که شکلی که در خانه آید چون شکل بیاض در ششم

آید که مزاج او سردی دارد و تری و از آن خانه که می و تری گوییم بیاض در
ششم سردی دارد و گرمی شد چون از نقطه گوییم ضمیر از آن باز دانیم
مثلا نقطه آب از چهارم بخانهٔ هشتم منتهی شود به بیاض گوییم بیاض
سردی داد گرمی شد چرا که مرا و در خانه آتشی است و یک باد و یک
خاک و بخانه باد منتهی شده است مثال دیگر نصرة خارجه در میزان
باشد و آتش بسیزدهم آید گوییم حرارت و یبوست زیاده شد چون
بدهم آید حرارت مرتبه دیگر زیاده شود و یبوست کم کند و اگر از نهم
باول رود گوییم مزاج این آتش زیاده شد در حرارت و یبوست و فکر
تیز کردن و اندیشه هایل در بعد و اگر این نقطه که در سیزدهم و نهم
کند و هر دو جا الحیان باشد سایل را پرهیز باید کردن از غذاء گرم
و خود عجب اگر در مزاج آن سایل گرمی زیادت نباشد هر چند که نقطه
در مرکز خود نیکوتر است الا درین معنی اگر در دوم آید نیکوتر خصوص
که خانه دوم قبض الخارج باشد چرا که هر چند گرمی باشد الا خشکی زایل
شود و فرموده که آن خانه چند هد و چند شاند درین مقام خانه ا
نقطه غرض است حاصل [illegible] و چون معلوم شد که نقطه رمل که در میزان

می آید هر یکی

می آید هر یکی را تسکین است یعنی خانهٔ دارند و از خانه ایشان بخانه دیگر
حرکت می افتد و این حرکت بر شش نوع است حرکت اول طبیعی خوانند
چنانکه نقطها را هر یک حید کا نه میلی باشد بسوی مرکز خود یعنی بخانه
خود از میزان و نوع دوم را قسری خوانند یعنی جنبش ایشان ضروری باشد
بسوی مرکز غیر چون فرود آمدن آتش بخانه آب یا آب بخانه آتش
یا باد بخانه خاک یا خاک بخانه باد و این حرکت نه بطبع باشد و نه
بارادت و این دو حرکت که ذکر کرده شد هر یک را حد کانه حکمیست چنانکه
گفته کل الحرکة بالارادة و بالحرف پس بدین دلیل حرکت اراده نقطه
بر سعادت و سلامت و نیکوی حال باشد و عکس الحکم بر عکس [illegible]
بدانکه نقطه که در میزان می آید و تسکین این معنی آنست که تسکین
آتش اول و پنجم و باد دوم و ششم و آب سیم و هفتم و خاک چهارم و هشتم
و خانه بخانه حرکت کردن آنست که نقطه باد دوم و بازده چهارم منتهی
شود و خود روشن فرمود و حرکت شش نوع است این شرح در حرکت
بود یعنی آتش باول و پنجم و طبیعی و باد و آب و خاک همچنین بخانه خود و غیر
مرکز آنست که چون آتش بسیزدهم آید که خانه تسکین آتش است ضرورت

بدهم رود که غیر مرکز اوست و ازین معنی سیوم تمثیل فرموده که شاید
که چهارم عقب باشد و بخانه پنجم منتهی شود و آنکه فرموده که نقطه بر مرکز
خود بر سعادت و مرکز غیر عکس آن از پیش گفته شد که چون آتش
بنقطه خارج رسد در اول مزاج سایل را حرارتی باشد بدانکه این
بوجود لحیان در پنجم و ؛ در ششم است چنانکه در دوم و سیوم آتش و
باد نباشد و حکم بر سعادت و سلامت است که در پنجم لحیان و در ششم
است یا ؛ و عکس آن باشد که آتش سیوم منتهی شود و خانه هفتم
یا باشد و اگر هفتم ؛ یا باشد حکم آن نیز بر سلامت و سعادت است
این دو حرکت ذکر کرده شد بنجر اما چهار دیگر آنست که گفتیم که نقطه که در
میزان بخانه دیگر رود و باز از آنجا بعرض حرکت کند یا نکند اگر در عرض حرکت
کند او را دو انتها باشد یکی در طول و یکی در عرض و یکی بر سکون غیر و یکی سکون خود
یعنی چنانکه اگر نقطهٔ خاک در اول باشد شهادت کند بر چهارم بحکم طبع و بران
نقطه که در خانهٔ او بود اما شهادت هر خاکی بر خانهٔ خود کلی بود همچنانکه شهادت
منکوس بر کلی هشتم دلیلی باشد بر چهارم جزوی اما چون منکوس در میزان
بیاید چون توان دانست که این نقطهٔ خاکی انکیس است گوییم چون مثلا نقطهٔ خاک

ازمیزان

ازمیزان منتهی شود بمنکوس منکوسی بود و چون منتهی شود بعقله عقله باشد و
دیگر توابع را برین قیاس تمم بدانکه هر نقطه که در میزان حاضر آید در آنخانه که
او را در آن تسکین بود و باز از آن خانه بعرض حرکت کند آنست که نقطهٔ باد
در میزان حاضر آید از طریق یمین آید از سیوم و نهم بدوم آید و دوم طریق
باشد ضرورت آن نقطه بهشتم منتهی شود این نقطه بعرض حرکت کرده باشد
و اگر این نقطه از دوم بچهارم منتهی شود و دوم اجتماع بود یا قبض الداخل این نقطه
منتقل شد باشد اما بعرض حرکت نکرده باشد و این هر دو نقطه مراد باشد
و از آن هشتم بتی باشد و اگر این نقطه در ششم آید از دوم و دوم نقره خارجه
باشد نقطه بر سکون باشد و بعرض حرکت کرده باشد اما چنان نباشد که در
دوم منتهی شود و فرموده که اگر نقطه بعرض حرکت کند او را دو انتها باشد ازین
معنی معلوم میشود که غرض از عرض بیاست و طول انتهاست و انتهاء دو گانه آنست
که این نقطهٔ باد از دوم بششم چون حرکت کند باد همان باد بود و انتهای دوم باشد
و انتهای ششم و هر نقطه که در بنات منتهی شود چنین باشد اما نقطه باشد که با
اصل باشد چون باد در ششم و ضعیف چون باد از دوم بهشتم که نقطهٔ باد هشتم
ام نقطهٔ خاک دوم باشد اکنون نقطهٔ با اصل الحکم بر سعادت و نیکوی حالی

وعکس آن برنحوست وبدحالی وهمه عرض چنین باشد قیاس بایدکرد و
طول الجهات وعرض بنات وسکن نقطهٔ درخانهٔ خود وسکن غیرچون
باد درهشتم وچهارم وهمه نقطها چنین باشد وانکه نقطه خاک در
اول شهادت برچهارم کند این معنی آنست که چون نقطه در مرکز
غیرمنتهی شود مثل آن نقطه بخانهٔ خود باشد درخانه خود شهادت
برمرکز خود کند دربحث صیر خواهد آمد که عرض باشد درخانه
خود وشهادت هرخاک برخانه خود باشد وعرض ازین معنی آنست
که بدانی که خانهٔ کلی انکیس هشتم است وجزوی چهارم بدلیل انکه این
کتاب را بردو تسکین نهاده اند یکی ابدح و دیگر تسکین کلی و در ابدح
انکیس درهشتم وجزوی درچهارم اگرچه تسکین کلی اصول دارد
اما بیان وبرهان ابدح دیگر است ازین معنی کلی هشتم جزوی چهارم
فرموده وانکه چون به انکیس منتهی شود انکیس چون بعقله عقله شاید
که خاک دراول منتهی شود بعقله ظاهرا عقله باشد اما چون مزاج
کنی با شکل اول یعنی لحیان انکیس شود سجن اما باشد که این خاک
درطول منکوس بود ودرعرض غیرمنکوس گوییم احوال نحوست بانواع

باشد

باشد اول بد بود واخر بد باشد یا باشد که اول بد بود وآخر بد باشد
واین را انقلاب خوانند وبگردد از حال بحال بیلدی ونیکی بحسب گردیدن
نقطه که چون آمد وچون رفت ومنتهی در کدام خانه شود وبکدام شکل
از اشکال نامند که در میزان طالع شود باز گردد ثم انکه در طول
منکوس ودرعرض غیرمنکوس فرموده این معنی آنست که در رملی زده
باشی و درمیزان عقله باشد ونقطه خاک دراول منتهی شود بانکیس
ونقطه آتش منتهی شود درهشتم بلحیان واین هردو نقطه یکی باشد
چنانکه آتش هشتم همان خاک اول باشد یا انکیس اول ظاهری باشد و
لحیان هشتم هم ظاهری وبیان شکل ونقطه درهشتم خواهد فرمود
که سرنگون شود معلوم شد که لحیان درهشتم انکیس باشد یا انکیس
دراول لحیان ونحوست باز میخوانند ازان معنی که خاک دراول بدحال
باشد وآتش درهشتم یعنی بدحال ونیز خاک دراول وآتش درهشتم
علم کلی میفرماید یکی انکه چون انکیس دراول ضرب کنی عقله شود و خود
درین معنی عقله درمیزان باشد یا انقلاب آنست که چون رمل قلب
کنی میزان همان شکل باشد واین انقلاب ازدایرهٔ کلی است که امهات

دایرهٔ کلی ضرب باید کردن تا شکل منیران همان باشد و امهات اصلی
کلی اینست 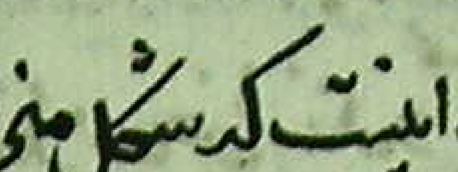 و از سبب اینست که شکل منیران همان شکل
باشد که چون چهار شکل را امهات می سازی و بنات ان همان امهات
بود و باشد که چون رمل قلب کنی باز آتش در اول آید و خاک با هشتم حال
بدی و نیکی معلوم شود و باشد که صلی زده آید که شکل منیران اجتماع
باشد و نقطه یا دهم هفتم منتقل شود و آب بدوم و هردو نقطه یکی باشد
و چون انقلاب کنی باد باز بدوم رود و آب بهفتم در اول انقلاب حکم
بر سعادت بود و در آخر نیکو بود و اینجا تمثیل برانکیس فرموده و بدانکه امهات
که بنات او همان بود چون انقلاب کنی شکل منیران همان باشد الا در
امهات مخصوص است بسبب انکه آتش و باد و آب و خاک در مرکز باشد
و طریق شود در بنات آتش و باد و آب و خاک در مرکز باشد زوجی
جماعت شود و متولدات نیز چنین باشد در فرد و طریق شود و
زایدات نیز جماعت راست شود در مرکز چنانکه از ین تسکین دو طریق
و دو جماعت شود و در ارباع دایرهٔ دو طریق و دو جماعت باشد و
دیگر انکه چون امهات با بنات ضرب کنی چهار طریق شود و متولدات

بازایدات

بازایدات ضرب کنی هم چهار طریق باشد دیگر انکه اول و پنجم و نهم و سیزدهم
چون با هم عرض بر کیره طریق در جماعت باشد و مرتبه باد و آب و خاک
همچنین و دیگر انکه چون امهات این دایره برمل تمام کنی جماعت در منیران
باشد این بیان تسکین کلی است اکنون چون اشکال تامه میفرماید
بدانکه بیش از ین هشت شکل در منیران نمی آید و چون نقطه با شکال منیران
منتقل شود در مرکز حکم آن ثابت بود و محتاج با نقلاب نباشد چرا که
نقطه در مرکز با شکال غیر منیران منتقل شود و از ین معنی روشن میشود
که چون نقطه در غیر مرکز منتقل شود انقلاب باید کردن که باشد که
در انقلاب باز حرکت خود رود چنانکه از پیش گفته شد و بدانکه اشکال
منیران هشتاند لا احکم وضیم باشش پش نیست که اشکال سداسی است
و جماعت و طریق صامت شد و چون نقطه بطریق منتقل شود زیاده اعتبار
نمی فرمایند و دیگر انکه این اشکال سداسی را از منیران لیکن ها جنعل
ابلح بیرون می آید چرا که منیران شکل و شریک شکل آن شکل سباعی
باشد و از منیران اول و نهم و دوم و دهم هم شکل سباعی باشد چنانکه از
هر تسکین هشت شکل بدر آید سباعی از شکل و شریک هشتم از منیران

علوی و سفلی بر خلاف هم چنانکه یک میزان از لحیان و یکی دیگر
از بیاض بهر حالی باهم ضم کنی این شش شکل حاصل شود
بدین دلیلها روشن شد که اصل احکام ازین
شکلها مذکور است و بدانکه نقطه آتش در مرکز خود فرد نیا یید
الا چهار شکل و چون طریق را صامت میخوانند حکم برین
شکل باشد و طریق در هر چهار مرکز آید اعتبار بر کدام آید
و چون نقطه باد در دوم بطریق رسد در ششم منتهی شود ازین
دلیل طریق را زیادت اعتباری نفرموده اند و بدانکه نقطه آتش
در مرکز خود باین اشکال و باد در مرکز خود باین اشکال
و آب در مرکز خود بدین اشکال و خاک در
مرکز خود بدین اشکال منتهی شود و حکم بر سعادت و
نیکوی باشد و آنچه بر عکس باشد حکم آن نیز بر عکس باشد و اگر
نقطه در مرکز بشکل غیر مبنی الی منتهی شود یا از عرض بطول آمده یا
از طول بعرض آید انقلاب باید کرد و باز گشت نقطه که چه طبع دارد
و سیر نقطه از مبنی بر نهم یا بر دهم یا بر یازدهم یا بر دوازدهم و هر دو

خانه علوی یا سفلی در حکم شرکت اول و دوم و نهم و سیوم و چهارم
و دهم و پنجم و ششم و یازدهم و هفتم و هشتم و دوازدهم هر دو
جانب سیزدهم و چهاردهم اما قاضی و حاکم مطلق آن نقطه
است که از میزان درین خانها میگردد چون کوکب که در بروج
میگردد یا چون هیولا که در طبایع میگردد گاه پوستین آبی
پوشد و گاه بوقلمون خاک و گاه پرنیان هوا و گاه اطلس آتشی
اینجا نیز همچنانکه نقطه شانزده گانه که ازین هشت شکل در میزان
می آید هر یک ناطق بر ضمیری است چنانکه اگر نقطه نصرة
خارجه در مبنی ان طالع شود و باز در سر آید پیشکه ضمیر از بزرگ
بود اما اگر این نقطه در اول رود از حال ماضی می پرسد و
اگر در دوم رود از حال می پرسد و اگر در پنجم رود از آینده می
پرسد و اگر در ششم رود از اجناس غایب یا آنچه در دست دیگری
بود می پرسد و اگر در هفتم از عاقبت سال آینده و کرای و ازالی
و قرض و خوف می پرسد و هر نقطه که در صورتی باشد یکی بر گذشته
و یکی بر آینده دلیل بود چون نار بضره خارجه که بر حال نفس از گذشته

مید
خبر میدهد و باد از آینده ثمره بدانکه طبع نقطه که میفرماید
از پیش گفته شد و ذکر خانها که فرموده روشن است و غرض
آنست که بدانی که این کتاب بر نقطه نهاده است که از میزان
بجانها باز کردد و مثال بر کوکب و بروج فرموده و آنکه گاه نقطهٔ
اطلس آتش با پرنیان هوا پوشد و غرض این معنی آنست که نقطهٔ
آتش چون از میزان بر چهارم رود پرنیان هوا ملبس کشته باشد
و بر تمامی خانها که میرود برین قیاس و آنکه فرموده که هر نقطه
ناطق است بضمیر بدانکه هر نقطه که از میزان سیر کند و در
هر خانه که منتهی شود سکن آن نقطه در دایرهٔ ابدج و آن
خانه که منتهی شده در ضمیر مشترک باشد و ماضی آن خانه باشد
که نقطهٔ آتش در مرکز آب رسد و بانجا نه خود منتهی شود
اول بد حال باشد و آخر نیکو حال شود و ماضی ازین معنی ترک
کرده است و بعد ازین خواهد فرمود که الماضی لا یذکر و نصرة خارج
که میفرماید از بزرگی باشد و چون میزان و سیزدهم و نهم و اول
نصرة خارج باشد نقطه و خانه علوی باشد لازم که ضمیر از بزرگی

باشد

باشد و نار نصرة خارجه که در اول انکیخته شد خبر میدهد و باد
از آینده و بدانکه نار قایم بر سایل است و هوا بر مسئول و ضمیر
از خانه و شکل باشد سنجره و نصرة الداخل بر حال آنچه خواهد
بود در عاقبت سایل آمده و این احوال بر نقطهای طریق معلوم
شود که همه نقطهای او در حرکت اند و هر یکی مر یکدیگر را نفی
میکنند یعنی گذشته میکردانند زیرا که هر یکی را یکی در پیش و
پس اند تا انجام شهادت هر یکی بدیگری باز میشود اگر انتقال
زمان برسد درین حال نقطه مشاهده رجوع است و این
آن نقطه بود که گفته شد در میزان در خانها که رجوع نقطه در آن
خانه بود که تا این از کدام خانه است ثمره چون از پیش بحث ضمیر
کرده شد میفرماید که بر طریق روشن میشود که نقطهای او در
حرکت اند از میزان فرموده است بدانکه این حرکت آنست که
طریق در پنج باشد و نقطهٔ آتش از هفتم بطریق در پنج رسد
چهار و از پنج باول منتهی شود البته در امهات هر خانه شکل را نقطهٔ آتش
باشد این چهار نقطه نفی یکدیگر میکنند و این همچو رجوع و حکم ازین

کردن دشوار بود و هر یکی را یکی در پیش و پس است اینست که قبل
آتش خاکست و بعد آتش باد و قبل باد آتش و بعد باد آب و بعد
آب خاک و طریق همچنین باشد ثابت نشود و در حکم نقطه چون
رجوعی بود **بحث** اما چون بدانستی این حال که از هر دو نقطه یکی
ماضی است حکما نقطهای ماضی را بحکم مزاج از میزان طرح کرده
اند و حکم بر نقطهای حال و مستقبل کرده اند و گفته اند که الماضی
لا یذکر اکنون از شانزده هشت طرح کنی هشت بماند این را
میزان نهاده اند و بر هشت خانه حکم از این هشت نقطه میکنند
چنانکه نقطه خارجه را از نقطه هوایی حکم می باشد بر سر خانه دوم
و ششم و دهم و هر نقطه هوائی که آید همچنین بر خانه هوایی حکم
کند و آتشی بر آتشی و آبی بر آبی و خاکی بر خاکی اما هر نقطه ضمیری
دارد چنانکه نقطهای ناری چون در میزان جمع شوند و از میزان
راست بجایهای خود روند چنانکه برین کنند یعنی عتبه خارجه دلیل
بود بر آنکه سوال کرده است **تمم** اما چون میفرمایند که الماضی لا یذکر
حکم از آینده کند و آنکه نقطه هوا بر سر خانه حکم دارد روشن است

وخانها بدین

وخانها بدین ترتیب بدانند **آتش** اول و پنجم و نهم **باد** دوم و ششم
و دهم **آب** سیوم و هفتم و یازدهم **خاک** چهارم و هشتم و دوازدهم
مثلا اگر فرد آتشی در میزان آید حکم ضمیر از این سه خانه باشد
تمامی این حالهای خود و عمر بر عتبه خارجه میفرمایند اینست که نقطه
آتش از یسار رود و بهفتم رسد و بهفتم عتبه خارج باشد و پنجم طریق
ضمیر یعنی از آن استخراج نتوان کرد بسبب آنکه این نقطه آتش بشکل
هفتم که عتبه خارجه است یا غیر این ضرورت نقطه آب خانه اولست
و درین حال البته اول عتبه خارجه باشد پس آبی آتش شده باشد
و دیگر در رجعت با آتش شکل ششم کند و دیگر باد این عتبه خارجه
و در پنجم با این آتش رسد درین حال ضمیر بر معنی آنست که نقطه از
میزان راست بخانه رجعت کند و در آن خانه منتهی شود ضمیر از آن
خانه و از آن شکل بود **بحث** اما نقطه را بنگر که از این چهار نار که در
میزان است از کدام خیزد و بکدام نار باز میگردد و آن از کدام صورت
مزوجه بکدام صورت مفرده رسید و آن صورت از کدام خانه است
و در چه خانه فرود آمده استحکام آن دو صورت و آن دو خانه و آن

دوجو هر ضمیر باشد بحظا لشود اینست استخراج ضمیر کلی چون
معلومست که هیچ نقطه در مرکز شکل غیر مبنی الی منتهی شود و میزان ممزوج
باشد و غیر میزان مفرده و ضمیر از پیش گفته شد و بعد از این نیز
خواهد آمد بدانکه این چهار نار یکی آتش نصرة خارجه است که آتش
اولست یعنی حاکم باشد بر خانه اول و آتش دوم آتش قبض الخارج ابت
و حاکم ابت بر خانه پنجم و آتش عقله آتش سیوم و حاکم بر خانه نهم و باد
نصرة خارجه باد اولست و حاکم بر خانه دوم و باد اجتماع باد دوم ابت و حاکم بر خانه
ششم و باد قبض الداخل باد سیم ابت و حاکم بر خانه دهم و آب قبض الخارج آب
اولست و حاکم بر خانه سیوم و آب [illegible] آب دوم است و حاکم بر خانه هفتم
و آب نصرة الداخل آب سیوم است و حاکم بر خانه چهارم و خاک قبض الداخل
خاک دوم است و حاکم بر خانه هشتم و خاک نصرة الداخل خاک سیوم و حاکم
بر خانه دوازدهم و در باب نقطهٔ آبی در هفتم این معنی روشن بیان
میکند بسجره و مثال اینجا کرده شود مثلاً گوییم که نقطهٔ هوائی نصرة ا
خارجه از میزان برخواست و منتهی شد بر خانه خود و الجایگاه طریق
بود معلوم شد هر گاه سوال از کسی میکند بدان دلیل که نقطهٔ هوا در خانه

اب اجتماع

آب اجتماع دهد و این نتواند در نقطه الا میان دو کس و لیکن
بعد مسافتی در میان بود زیرا که خانه حرکتست و طریق دور ست
لابد راهی باید کردن و دیگر آنکه نصرة خارجه و طریق که نقطه با
هم رسانیده اند چون با هم مزاج کنی صورة نتیجه نصرة داخله باشد
که او شهادت کند بر آمدن کسی از جای بر دیگر کس پس گوییم
ضمیر تو اینست تمره بدانکه این مثال که کرده است از پیش گفته
شد الامثال نصرة خارج و طریق که باز نموده آنست که هر نقطه
به خانه که منتهی شود ان شکل با شکل خانه ضرب باید کرد در
تشکیل ابدح که احکام و ضمیر از ان شکل باشد و آن مثلث

و تشکیل ابدح اینست

و از استاد چنین یاد دارم که این
تشکیل دانیال است علیه السلام و در نقطهٔ هوا در خانه ششم
در بحث قبض الداخل میفرماید و جمعی دوستان فرموده اند که
با این قدر معلوم نتوان کرد که این تشکیل دانیال است علیه السلام
و این را برهان باید پس این جدول چهار در شانزده از استاد

بران ابدح بدین فوق رسید است با نمود هرچند دوایر
دانیال بسیار است اما این بران قاطع القا کرده شد والله
اعلم بالصواب واین بیست وهشت دچهار جدول میرسد
همه بقانون وضبط که از هر تسکین در میزان باز دید اید
اول میزان شکل وشریک و دوم میزان اول با نهم چنانکه در مصبا ح
بیان شد وانکه درین تسکینها چون اول و شانزدهم باهم
زنی طریق شود و دو با پانزده و سه با چهارده و هشت با
نه چنانکه هشت طریق حاصل شود وطریق اصل وملت وپنج
دایرهٔ دیگر ازین جدول ومیزان حاصل میشود اول دایره
بزدج واز میزان الحیان است ودوم عدهست واز میزان
نصرة خارجه است سیوم مثلث ابدح است واز میزان قبض
الخارج است وچهارم ایقع است واز میزان قبض الداخل
است وپنجم طریق است وان از میزان نصرة الداخل است وآتش
وبادوآب وخاک که صاحب مفاتیح گفته است ازین تسکین است
بلکه هم بیان اصول این تسکین است که در لباس آورده است

و در کتاب

و در کتاب مصباح روشن بیان کرده شده است اغاز کتاب رمل
نقطه که انرا شجره وثمره نام کرده شد شجره که هر شاخی
از ان پنج منسوبست چنانکه یکی بر رحمت ودوم بر مغفرت وسیوم
بر نور وچهارم بر ظلمت واین جمله بر طول وعرض پیدا شود
از میزان وتسکین او هم بدین نقطه رود چنانکه چون احاد
وعشرات ومات والوف که میزان طریق باشد ودر پانزدهم
عدد نیز دارد ثمره چنین میفرماید که این کتاب شجره است و
درختی رویده باشد با نشو ونما واشجار دارد اما نقطهٔ
رحمت هوا ونقطه مغفرت آب ونقطه آتش نور ونقطه ظلمت
خاک واز ان طول وعرض طول امهات وعرض بنات است اکنون
بدانکه چون نقطه آتش از میزان بچهارم رود واز چهارم به پنجم
منتهی شود مثال نور باشد وباد چون از چهارم بششم منتهی
شود مثال رحمت باشد وآب چون از هفتم بسوم منتهی شود
مغفرت باشد ونقطه خاک چون از چهارم بهشتم منتهی شود مثال
ظلمت باشد چنانکه نور ورحمت وظلمت از طول بعرض نقطه ومغفرت

از عرض بطول آمده است و از ان لحاد و عشرات و میات و الوف بدانکه
این بیان دایرهٔ کلی است در امهات اصلی و لحاد و نقطهٔ آتش و عشرات
نقطهٔ باد و میات نقطهٔ آب و الوف نقطهٔ خاک و چون حروف بیست و هشت
کانند به امهات بخش کنی الف که حرف لحاد است با آتش طیان و سلع و حرف
با که عشرات است به باد که جزء است و حرف قاف که میات است با آب بیاض
دادند و حرف غین که الوفست بخاک انکس و چون از اول آتش و
دوم باد و سیوم آب و چهارم خاک بر دارند طریقی شود و نقطه
در مرکز خود باشد و طریق در میان سکون دارد در دایرهٔ
ابدح شجرهٔ و طبایع نقطه باید دانستن که جملهٔ موجودات
از چار طبع بیرون نیست چنانکه اگر کسی این طبیعت بداند از جملهٔ
علوم بهره ور باشد و دانستن این علم از اهل این علم پوشیده
نیست و ما این مبین کردیم تا مردم را تمام راحت باشد باید
دانستن که چون رنج و راحت خلق ازین بیرون نیست تصور
کنند که رنج در خانهٔ راحت و راحت در خانهٔ رنج چون شود
اما عنصری چند باید دانستن که با هم بیامیزند تا برودت

بجای

بجای یبوست نشیند و یبوست بجای برودت اعتدال اکبر که
اشیا بدین باز بسته است که چون داخل خارج شود و خارج
داخل سیاه سپید و سپید سیاه جمله بدانند و بباید دانستن
که هر عنصری که از میزان تولد کند در مرکز خود چون شرق
و غرب و جنوب و شمال چون میرود اگر نقطه از مقام خویش
منتقل شود آن کار میسر نشود در یک جسد دو روح باشد
چنانکه طریق که او را چهار نقطه است هر یک هر نقطهٔ دیگر را نفی
میکند آب خاک میشود خاک آب این جمله از حکم این شکل است
که از طبایع بیرون آرند و بدانکه در کدام موضع است چنانکه چون
حکم نقطه عمر بدانکه چنین میفرماید که رنج و راحت خلق ازین
بیرون نیست معلوم است که ازین چهار طبایع بیرون نیست
صفرا و خون و بلغم و سودا و ازین چهار اگر یکی کم و زیاده شود
نقصان باشد در جسم اگر در مقابل آتش زیاده شود نقصان
باشد و اگر باد و یا آب یا خاک البته حکم بر حسب ضمیر مایل بر
سعادت یا بر نحوست باشد اکنون بدانکه رنج در خانهٔ راحت

نقطه خاک باشد در اول و راحت در پنج نقطه آتش در سوم و برودت
بجای یبوست آب در خانه اول و سیاه و سپید و سپید و سیاه آتش در
خاک و خاک در آتش اما داخل خارج و خارج داخل آن باشد که نقطه
آتش بسوم منتهی شود خارج داخل شده باشد و داخل خارج شده است
که نقطه آتش در چهارم منتهی شود که چون شکل خانه خارج بخانه خارج
رسد و ضرب کنی بخانه آتش معدوم شود و چون بخانه داخل رسد
ضرب کنی آتش موجود باشد و بدانکه شرق اول و پنجم است
و شمال دوم و ششم است و غرب سیوم و هفتم و جنوب چهارم و
هشتم و میفرماید که چون نقطه ازین خانه منتقل شود آن کار میسر
نشود این معنی خاص با نقطهٔ آتش که از خانهٔ پنجم نقل کند و بخانه
چهارم رود یا باد از ششم بهشتم رود یا آب از هفتم بپنجم یا خاک
از چهارم بپنجم درین حال آن باشد که سایل را مراد باشد و معنی
دو روح باشد در یک جسد و فرموده که ممکن باشد که آن نیت
یا آن کار راست آید و آنکه طریق مثال کرده آنست که نقطهٔ بادی
بخانه الجغره آید مثلا طریق در سوم باشد هم نقطهٔ او در بنات

آب شود

آب شود نفی کند باد آب را یا آتش آب را یا خاک آب را و آب خاک شد
طریق در چهارم باشد که نقطه آب و خاک شود در هفتم و دیگر آنکه
آب دوم بادی شود در هفتم و خاک اصل آتش شود در هشتم و باد سیوم
آب شود در ششم این در امهات و بنات پیدا شود که طول و عرض میفرماید
و از طبایع بیرون آمده آن بود که از مبنی آن نقطه بر آن **باب اول**
در سیر نقطهٔ ناری در خانه هشتگانه **بجره** چون نقطهٔ ناری در خانه
اول منتهی شود صاحب مرکز خوانند ثابت در خانه خود و حکم نقطه در این
خانه همچنانست که حکم جان با تن یعنی اما چون نقطهٔ ناریست و خانه
نیز ناری دلالت کند بر گرمی مزاج و اندیشهای فاسد و فکرهای
نیز در کارها بزرگ هایل و شتاب زدگی و خوف و امید بر بزرگان و
سرکشی کردن و بزرگی جستن نقطه ناری برین جمله دلیلست اما این
نقطه طالبست که بمطلوب برسد و این نقطه ناری را مطلوب دو نقطه
است یکی متصل بلا چون هوا و دیگری منفصل چون آب اما دایما
مطلوب کلی او آب باشد و جزوی هوا بدین سبب حکم اول در خانه
سیوم است و این حکم مطلوب کلی بود اما اگر خواهی که بدانی که بدین

مطلوب رسد یا نه بنگر در انکه درخانه سیوم است اگر نقطه هوا دارد و
داخل است واگر خارج بود نه و نقطه هوا از سیوم میرود و مزاج و غیر
مزاج حکم کند برسیدن بمطلوب بواسطه کسی دیگر و سعی بسیار و راحت
یافتن ازغم واگر این نقطه هوا از سیوم بچهارم میرود وعاقبت آن کار بد بود
و او را منع کند از ان کار دور بودن اولی باشد که خصم درشت است که این
نقطه هوا در چهارم خاک میشود دلالت بر هلاکت کند ثمره صاحب مرکز
میفرماید یعنی آتش درخانه خود جان و تن تمثیل فرموده روشن است
که خانه بی انکه شکل یا نقطه در و باشد از و هیچ کار نیاید ازین معنی تن
خانه باشد و جان نقطه و از پیش گفته شد که چون نقطه آتش در اول
آید گرمی و خشکی زیاده شود و فکر تنی کردن و بزرگی جستن باشد که نقطه
علوی بخانه علوی منتهی شده و چون نقطه بخانه خود رسد بزرگ شود
سرکشی و بزرگی ازین معنی است و مطلوب کلی و جزوی بدانکه چون نقطه
آتش گرم و خشک است و نقطه باد گرم و تر خشکی و تری اعتدال گیرد مطلوب
جزوی ازین معنی باشد و سطح مقعر آتش مماس سطح محدب باد است
و متصل باشد باد با آتش و نقطه آب سرد و تر با مزاج آتش اعتدال با شد

مطلوب کلی

مطلوب کلی ازین معنی است و منفصل باشد که نقطه باد در میانست و
حکم اول در سیوم از سبب اعتدال مطلق میفرماید و چون نقطه باد در
اول منتهی شود بخانه پنجم بالجیان یا نقی الخد باشد و بحث سیوم خاص با
نقره خارج است در اول و در پیش ذکر کرده شد که گرمی در مزاج
باشد از ان معنی بخانه سیوم حواله میکند و نقطه آب با اعتدال
باز دید آید و داخل فرموده یعنی آتش نباشد بعد از ان اعتدال
گیرد و دوم ضرورت آتش نباشد که این نقطه از پنجم با اول منتهی
شده باشد و چون در سیوم آتش نباشد و در چهارم نقی
ضرورت نباشد درین حال لحیان در پنجم باشد و چون در
سیوم نقطه باد و آب باشد و دوم نقی باد باشد و چهارم باد نباشد
اعتدال این نقطه پدید آید و مطلوب درخانه مطلوب کلی
روی با اول کند کار سایل بدرجه کمال رسد و هرچه نیت دارد
حاصل شود و درین حال درخانه ششم عتبه خارجه باشد یا
اجتماع واگر ششم لحیان یا انکیس باشد همان حکمت که از پیش
گفتیم از حرارت و خشکی پرهیز باید کرد و سایل به نهیت که کرده مراد

نیست و میفرماید که چون سیوم داخل باشد و هوا باشد بواسطهٔ کسی
وسعی بسیار بمراد برسد و انجم فرح یابد بواسطهٔ بدانکه کسی دیگر که
سعی کند با دست که مطلوب جزوی است و چون مطلوب جزوی
درخانهٔ مطلوب کلی باشد کسی سعی کند و سایل بمراد برسد چون
هوا که مطلوب جزوی است بچارم رود که مطلوب کلی اوست مطلوب
خود مشغول شود بجا مدد کند البته از مراد باز ماند منع واجب
آید که خصم درشت است خذا ولی که دوست طرف دشمن گرفته
باشد و بدانکه خصم درین معنی خاکست اکنون بدانکه چون این
نقطهٔ نصرة خارجه منتهی شود و باد با او باول منتهی شود خانه دوم
ازین دو شکل بیرون نباشد نصرة داخله یا جماعة و در خانهٔ پنجم و
ششم لحیان یا نقی الخد باشد اگر هر دو خانه لحیان باشد گویم مراد
سایل از آن مال باشد یا از حرکت بهر حال الحکم این بر نیکوی و سعادت
باشد و اگر در سیوم نقطهٔ آب باشد گویم سایل مراد دارد دو نیات
میطلبد و عاقبت بمراد رسد و اگر در سیوم نقطهٔ آب نباشد از
مراد باز ماند و مرادی نباشد اللحضی منی نباشد و اگر خانه پنجم و

ششم

و ششم باشد گویم سایل در مراد تقصیر میکند و عجب مراد خواهد بود
و از حرارت پرهیز باید کرد و اگر در خانه پنجم نقی و ششم لحیان باشد
گویم سایل در طلب مراد جدی دارد چون نقطهٔ آب در سیوم در باشد
زود بمراد برسد و اگر نقطهٔ آب در سیوم نباشد عاقبت بمراد برسد
الا بتوقف اگر این آتش در خانه سیوم نصرة خارجه منتهی شود و
خانه پنجم عتبه خارجه باشد حکم بر نیکوی حال و سعادت باشد و از
خویشان مراد یابد و از حرکت کردن باز ماند اگر نقطهٔ باد باول
آید از سیوم خانه ششم نقی عتبه خارجه باشد حکم آن بر کلی مراد باشد
و دوستان او را مدد کنند و از هر چه طلب میکند بمراد برسد و اگر
این نقطه از پنجم باول منتهی شود و باد از سیوم اگر لحیان در پنجم باشد
گویم سایل مرادی طلب میکند بی توقف برسد و کسی او را مدد
کند و از غایب خرم شود و اگر خانه پنجم نقی باشد مراد سایل روی
نماید اما وفائی و بقائی نکند و اگر این نقطه از سیوم باول آید و باد
از نهم بدو رسد سایل از کسی پریشان بود و مدد کنند او را مدد کند
و بمراد رسد اکنون اگر این نقطه در اول بعتبة الخارجه منتهی شود و نقطه

آب با او از نهم منتهی شود خانهٔ پنجم و هفتم لحیان یا نقی باشد اگر پنجم لحیان
و هفتم لحیان باشد و ششم اجتماع یا عتبهٔ خارجه گوییم این سایل خبر از
حال خود ندارد که در مراد هیچ باقی نیست اقتضا بر سلطنت کند و
عظیم نیکو بود بهر حال و اگر خانهٔ پنجم و هفتم نقی باشد این حکم همانست
الا بی ضد و عدو نباشد و از دشمن ایمن نباید بودن و اگر در خانهٔ
پنجم لحیان و هفتم نقی باشد خبر میدهد از زیان مال که کسی که زیر دست
سایل باشد خیانتی میکند و الا مراد حاصل شود و اگر خانهٔ پنجم نقی
و هفتم لحیان باشد حکم بر نیکوی است و مراد و الا از دوستی برحمت
باشد و درین حال باید که نقطهٔ خاک در خانهٔ ششم نباشد که اگر باشد
بی خصم و عدو نباشد و اگر این نقطه قبض الخارج از سوم منتهی شود
حکم او همانست که در دفعهٔ خارجه گفته شده است اما اگر این نقطه
آب با اول منتهی شود از سوم و خانهٔ پنجم و هفتم عتبهٔ خارجه باشد حکم
آن بر سعادت و سلامت و نیکوی حال باشد الا باید که در ششم
نقطهٔ خاک نباشد و نقطهٔ باد و آب باشد عظیم نیکو بود و اگر این نقطه
از نهم آید و نقطه از سوم نیکو حال باشد سایل ازین نیت بمراد برسد الا

باید که لحیان

باید که لحیان در پنجم باشد و اگر پنجم نقی باشد از مراد باز ماند و اگر
این نقطه از سوم آید و نقطهٔ آب از نهم حکم چنان باشد که کسی از پی
مرادی رود و مراد به استقبال او می آید درین حال خانهٔ هفتم نقی باشد
نیکوتر از لحیان باشد و اگر نقطه از نهم آید و آب از هفتم نیکو بود و اگر
این نقطه در اول بعقله منتهی شود می باید که خانهٔ چهارم خاک باشد و باد
نباشد الا انکه مرادی باشد و اگر در چهارم نقطهٔ باد باشد و خاک
نباشد عظیم بد باشد و حذر باید کردن که خصم درشت و اگر
نقطهٔ آتش با نقطهٔ خاک از نهم با اول منتهی شود حامله را نیکو بود و ستر
پوشیده ماند الا بهر حال و نیت دیگر که باشد بد باشد و اگر پنجم و هشتم
نقی باشد بتر باشد و اگر نقطه از نهم با اول منتهی شود و نقطهٔ خاک از
چهارم خانهٔ پنجم نقی باشد و ششم عتبهٔ خارجه بهر حال اگر چه درین حال
نقطهٔ باد الا بد بود و مراد نخواهد بود و دشمن نزدیک آمده حذر از او لیکن
و اگر این نقطه با نقطهٔ خاک از سوم منتهی شود از همه حال بدتر باشد و
اگر نقطه از سوم و خاک از نهم منتهی شود خانهٔ پنجم عتبهٔ خارجه باشد و
هشتم لحیان یا نقی اگر چه دشمن قوت گیرد الا ظفر یابد و سایل بمراد برسد

واگر خانهٔ هشتم لحیان باشد بهتر باشد اکنون اگر نقطه بطریق منتهی
شود سایل را ملالت نباشد الا عاقبت بخیر بود و مراد بر آید و
از آن شکلهای دیگر و نقطه دیگر گفته شد واگر هر چهار نقطه از نهم
با اول منتهی شود یا از سیوم بدترین حال بود و نقطه بطریق جوز زیاده
اعتباری ننهاده اند اکنون بدانکه این نقطه بغیر شکل لحیانی بنی منتهی
شود از پنجم بلحیان و نقی و از هشتم بعتبه خارجه اگر این نقطه از پنجم با اول
منتهی شود حکم بر نیکوی بود بهر حال خصوص از فرزندان و دوستان
و خبر خوش و درین حال طریق در پنجم بود واگر نقطه باد یا نقطه آب از پنجم
با اول منتهی شود عظیم نیکو بود چنانکه گویم دشمن قاصد بوده و قصد
کرده اما ظفر نیافته و مراد سایل را بود واگر این نقطه از هشتم با اول
آید همان حکم است که از پیش گفته شد الا آنکه بر کند دهر اگر در
حال عتبه خارج در اول باشد اکنون بدانکه ۱۰۰۸۵۰ ۱۰۰ ۳۰۰۰
۸۰۰۴ امهات اتفاق که نقطهای بجا نهاء هشتگانه منتهی شود
۵۵۰ ۱۰۲۰۰ ۸۰۰۱ از مربع چنانکه ۳۰۰ ۵۴۰ ۹۰۰۰ ۶۰۰
امهات باشد که میزان آن گشاده بود ۱۰۰ ۱۰ ۱۰ ۵۴۰ امهات

باشد که میزان آن جماعة بود چنانکه مجموع ۴۰۰ ۱۰۶۰ باشد
بعد دی هر علامی از ابدح ۱۰۰۰ رمل اتفاق می افتد شجره
اما اگر نقطهٔ ناری بدوم منتهی شود بدانکه طالب بمطلوب جزوی
رسید یعنی از آن کار خیر دارد واگر نقطه هر دو بسیوم آن کار
تمام شود و کسی او را ساعی باشد و کارها بر حسب مراد بود واگر
در سیوم نقطهٔ خاک باشد آن کار بسا کنی بر آید و دشواری ثمره
بدانکه چون نقطه آتش بدوم منتهی شود در پنجم حمره باشد و شکل
اول شکل منزلی بود داخل اگر قبض داخل یا اجتماع بود نیکو حال بود و
اگر جماعت یا نصرة الداخله باشد از مراد باز ماند و میفهماید که طالب
بمطلوب جزوی رسید از پیش رفته که مطلوب جزوی آتش باد است
چون بخانه مطلوب جزوی رسد از آن مراد خیر باشد و آنکه
میفهماید که نقطه بسیوم رود تمام شود بدانکه این نقطه که بسیوم
میفهماید نقطه باد است چنانکه آتش اول فرموده است و ساکنی در
مراد سبب آنست که چنانکه باد مطلوب جزوی آتش است آب نیز
مطلوب جزوی باد است و چون در خانهٔ سیوم نقطه خاک باشد و

دشوار شود و اگر نه مراد بر آید و چون آتش در خانهٔ مطلوب جزوی بود
مطلوب جزوی در خانهٔ مطلوب جزوی خود و مطلوب کلی بنی باشد
کار بدشواری بر آید اکنون بدانکه هیچ نقطه بدوم منتهی نشود از
عمر غیر الا انهم صچون این نقطه بشکل منی الی منتهی شود کار سایل بمراد
باشد و هیچ حاجت انقلاب نبود و این نقطه اگر بنصرة خارجه منتهی
شود و نقطهٔ باد با او منتهی شود و ششم حمره باشد دلیل بر کل مراد
بود از نمال و رسیدن غایب اگر نقطهٔ آب در سیوم باشد نیکوتر و اگر
این نقطه در دوم بقبض الخارج منتهی شود و نقطهٔ آب بنی باد منتهی شود
در خانهٔ هفتم حمره باشد حکم آن عظیم نیکو بود از نقل حرکت و خوبان
و مال و معامله و کل مراد و اگر عتبهٔ خارجه همچنین باشد نیکو بود و مراد
تمام بر آید و اگر این نقطه بطریق منتهی شود و باد و آب با او در دوم دلیل
بر نیکوی حال باشد و سعادت و اگر بنقی الخد منتهی شود همچنین بود الا
اگر نقطهٔ خاک بنی منتهی شود بطریق یا نقی بد باشد و اگر بعقله منتهی شود
و نقطهٔ خاک بنی با او در خانهٔ هشتم حمره باشد عظیم بد باشد و هیچ مراد
نخواهد بود و اگر بفرج منتهی شود همچنین باشد و اگر این نقطه بجماعة

منتهی شود

2436

منتهی شود سکن عله دارد نیکو بود و همان حکم نصرة خارجه دارد چون
بشکل منی الی منتهی شد انقلاب باید کرد و بدانکه شواهد را نیکو
نگاه باید داشت و شواهد نقطهٔ آتش و باد در اول نقطهٔ آتش
شکل یازدهم است و از آن آتش و باد دوم نقطهٔ باد یازدهم
و از آن آتش و باد سیوم نقطهٔ آب یازدهم و از آن باد و آتش
چهارم نقطهٔ خاک شکل یازدهم و گشودن و بستن باید دید
شجره اما اگر نقطهٔ ناری در سیوم منتهی شود اینجا ضعیف باشد
در قوت اما در حکم قوی باشد بسبب آنکه بخانهٔ مطلوب کلی خود
رسید و هر چه خواهد بتواند کرد و کرده است و میکند هم چون
عاشق که بمعشوق خود رسید و کارها از قوت بفعل آورده
اما اینجا او را مخالف المزاج باشد در طبع دلیل کند بر ضعف تن
و نبود را اجزا کران بود و اگر نقطهٔ چهارم رو دهد و اگر باز گردد
صحت یابد ثمره چون نقطهٔ آتش در سیوم منتهی شود از عمر
خود یعنی دهم در خانهٔ پنجم بیاض باشد و این نقطه در مقام بشکل
منی الی و غیر منی الی منتهی شود و مینماید که ضعیف باشد در قوت

این معنی ظاهرست که آتش در آب ضعیف بود و در حکم بقوة که مطلوب
کلی رسیده چون نقطه که مطلوب کلی خود رسیده هرچه خواهد کرده
باشد و کند و عاشق و معشوق باشد و این معنی خاص بالحیان
باشد و بجور را لحیه کردان است که الحیان شکل نفس است و چون
اعتدال کره بحرانی باشد بجور را و نقطه که بچهارم رود بمراد آتش است
که نقطه باد در چهارم باشد با نصرة خارجه در میزان باشد و آتش
سیوم آید و باد بچهارم و در سیوم لحیان باشد و چهارم حمره باشد
و دیگر آنکه نقطه باد در سیوم و چهارم و چون نقطه باز کردد صحت
یابد تا در سیوم و دوم باشد و آتش بجور رسد و باد از و باول
رسد بجور صحت یابد اگر این نیت برای بجور بود باقی بجنبت نیت
حکم کند و اگر این بنصرة خارجه منتهی شود صحت خانه باشد و هر نیت
که دارد بمراد رسد و اگر باد با و منتهی شود سایل هرچه زودتر بمراد
برسد بی توقف و حرکت و نقل عظیم نیکو بود و اگر این نقطه بقبض
الخارج منتهی شود اجتماع دهد میان خویشان و دوستان بهر حال
مراد کلی باشد و اگر نقل و حرکت کند نیکو بود و حاجت بر آید از همه حال

وبدانکه

وبدانکه چون آب نیز با او بسیوم منتهی شود مطلوب کلی باهم دیگر
آمده باشد نیکو بود بهر حال وبدانکه چون آب مطلوب کلی آتش
است مطلوب کلی او نیز آتش است و اگر این نقطه بعقله منتهی شود
همچنان بود که کسی بخانه مراد رسد و مراد در خانه نباشد و بجای
مراد ضدی باشد زیادت مرادی درین حال نباشد و اگر نقطه
خاک با و منتهی شود عظیم بد بود و حذر بکل مرانی باشد و بدانکه
هیچ نقطه از مرکز غیر باد چون نقطه آتش در سیوم بشکل مرانی
منتهی شود اکنون اگر این نقطه بطریق منتهی شود در مراد توقف
افتد و اگر نقطه باد با او منتهی شود اندک مرادی باشد و اگر آب
نیز باشد کل مراد باشد و اگر هر چهار نقطه باشد یعنی خاک نیز
باشد هیچ مراد نبود و اگر این نقطه بعتبه خارجه منتهی شود بسبب
معامله و شرکت و قضا و گفت و گوی بود و عاقبت ظفر از سایل بود
و اگر نقطه باد با و منتهی شود گفت و گوی نباشد الا مرادی نیز باشد
و اگر این نقطه بنقی الخد منتهی شود سایل از آن نیت بمراد برسد و
کسی او را مدد کند و اگر نقطه خاک با او بود بد بود و از مراد باز ماند

واکر بفرح منتهی شود در نقل و حرکت نیکو بود اکر نقطه باد با او بود
مراد بر آید بی توقف درین حال باید که نقطه خاک در چهارم باشد
والا نیکو نباشد و اکر نقطه بعقبه خارجه منتهی شود و نقطه آب از هفتم
بدو منتهی شود بحکم این بر مراد باشد در همه حال خصوص از خویشان و
نقل و سفر و اکر آتش و باد باهم از دهم و آب از هفتم بدو منتهی شود چنانکه
طریق درمیان باشد سایل از هر بیت که باشد بمراد برسد و چون
نقطه خاک در چهارم منتهی شود بنصرة داخله کلی بمراد باشد و اکر نقطه
بنقی منتهی شود و نقطه آب از پنجم بدو رسد حرکت نقطه باطل شود و
جز خوش شود و مراد بر آید و اکر نقطه خاک با ایشان باشد سخن بد
هم مراد واقع شود هیچ نقطه دیکر با هیچ شکل دیکر بدین خانه نرسد
نجوه اکر نقطه ناری در چهارم منتهی شود همچنان بود که آتش درمیان
آهن و سنک پوشیده بود او را در فعل قوت نباشد الا بدین اشکال
که ایشان بواسطه باد دارند بدو درجه کرم اند و درجه بقوه
خانه دهند و درجه بفعل بی نار در قوة باشد دلالت کند بر ثبات
نفس مرکسانی نمودن در کارها و عاقبت آن خیر باشد و این صورت

معدنیات است و حیوانات چرنده و نباتات عالیه و ملک ملکان
این حکم بر اشکال است که آتش و باد دارد چون قوة و فعل بار درین
جایکاه این اشکال دارند للجرم هر یک قوة و فعل خود در انجا که
مرکز موجود است ظاهر کند و اکر اشکال بر عکس این باشد حکم
بر عکس باشد ثمره چون نقطه آتش بچهارم منتهی شود در
خانه پنجم انکیس باشد و تمثیل بر آتش بمیان سنک و آهن فرموده
آنست که نقطه آتش خاص لحیانست که چون درمیان خاک افتد باز
پوشیده و این اشکال نیز همچنین باشد که چون چهار
شکل را با نقطه خانه ضرب کنی باد موجود نشود و این چهار شکل هیچ
فعل در وجود نیاید الا آن چهار که باد موجود شود که چون
آن اشکال را با شکل خانه ضرب کنی آتش و باد هر دو موجود شوند
درجه بفعل و درجه بقوة روشن فرموده چون چهارم خانه
خاکست و سرد و خشک و باد کرم و تر اعتدال کرد انکه بواسطه نار
در قوة باشد و آن نیز بمعدن و حیوان نسبت کرده و حیوان به
نسبت نقطه باد فرموده و خانه خانه ملک است و نقطه علوی منتهی

شده ازین معنی ملک ملکان باشد و مرکز موجودات آنست که خاک
مولد همه عنصر دیگرست و عکس اشکال اینست 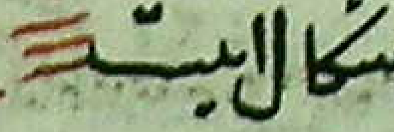 اکنون اگر
این نقطه از دوم بدین خانه آید در پنجم عتبه داخله باشد بهمه حال
سایل هیچ مراد ندارد و عجب اگر غیبت و سفر نباشد و اگر شکلها که
نقطه باد دارد منتهی زحمتی برسد و راحتی نبیند باشد و اگر با شکال
منتهی شود که باد ندارد حذر باید کردن اگر نقطه از خانه پنجم منتهی
شود بچهارم و اشکال بی مراد باشد عظیم بد بود و از دشمن احتراز
کند تا در دست دشمن گرفتار نشود و در همه نیت نیکو نبود و اگر
اشکال باشد که باد دارد احتیاج مردم نباشد و اگر این نقطه از هفتم
بچهارم منتهی شود در اول عتبهٔ خارجه باشد از مراد باز ماند و کسی
گوید که مدد کنم و نکند و اگر این نقطه بدین چار شکل منتهی شود و نقطه
باد نیز از دهم منتهی شود نیکو بود و مراد بر آید و ازین پیش گفته که
اندک قوتی دهد درین حال عظیم نیکو بود و قوتی تمام دهد در همه
حال عظیم نیکو بود و اگر نقطه آتش از پنجم خود آید و باد از دوم بهجان نیکو
نبود چراکه دوستی درین حال دشمنی میکند و اگر نقطه باد از دهم آید و

آتش از دوم

آتش از دوم بهجان نیکو نبود الا دشمنی باشد که قصد کند و اگر این
نقطه از پنجم آید و بچهارم منتهی شود و باد از دهم گوییم دشمنی قصد سایل
میکند و او را از ان خبردار کند و منع کند و بهمه حال مرادی نیست و اگر
این نقطه از هفتم و باد از دهم دلیل بر خبر غایب بود و آمدن غایب
بوطن اکنون اگر این نقطه با شکال که باد ندارد منتهی شود از پنجم و
هفتم حذر باید کردن از هر نیت که باشد تا بر خصمی گرفتار نشود
و درین حال نقطهٔ آتش و نقطه خاک با او منتهی نشود و اگر آتش از پنجم
آید و با باد از دوم و دوم نصره داخله بود دوستی دشمنی میکند و هم
خطر است اکنون بدانکه آتش چون از هفتم بچهارم آید نقطهٔ باد و آب
از پنجم بچهارم آید عتبه خارجه باشد ضرورت نقطهٔ خاک به پنجم منتهی
شود دلیل خبر بد باشد که برسد یا دوستی دشمنی کند بهمه حال حکم
این رمل نیکو نباشد **شجره** اگر نقطه ناری در پنجم منتهی شود دلالت
کند بر شادیها و خبرهای خوش و دیدن دوستان و فرزندان و رسولان
و هدایا و این خانه فرح آتش است و صاحب حد خانه است چون
مسافران که بخانه خود رسند و از ان شاد شوند یا کسی از جنبی و زندانی

بیرون آید وا ز بیم خلاص کردد و بر کوه دلیل بود مثبت انکه نقطه ناری عالی
بود وچون نقطهٔ دوم باشد بر چیزهای عالی دلیل بود و بر ملوک و سلاطین
که جمع شوند و بر رعد و برق و علامات که از هوا و آسمان ظاهر شود
وچون طلوع ثوابت و بیرون آمدن بیغمبران و مردمان کاهن و نمودن
عجایب و غرایب که بحکما و علما تعلق دارد و این نقطه را ایجاب مایل المرکز
خوانند و وتد بینی کویند و او بر علوم عالی و روحانی و روحانیان و
و منطق و فلسفه و بانک داستانها و محکمهٔ قاضی دلالت کند که فرح در بین
خانه باشد کلی امور بکمال رسد و از همه کار شاد شوند ثمره چون
نقطه ناری بپنجم منتهی شود در اول الحیان یا نقی باشد و خانهٔ پنجم خانه شادی
و خرمیست و عیش دلیل بر شادی بود و خرمی و خبر خوش و هدیه برسد
و فرح آتش ازین سببست که چون از چهارم بدو منتهی و صاحب حد
خانه باشد بموجب تسکین ابدج که ام الدایره است چنانکه الحیان را
و تد پنجم باشد که قبض الخارج است و نهم که عقله است و سیزدهم که نقی
است و حمره را و تد پنجم اجتماع و تد نهم قبض الداخل و سیزدهم عتبهٔ
الداخل و نصرة خارجه را و تد پنجم عتبهٔ خارجه و نهم فرح و سیزدهم طریق

وبیاض

40

وبیاض را وتد پنجم انکیس و نهم نصرة الداخل و سیزدهم جماعة و در دایره عدد
یعنی بزدج بهمچنین و غیره در چند دایرهٔ تسکین چنین باشد تا بدانی
که شکل نقی در پنجم و عتبه خارجه در ششم و طریق در سیزدهم و قبض الداخل
در چهاردهم خطا است هر چند که در اصول را باع راست است الا در بین
تسکین و میزان راست نیست خصوصا قبض الداخل در نهم و نصرة
خارجه در شانزدهم چنانکه اول و پنجم و نهم و سیزدهم حد و تد یکدیگر
اند
و انقلاب و تد این بود ازین معنی و تد فرموده و چون نقطه بمرکز
خود رسد چون مسافر بود که بخانه خود رسد درین مقام مسافر
بخانه چنان باشد که نقطه از هفتم بدین خانه آید که خانه هفتم خانه
و مقام غایب است و پنجم حد و تد نقطه و چنین که نقطه از هفتم به
پنجم آید چنین باشد از زندان بیرون آمدن و از بیم و حبس ایمن بود
که نقطه از چهارم که خانهٔ ضد آتش است به پنجم منتهی شود و درین
حال خانه اول عقله باشد و پنجم ضرورت فرح و چون آتش به پنجم
منتهی شود از یازدهم همان طریقه باشد که نار در اول می آید که خانه
دوم اجتماع یا عتبه داخله باشد که آب و باد دارد حکم بر سعادت بود و

۴

اگر باد و آب نداشته باشد و مثل عقل و علیان و اکسیر باشد یا
مراد باشد و کوه که گفته این معنی همانست که آتش از چهارم آید که
خانهای آتش را آتش بود که نقطه عالیست کوه ازین معنی است و چون
غایبی طلب کنند یا راه گم شود حواله بکوه کنند و معنی تثلیث همان باشد
که از پیش گفته شد که این نقطه اولست و باد در ششم و آب در هفتم و
خاک در هشتم چنین باشد و روز عید و ایام شریف همچنان با نارات
که چهارم به پنجم منتهی شود و باد که مطلوب جزوی اوست باشد و نقطه طین
از خانه ضد خلاص شده باشد که خاکست روز عید و سلا
و هرچه تعلق بنشاط دارد اینست در رعد و برق و علامت هوا
و حکما و علما و عجایب و غرایب از آن باشد که چهارم و پنجم فرح
و ششم عتبه داخل جهت آنکه باد و آب دارد و دوم نصرة خارجه
باشد که مخصوص بیک رمل باشد و از بهر سال زده باشد و
پیامبران آمده از آن دلیل توان گفت این کتاب دانیال علیه
السلامست و او پیش از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوده
است و نیز معلوم میشود که این کتاب بر همه کتب این علم مقدم بوده

اما مایل

اما مایل للمرکز که گفته است که خانه اول وتد آتش است و پنجم مایل
وتد و نهم زایل وتد و دوم وتد باد است و ششم مایل و دهم زایل
و سیوم وتد آبست و هفتم مایل و دوازدهم زایل و علوم عالی و
منطق و فلسفه و بانگ و محکم همان حکم فرح دارد و در پنجم که نقطه از چهارم
بدو رسد و کلا پنجم که نقطه از یازدهم آید بدین دو شکل نموده
شده است همان باشد بلکه درین مقام بعقله منتهی نشود
و چنانکه از سوال باول از هفتم به پنجم باشد اگر این نقطه با نقط
باد از چهارم آید عیش و طرب و جمع اماکن حکما و علما و عروسی
باشد و بهمه نیت بمراد رسد و اگر نقطه آتش از چهارم آید
و باد از هفتم غایبی بوطن رسد و چیزی خوش برسد و ازین
دلیل باشد که درین مقام از بند و بیمی خلاص شود و دیگر بهری
از مقام دیگر از بندی خلاص شود و باهم اتفاق کنند و دشمن
مقهور گردانند بهر حال مراد بر آید اگر ازین نقطه بفرح منتهی
شود و باد از چهارم بدو رسد در خانه ششم لحیان بود که محبوس
باشد که از بند خلاص یابد و سایل از هر نیتی بمراد برسد و اگر این

و نقط در پنجم بقبض الخارج منتهی شود و نقطه آب از چهارم عقله در سوم
باشد و مخصوص بر یک رمل باشد سایل را بکلی مراد باشد و
هرچه خواهد بدان برسد و قبض الخارج در میزان باشد و امهات
ان رمل این باشد شجره اگر نقطه ناری در
خانه ششم منتهی شود دلیل باشد بر چیزی که بدست آرد و از هر
نوع مکسب و خریدن غلامان و کنیزکان و کم شدن بیماری و اطلاق
محبوسان و بیرون رفتن از غم و این نقطه را این خانه مطلوب حزوی
است و خانه زیردست است و مطلوب متصلست اگر سوال از چیزی
دزدیده و کم شده باشد آن چیز زیر دست سایل برده باشد و
اگر اینجا نقطه باشد ان چیز حاصل شود و اگر نقطه نار مفرد باشد
حاصل نشود و اگر نقطه را آبی بود آن چیز بدست زنی یا کنیزکی یا
خادمی بعد از مدت که بکماه باشد بیابد و اگر نقطه خاکی بود آن چیز
در زیر زمین مدفون بود و اگر محبوس را این حال باشد خلاص
نشود تا بمیرد و اگر کریخته را این حال باشد در بندی افتاده بود و اورا
حرجی عظیم باشد بحسب هر نقطه خانه را طلب کند چنانکه اگر نقطه ناری

فرد بود

فرد بود از جانب مشرق و اگر آبی بود از جانب مغرب و اگر خاکی بود
از جنوب و اگر هوای باشد از شمال و جهات ماببن و مابین البین
نیز همین قیاس بیرون آرد تا آن محلکه نجز و جهت برسد که
بیش جهت سفر برد و این عمل در دفینه و غایب نیکوست نگاه دارد
و این را عمل تجدید خوانند ثمره چون نقطه آتش بششم منتهی شود
از یازدهم در خانه اول حرباشد چیزی بدست ارد از انواع مکسب
بدانکه خانه ششم خانه مال است و خانه مکسب است و خانه غلام و کنیزک
است چون غلامی را مال باشد از ان صاحب باشد مال مال او نا بجهت
میکوید و بیمار و محبوس نیز درین خانه باشد چون نقطه بمیراث
بخانه آید ضمیر از ان خانه بیرون نباشد و اطلاق محبوس و بیرون
رفتن از غم بدین معنی باشد که نقطه از چهارم بششم منتهی شود و
درین حال خانه اول نصرة خارجه باشد و فرح در پنجم باشد و مطلوب
حزوی از پیش گفته شد و خدمتکاران و زیردستان ازین خانه باشد
اگر سوال از چیزی دزدیده باشد نقطه بهر خانه که برسد بحسب تعلق
دزد در ان خانه باشد باز یابد بدان معنی که آتش بدین خانه آید

بد
و نقطه خانه باشد که مطلوب باز یابد چون لحیان باشد باز نیابد
و چون لحیان با اجتماع ضرب کنی عتبه خارجه حاصل شود باز یابد
و اکر نقطه آبی فرمود این معنی حاصل با قبض الخارج است و زن و
کنیزک و خادم از بجهت نقطه آبست و باز یابش نه مدت یکماه این
عددست که چون قبض الخارج با صاحب تشکیل خانه ضرب کنی
نصرة خارجه شود و نصرة خارجه شکل سیوم است و او ابدح هفت
و هشت عدد دارد و از خانه نه یکماه شود و بدانکه عدد در شکل
ابدح چنانست که فرد در آتش یکی و زوج دو و باد دو فرد دو و
زوج چهار و آب در فرد چهار و زوج هشت و خاک در فرد هشت و در
زوج شانزده و تمام این عدد سی و شش باشد چنانکه در ربع دایره
عدد حاصل شود بدین مثال از ینجا باز کرد و بر سر ورق کوچک شود
ما را شکل غرب جنوب به خانه جنوب آمد خانه جنوب را باز قسمت کردیم
ناحیت شرق و جنوب باز دست آید چون شکل شرق و غرب
داریم درین مربع آخرین که ما بین البین است در طرف غرب باشد
اینست جهات ما بین البین الکنون بدانکه این نقطه از یازدهم اید که جمله

اوست و چهارم و چون نقطه از عمر راست بشکل مبنی الی و غیره
مبنی الی منتهی شود حکم او از همان خانه است که نقطه بدو منتهی
شود و اکر این نقطه از چهارم بششم منتهی شود و اکر و نقطه باد
از یازدهم دلیل بر نیکو حال باشد و کسی از حبس خلاص کند و
خلعت دهند و جاه و منصب او باز دهند اکر نقطه آتش و باد
باهم از چهارم بدین خانه آید و از پنجم و ششم فرح باشد دلیل
بر کل مراد باشد و کر بخته باز آید و کم شده باز بیند و مال باز
دست آید و زندانی خلاص یابد و رنجور صحت یابد و ان یک
رمل بود و امهات آن این باشد و اکر این نقطه
بنصرة خارجه یا نقطه باد از عمر خود منتهی شود دلیل بر کل مراد بود
و اکر این نقطه بقبض الخارج منتهی شود و نقطه آب دلیل زیاده
شدن مال باشد و کسی سعی کند و فایده بدو رسد و درین حال
اول و سیوم حمره باشد و اکر این نقطه بقبض الخارج رسد و درین
نقطه آب در دوم باشد کل مراد بود و اکر در دوم آب نباشد از مراد
باز ماند اکر این نقطه از چهارم بدو منتهی شود یعنی قبض الخارج و نقطه

آب از یازدهم در اول نقطهٔ خارجه باشد کو پیم کسی سفری خواهد کرد از
سوی دریا یا جای که آب بسیار باشد یا رودی در راه باشد فی الجمله
نیکو بود و مکسب کند و از کل ضمیر مراد رسد و از پیش گفته شد که چون نقطهٔ
خاک باشد یعنی عقل نیکو باشد و بحث جماعت کرده شد اکنون اگر
عتبهٔ خارجه باشد و نقطهٔ آتش بد و منتهی شود دلیل بر نیکویی بود و اگر نقطهٔ
آتش و آب باهم بد و منتهی شوند از مال و مکسب و غلام و کنیزک ملول باشد
و هیچ مراد نخواهد بود اگر این نقطه از چهارم آید و آب از یازدهم همان
حکم باشد که قبض الخارج و این نیکوتر بود و اگر این نقطه بنفی منتهی شود
غایب شده باز نیاید و مال مکسب نکند و مرادی نخواهد بود از سبب
نقطهٔ خاک که چون با اجتماع ضرب کنی معدوم شود شجره اگر نقطهٔ
ناری بهفتم منتهی شود دلیل بود بر وصول مطلب مطلوب کلی و این نقطه درین خانه
همچنان است که کوکبی در شرف باشد و نفوسی را که غرایب نقش باشد در
زیر دست خود بینند چون ملوک و سلاطین و لشکریکانه و غایبان و زنان
سلیط و اگر نقطهٔ ناری فرد بود و اگر فرد شود اگر نقطهٔ هوایی باشد غایب زودتر
برسد و اگر مائی باشد غایب دیرتر رسد و اگر نقطهٔ [خاکی] باشد غایب آنجا نزل دارد

وخان مان و بنیاد کوفته باشد اما در هفتم نقطهٔ آتش ضعیف است در
قوة مکر یا او هوا باشد که مقوی اوست مدرک می انگاه اندک مایه قوة
دهد و این خانه را باب السما خوانند و هرچه در عالم واقع شود ازین
خانه گویند و هر چیزی که شاید که متصل شود از ینجا گویند و ماهها
و سالها و نوروز از ینجا نگرند و خسوف و کسوف و باران و برف و قحط و
باد و زلزله و ملخ و وبا و دهاکه بدید آید از ینجا گویند فی الجمله خیر و شر عالم و
عالمیان بدو تعلق دارد و قایم مقام مسئول باشد شجره چون نقطهٔ
ناری در هفتم منتهی شود در خانهٔ اول بیاض باشد و خانهٔ پنجم نکحل و نعل
مینی الخ و چون نقطهٔ آتش بخانهٔ مطلوب کلی خود رسد وصول مطلوب
کلی باشد چنانکه در خانهٔ سیوم و در اول بیاض باشد چون بالحیان
ضرب کنی قبض الخارج شود که مطلوب کلی باشد آب آتش را دو شاید
که درین مقام بنی قبض الخارج بود و اگر درین مقام لحیان باشد چون
با آب منفرد که بیاض دارد ضرب کنی قبض الخارج شود و نسبت کوکب
که بشرف فرموده از معنی آتش موزد است در خانهٔ آب و نفوس غرایب
نقل است که نقطهٔ آب فرموده که در اول باشد همان نقطهٔ آب باشد که

اینجا آتش شد چون این نقطه اینجا با خانه ضرب کنی اجتماع شود
و چون قبض الخارج و اجتماع با هم ضرب کنی نصرت خارج شود
نقوس عز نقوس این باشد از مثلث نقطه آب معدوم شود در
زیر دست خود بینند ملوک و سلاطین این اشخاص با لحیان اما
لشکرها و بیگانه و غایبان و زنان سلیط را انکه خاص با یک
رمل باشد و طریق در میزان باشد نقطه آتش در هفتم و باد
منتقل شود از دوم بهشتم و آب در چهارم و خاک در هشتم از چهارم دوم
بهر حال سایل را مرادی نباشد و چون نقطه هوا باشد یعنی
نصرة خارجه غایب زود بیاید و این نقطه آتش و باد از راست
منتهی شود و رملی طلبی باشد غایب زود بیاید و بدانکه رمل
طلبی و قطبی آن باشد که نقطه فرد هم بشمارند اگر از سی و دو
بیش باشد رمل قطبی بود و اگر کمتر بود طلبی بود در احکام طلبی
اتصال و قطبی انفصال باشد و چون نقطه آتش در خانه مطلوب
کلی خود معدوم است و ضد او بجای او که خاک باشد و غایب
وطن گرفته باشد در وی امکان ندارد و این خاص با عقلاست

واگر نقطه

واگر نقطه خاک نیز با او منتهی شود حکم آن ازین زیاده باشد و
میفرماید که ضعیف باشد بدانکه آتش بالحقیقه نقطه آبست
و در خانه آب منتهی شود البته ضعیف باشد الا درین مقام ضعیف تر
باشد و چون نقطه نار که گرم و خشک است در خانه خود در خانه
آب که سرد و تر است آید اعتدال گیرد گوییم در آن رشدی نباشد
و چون نقطه هوا با او باشد که گرم و تر است قوتی باز دید کند
هر چند که با دینی نقطه آب شکل دوم است الا آن باشد که نقطه
آتش است و این خانه را باب السما گویند و بدانکه خانه هفتم مقصد
الاشیاست چون ازین خانه بگذرد نقطه و شکل سرنگون شود
و این خانه حمراست یعنی هیچ حال ازین مقام بیرون نیست چون
رمل از بهر احوال عالم و خسوف و کسوف و قحط و زلزله و خروج شر
عالم باشد ازین خانه گویند در نقطه و شکل و قایم مقام مسئول
میخوانند و هرگاه که انجم ضمیر با سایل در گفت گوی آید بگوید که این
ضمیر از هفتم بیرون نیست و هیچ نقطه از مرغ بدین خانه ممکن نیست
الا از دوازدهم چنانکه دوم شجره اما چون نقطه ناری در هشتم

منتهی شود این خانه فوت و فناست و تحت الارض و خبایا و دفاین
و مقام میراث نقطه نار را درین خانه هیچ وجود نیست و الا خانه
عدم نار است و این خانه ببر ما تعلق دارد اگر نقطه آبی اینجا بود
تغیر دو یخ گردد و چون فسرده سیماب در کان و بستن زرد
و نقره و نحاس و بر معدن و کارها بو بسته و فرزند که در رحم
باشد دلیل کند که نقطه ناری را درین خانه سکونست نه حرکت
چون اینجا رسد سیاه شود و رنگ زمین گیرد و چون در اول بود
سفید بود و بر جاها و گل زارها و شورها گرما به که زیر و
زمین یا مغاک باشد و بر جایهای تاریک و شب تاریک اگر نقطه
نار یا هوا باشد بر آفتاب و ماهتاب دلیل بود بر نهانها یا
روحانیه و اگر سوال از حال رنجوری بود در خطر بود و لیکن بجهت
نقطه ناری که آب را هوائی گرداند و اگر فرج باشد نشان مرگ
بود و اگر نقطه علوی باشد بر خروج پادشاه دلیل کند و بر
کمین لشکر و مکر و حیله و فریب و چون نقاط اسفل بود بر زنان
روی پوش و اهل پرده و اگر آتش با خاک بود یعنی عقله دلیل زن

حامل بود

حامل بود و اگر نقطه ناری یا بادی از دوازدهم تولد کند فرزند
نرینه باشد و اگر نقطه آب و خاک باشد فرزند ماده بود و حیوان
دیگر را بدین قیاس کنند و عمق اشکال درین خانه و عرض در هفتم
و طول در اول و سبکی و سنگی و بوی و رنگ در دوم و شکل در
چهارم و قدر و قیمت در دهم و جوهر در اول و مزه در سوم اما
جوهر زمین بسته شده است و هوا زمین را طالب شده است
تا فعل خود با و رساند و او نیز بحرکت حرارت از بند سکون
برودت باز رهاند تا او نیز یک جانب بسته شود و یک جانب
گشاده چون آب نیز نقطه هوا را این خانه جانست که آتش را
آب یعنی سیوم بدین سبب مقوی بقوت بود این نقطه ناری را در
قوة نه در فعل زیرا که زمین با هوا در فعل برابر است و لیکن نقطه
هوا در فعل جزوی زیادت بر خاک و خاک را لطیف گرداند و بجود
میکشد تا خاک نیز از جهت هوا ملاحق کره هوا میشود و این علامت
برودت آفتاب بدیداست و آتش آب را همچنین طالب است و اگر نه
حجاب دایره زمین بودی که واسطه شده است میان آتش و آب

همه اینها مستحیل گشتی و هوا شدی و تولد نبات و حیوان نبودی و
مردم باید که همچنان دانند که زمین و آب هردو با هم آمیخته کرده
شده است چنانکه گوشت و خون هردو را نبات بیکدیگر است
هوا ابر را در زمین جویند نه زمین را در آب چون روغن را که
در مغز جوز جویند نه مغز جوز را در روغن و لیکن آنست که
بدین وجه وضع آب فرود از زمین است و هردو باهم آمیخته تا بدین
سبب نبات و حیوان تولد ممکن می باید و عالم آبادان میشود این
بود و اینست حکم نقاط و خاصیت ایشان که نموده شد برین
قیاس کند تا خطا نشود **نکته** چون نقطه ناری در هشتم منتهی
شود و در خانه اول ابکیس یا فرح باشد و معلومست که خانه هشتم
خانه موت و فنا و تحت الارض و چون نار بدین خانه آید او را
قوت نباشد و حکمی نباید و این قوت که فرموده آنست که چون
نقطه را در شمار آوری این نیز یکی باشد و این خاص باین اشکال
اول الحیان و قبض الخارج و عقله و نقی و علم لازم چرا که این چهار
شکل نقطه باد ندارند که گرمی دهد و چون با شکل خانه ضرب کنی

با رموجود نشود و خانه خاک سرد و خشک چون نقطه آب باشد
که سرد و تر است البته بفسرد و یخ گردد و خانه هشتم چون خاک
باشد گران بدین سبب فرموده و خانه عدم هشتم است فرزند
که در رحم است در عدم است و هر کاری که پوشیده بود ازین
خانه باشد و سکون نقطه درین خانه بود و چون آتش بدین
خانه آید منتقل نشود سکون ازین دلیل گویند و آتش چون
در خانه خاک رود سیاه شود و چون تحت الارض چاه و کاریز
و آنچه در زمین باشد و تاریک باشد و شب بسبب تاریکی
خانه کفته است و چون نقطه باد با او باشد گرمی و تری باد
با سردی خشکی خاک برابر شود آنکه روشن شود آفتاب و
ماهتاب بدین سبب گفته و رنجوری چون نقطه باد با او
نباشد و اگر نقطه باد باشد خلاص یابد اما بحث قبض الداخل
که کرده بدانکه این معنی در باب نقطه باد فرموده که چون نقطه
باد در هشتم بحمره منتهی شود و رملی از بهر رنجوری بود و چون
حمره با ابکیس ضرب کنی قبض الداخل شود و دیگر اگر خانه اول فرح

باشد چون بالحیان ضرب کنی قبض الداخل شود و بیمار برخیزد
و نقطه باد در هشتم بعقل مثال کرده و بحث میکند و چون این نقطه باد
نقطه باد بهشتم منتهی شود دلیل بر خروج پادشاه باشد و چون
این چهار شکل باشد که نقطه باد نداشته باشد و باد بد و منتهی
نشود دلیل کمین لشکر و مکر و حیله کند و چون این نقطه بطریق
منتقل شود یا فرح زنان روی پوش دلیل کند و عقله بر زن حامله
که عقله شکل نظر است و مذکر و مونث آتش و باد مذکر آب و خاک
مونث و در دوازدهم اعتبار کرده که چون هشتم رحم است تولد در
دوازدهم باشد اگر نقطه علوی بود فرزند مذکر بود و اگر سفلی مونث
و در کتاب شجره و غیره اگر این نقطه از پنجم آید اول طریق باشد این حکم
از آن بنی بود و اگر این نقطه از چهارم آید اگر بیمار بود در حال بمیرد
و بهر حال بد بود و اگر از مرد است بشره خارجه منتهی شود و باد از چهارم
بیمار را بد بود و دفین ظاهر شود و پنهان پیدا شود و اگر آتش
از ششم و باد از چهارم رنجور مرده بود و مراد نباشد و اگر این نقطه
از مرد است آید و نقطه باد از دوم طلب میراث و دفین بود و میراث

حاصل شود

حاصل شود و اگر این نقطه از چهارم آید و باد از دوازدهم خانه نقطه
خارجه بود و دوم پنجم فرح سایل را درین حال هیچ مراد نیست و اگر
این نقطه از ششم و باد از دوازدهم آید مراد سایل بر آید عبد دیگر کسی دیگر
و اگر بفرح منتهی شود چنین باشد و اگر این نقطه از مرحو منتهی شود
بعتبه خارجه و باد و آب از ششم اگر کسی در حبس بود کسی مدد کند و
خلاص شود و بر دشمن صفر یابد و اگر آتش و باد از ششم آید و آب
از دوازدهم چنین باشد و اگر هر دو نقطه از دوازدهم آید و امنات سر
انکس و جاعه باشد عظیم بد بود بهر حال و اگر فرح باشد در منتهی
شدن آتش و باد نیکو نبود و اگر خاک نبی با او منتهی شود بد تر یا شد
و اگر این نقطه با نقطه آب از ششم بعتبه خارجه منتهی شود و نقطه باد
از دوازدهم طلب دفین و جوهر کند و در دریا طلب صدف و بازرگانرا
از سفر یا ایمنی باشد و حذا و لیتی بهر حال نیکو شود والله اعلم

باب دوم در سیر نقطه بادی در خانهای هشتگانه شجره

اگر نقطه باد در اول منتهی شود جان باشد که کوبی که بادهای سموم
است با آنکه در جای آتش کرده اند یا سایل دمهاء سرد و گرم میکشد

و در نفس خود بی مراد است گویم اینجا یا عاشق است یا غمی دارد از آن یا طالبست
که بمطلوب رسد بدشواری و امید دارد بزرگ زاده سرخ چهره که به
بزرگان نسبت دارد اما از حال خود بحالی دیگر افتاده بود و در رنج بود
از دوستی که بصورت دوست بود اما بفعل دشمنی بود از پهلوی او و خود یا با
او هم کاسه بود و باهم تیزی کند و باشد که ایشان را باهم نسبت مالی بود
و گفت گوئی زیرا که هوا خانه دوم است و نیز از برای اشتغال ایشان و
کارهای بزرگ طلبد یا منصبی خود را باز جوید و نیز از بهر دوستی که میان
ایشان عاشق بود و متفرق شده باشند غم میخورد و باز میطلبند
لیکن حال این نقطه چنانست که او یک روی طالبست و یک روی مطلوب
چنانکه عتبه داخل و نقی در خانه اوست و بروی دیگر طالب آنست که هوا
میشود پس بدین سبب طالب یکدیگرند و مطلوب یکدیگر و همی دهند
و می ستانند یعنی از آنچه که در باتش میدهد تا آن حد که بدرجه
آتش میرسد که مقام طلبست چون چنین بود طالب کلی بمطلوب رسیده
باشد و طالب جزوی بمطلوب جزوی و این احوال ضمیر باشد بر حسب
شهادت نقطه عشره چون نقطه باد در اول منتهی شود و در ششم لحیان باشد

یا نقی و در دوم

یا نقی در دوم شکل بستمیز الی و چون باد در خانه آتش بود مدد او بود باد
سموم ازین معنی است و در جای آتش کرده آنست که چون باد که گرم و تر
است در خانه آتش که گرم و خشک است آید اعتدال بپوست باز دید آید
و حرارت فزون شود صاحب ضمیر از حال خود داند و همچنین شود و دم سرد
زند چنانکه از جای بخار بیرون آید و این معنی خاص باحمره است که چون
با لحیان ضرب کنی نصره خارجه شود که آتش و باد در فصل تابستان
مثال باد سموم است و در زمستان مثال آتش در جاه انکه عاشق فرموده
است آنست که نقطه باد مطلوب جزوی ناراست و علوی شده
عشق ازین معنی است و خاص باحمره و عشق بی غم نباشد الا غمی باشد
بشادی نزدیک و اگر در دوم جماعت و یا عقله باشد که نقطه آب ندارند
مشکل بود و اگر این شکلها بود که آب ندارد مشکل نبود یعنی اجتماع و نصره
داخله و بیاض و سرخ همه که به بزرگان نسبت دارد آنست که نصره خارجه
در میزان باشد و باد در اول الحمره منتهی شود و آتش در ششم بلحیان و
شواهد باد که در اول منتهی شود آتش شکل یازدهم است و شواهد
آتش در ششم بلحیان آتش شکل نهم و آن درین رمل فرح باشد و امهات

آن رمل اینست وچون باصل روی هر دو نقطه یکی باشد
واز حمره است وشواهد نفی یکی باشد وحمره در دوازدهم تکرار کرده از
حال بحال افتاده وبزرگ زاده وسرخ چهره این رمل باشد ودیگر آنکه
این هر دو نقطه که در میزان است هر دو طولست جماعه میشود که درین
رمل موجود نیست اما آنکه در رنج بود از دوستی این معنی اینست که این
نقطه در اول بحمره منتهی شود ونصره خارجه در میزان باشد وآتش در
ششم بنقی منتهی شود ودوم وپنجم نصره داخله باشد ویازدهم لحیان ونهم
عتبه داخله ونصره داخله که در دومست رنج حمره است وعتبه داخله او باد
او یعنی سیزدهم وشواهد یکی که مطلوب حمره است مطلوب اوست ویکی او باد
حمره که شاهد نقی است دوست ودشمن ازین دلیلست ودیگر آنکه
تا زوج نصره داخله در دوم نبودی چون باد باول رفتی پس بوجود این
زوج که رنج حمره است بنقی باز پدید آمد که خلفه حمره است لاجرم دشمن
بود از سبب مال وگفت وگوی ازان جهت وامهات آن اینست
ده ونه ازان باشد که زیا واین نیز باشد
ازین نباشد شاید که امهات دیگر باشد وسال خشکی وتنگی ازان

بود که

بود که امهات اول باشد که هیچ نقطهٔ آتش وآب نیست باد در میزان نقطه
آتش باشد ومرکز خود منتهی شود وچون نقطه آتش در مرکز با شکل
خانه ضرب کنی باد معدوم شود ودرین حال آنکس در ششم باشد که
اگر فرح باشد حکم بنا این بود وپیدا شدن زلزله خاص عتبه داخله
باشد در چهارم وباد بدو رسد وآب از دوم نقل کند بدو منتهی شود
وخانه ششم فرح باشد باد قوة گیرد وزوج بشکافد وزلزله وچیزهاء
غریب عجیب پیدا شود ومرد ساحر که پدید آید آن معنی را امهات
اینست ودوستی ظاهری بسبب مال باشد که ازو خیزد
وتیزی کند با هم با این یک رملست وفرموده که طالب بمطلوب رسد
بدشواری ازین دشوارتر نباشد که این دو نقطه که در میزانست آتش
عرضیست وباد طولی وازین طول وعرض طریق حاصل میشود ودر سیوم است
که بیانزده خود باشد ودیگر طالب بمطلوب کلی وجزوی فرموده وتمثیل
بعتبه داخله کرده ونقی که باد مطلوب آتش است وچون باد در آتش
آمده بروایتی طالب باشد وبروایتی مطلوب جزوی طبیعی که بادست واو
مطلوب آتش است ودرمیانهٔ آتش وآبست واز آب میستاند وبا آتش

میدهد و دیگر آنکه عتبه داخله مطلوب نقی است در دایره ابدح و نقی
مطلوب عتبه داخله است در دایره خط و این چنانست که شکل بعد مطلوب
قبل باشد چنانکه نقی شکل سیزدهم است و عتبه داخل شکل چهاردهم است
در تسکین ابدح نقی طالب و عتبه مطلوب و در تسکین خط شکل شانزدهم
عتبه داخله است و شکل اول نقی چنانکه عتبه داخله طالب و نقی مطلوب
باشد و میفرماید که در خانه اوست یعنی نقی در چهاردهم که خانه عتبه
داخله است و ازین نیز معلوم میشود که نقی شکل چهاردهم است در عدد
نهم از آن پنج و چون خانه او فرموده دلیل بر آنست که خدمتکار خانه
نیز غرض دارد و بدانکه خانه پی شکل و شکل پی خانه در احکام نمی آید چون
شکل در خانه نیاید حکمی توان کردن و چند شکل که خدمت یک خانه میکند
این چنانست که شکل که در سکن ابدح باشد حاکم خانه است و پنج
دیگر خدمتکار اوست و در جدول ابدح گفتیم که هر تسکین از کدام جدول
است و دیگر آنکه مشهور است که شش تسکین در رمل باشد و در کتب
مسطور اما در هیچ کتاب نبوده و اینجا هر شش تسکین باز نمایم اول تسکین
ابدح است و آن اینست والله اعلم بالصواب

دوم تسکین بزدج که از دایره
عدد میخوانند درین پنج تسکین که بعد از ابدح است هیچ با اصل او
نیست و در شکل و شریک و موازین ارباع و اصول اوتاد و دایره اینست
و سوم
تسکین مثلث ابدحت که آن باسم آدم است می آید و موازین
ارباع دارد و میزان اول و نهم الا میزان شکل و شریک ندارد و دایره
آن اینست
و این دایره در مصباح احکامی دارد و روشن و چهارم تسکین
ذغد است میزان اول و نهم دارد و شکل و شریک دارد اما موازین
ارباع ندارد و آن دایره و اشکال اینست
تسکین ایقع است و این تسکین
میزان اول و نهم دارد الا ارباع ندارد و شکل هفتم زوجیست و پانزدهم
طاق و در تسکین جدول چنین باشد شرط اینست که هفتم با پانزدهم
بدل کند و هشتم با شانزدهم ایشان میزان یکدیگرانند اینست
ششم دایره طریق است و این را

میزان اول و نهم باشد الا هیچ فایده دیگر ندارد و دایره اینست 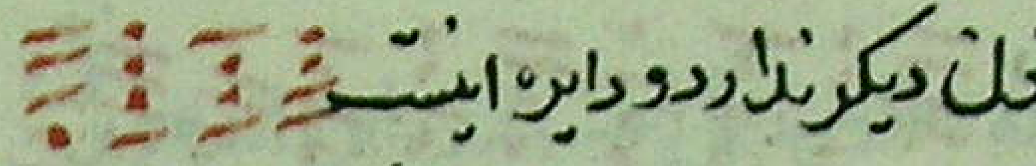

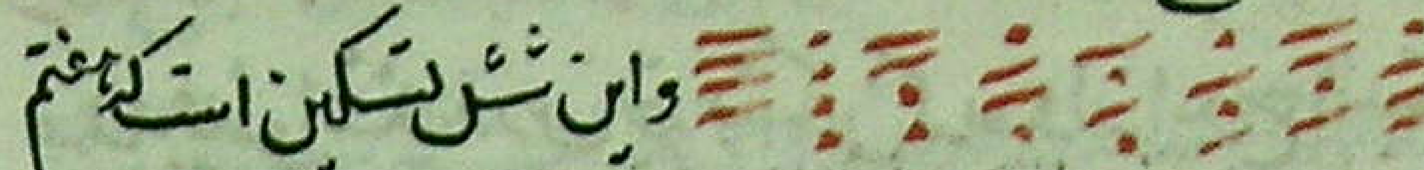 و این شش تسکین است که هیچ غنم

ندارد و امکان ندارد که خواهد بود و ابدح صاحب خانه است و باقی

خدمتکارند و دایرهٔ کلی که در اول باز نموده ازین است و تسکین خرف نه

ازینست خصوص اکنون بدانکه چون این نقطه بخرهٔ خارجه منتهی شود نیکو

حال باشد و مراد بر آید از هرچه طلبد و اگر این نقطه بعتبهٔ داخله منتهی شود

نیکو حال باشد و سایل بجمیع مرادی برسد و اگر این نقطه از سیوم بعتبهٔ

خارجه منتقل شود دلیل بر نیکوی حال باشد اما اقربا ملول باشد و اگر باجتماع

منتهی شود نیکو بود از هر بیت و اگر نقطه باد و آب باهم از سیوم باول آید

بعتبهٔ خارجه مراد از وزیاده میطلبد و نیابد و اگر این نقطه از هفتم باول

منتهی شود رسیدن غایب بود و اگر بعتبهٔ خارجه منتهی شود همچنین

بود و مال غایب و درین حال شکل دوم عتبه خارجه باشد و اگر این نقطه

بقبض الداخل منتهی شود درین حال باید که خانهٔ چهارم نقطهٔ خاک باشد

که کل مراد بر آید و اگر نقطهٔ خاک در چهارم نباشد مراد در توقف افتد

و اگر این نقطه با نقطهٔ خاک از نهم باول منتهی شود و در خانهٔ چهارم نقطهٔ

خاکی باشد

خاکی نباشد حذر باید کردن که از دوستی در زحمتی نه افتد و اگر خاک

در چهارم باشد زحمتی نباشد الا مرادی هم نباشد و اگر این نقطه

از سیوم باول آید و نقطهٔ خاکی با او آید از سیوم بی غم و اندوه نباشد و

دوست در صورت دشمن این معنی باشد و اگر این نقطه از هم جوز

آید و خاک از سیوم بد بود و از سبب مال گفت و گوی بود و حذر باید کردن

تا دشمن مظفر نشود و اگر این نقطه از سیوم آید و خاک از نهم دلیل بر

ملال خاطر سایل بود الا از دوستی خرم شود و مراد یابد چون این

نقطه از سیوم باول منتهی شود در ششم عتبهٔ خارجه باشد اکنون اگر

این نقطه از هفتم آید و نقطهٔ خاک از سیوم مرادی که دارد روی نماید الا

وفا نکند اگر این نقطه از هفتم آید خاک از نهم از میان غم شادی پیدا شود

و مراد بر آید و چون در چهارم نقطهٔ خاک باشد و الا مرادی نیست اگر این

نقطه از هم راست باول آید و نقطهٔ خاک از پنجم گوییم که عاشق است و دوست

با او بد است و حذر اولیتر و اگر این نقطه بطریق منتهی شود از هر که باشد

با هر نقطه که باشد باید که نقطهٔ خاک در چهارم باشد که نیکو باشد و اگر

نه بد بود اکنون چون نقطهٔ خاک بقبض الداخل و طریق منتهی شود در خانهٔ ششم لحیان

باشد نیکوتر بود و سعادت زیاده کند و چون نصرة خارجه و اجتماع
منتهی شود در ششم نقی باشد نیکوتر بود اگر این نقطه بشکل عزمهران منتهی
شود لحیان با نقلاب بود و اگر این نقطه بعتبه داخل و فرح منتهی شود
درین حال ششم نقی باشد نیکوتر بود و اگر این نقطه بحمره و بعتبه خارجه منتهی
شود درین حال باید که در ششم لحیان باشد که نیکوتر بود و اگر عکس بود حکم
بر عکس بود دیگر آنکه چون این نقطه در اول آید با نقطه آتش اگر در دوم
نصرة داخل و اجتماع بود نیکو بود و چون با نقطه آب آید در دوم قبض
الخارج یا عقله بود عکس آن حکم کند و نقطه از سیوم و نهم و هفتم تمام
مخالف بشکل میزانی گفته شد از ین چار دیگر چنان بود و هر شکل که با شکل
خانه ضرب کنی و خانه معدوم نشود و تفکری نباشد **بجره** اگر نقطه
بادی در دوم منتهی شود دلیل بر وصول مراد باشد و مال بدست آید و آنچه
میطلبد بیابد اما قرض بکسی دادن نشاید و اگر نقطه ناری در دوم
منتهی شود نار و باد بود دلیل بر تلف شدن چیزی بود از دست
و اگر نقطه مائی باشد دلیل بر رسیدن مال بود از غایبان از
جانب خویشان بود و اگر نقطه خاک بود دلیل بر تلف کردن مال بود

ازغابان

ازغابان و میراث و خصومت حاصل شود **ثمره** اما باید آنکه چون
نقطه بادی در دوم منتهی شود و در خانه ششم حمره باشد چون نقطه بخانه
خود منتهی شده دلیل مراد باشد خصوص این نقاط و این خانه که
این نقطه درین خانه بشکل میزانی منتهی شود و از تمام راست آید از ین
معنی کل مراد بوصول میفرماید و قرض نشاید دادن بواسطه
آنکه این نقطه در خانه ششم هم باد شود و چون نقطه در عرض همان
بود آنکس که مال بستاند بندارد که از آن اوست بروی باز دادن
مشکل بود و تلف شدن آنست که آتش در خانه با آتش میشود و چون
نقطه در مرکز خود از حال بگردد دلیل بر تلف شدن چیزی بود
و چون نقطه آب باشد دلیل رسیدن مال از خویشان آنست
که اجتماع در دوم باشد و چون با شکل خانه ضرب کنی بیاض شود
و چون در ششم با اجتماع ضرب کنی هم بیاض شود صاحب سیوم
است از ین معنی مال از خویشان گفته و نقطه خاک طلب میراث سبب آنست
که نقطه خاک صاحب چهارم است و هشتم او است چون حمره با قبض الداخل
ضرب کنی انکیس شود و انکیس جهت نقطه خاک بر چهارم و هشتم حاکم بود

ازین معنی میراث کفته و خصومت بواسطهٔ پیوستت خاکست و درین
نقطه هیچ انفصال نفرموده که خانهٔ دوم کلی احکامست و از اسباب حال
استماع دارد که خانهٔ سایل اول است و دوم هرچه طلب کند اکر این
نقطه با نقطهٔ آب بدوم منتهی شود دلیل کل مراد بود از مال خویشان
و درین خانهٔ هفتم نیز حمره باشد اکر نقطهٔ خاک در دوم منتهی شود
طلب مال و میراث پدر کند و هیچ مراد نخواهد بود **بجره** اکر نقطهٔ
هوائی در سیوم منتهی شود یعنی در مطلوب خود پس اتصال کرده است
یعنی در تصرف آورده باشد مال یا زنی و از کیفیت آن نمی پرسد
که این کار بکجا می رسد اکنون بنکریم اکر نقطهٔ چهارم میرود در عرض اورا
منع کند از آن حرکت و از مراد باز ماند و باشد که مضرت با و رسد حذر
اولیتر و اکر نقطه بدوم یا اول باز کردد کارها بر مراد بود و لیکن وی
زود سیر شود یعنی زود باز کردد و با مراد و این نقطه و این خانه هر دو
مقوی سامانست و خانهٔ اتصال چیزهاست و از ابیات الاجتماع کل
کویند چون این نقطه اینجا رسد لا بد از حرکت خود بمراد رسد و لیکن
دیر کار سستی میکند و در عمل تاخیر نماید بسبب خانهٔ مایی ولی نقطهٔ هوا

اورا ارشادی میکند برین کار تمام نصیبی کامل بر کیرد پس لابد حاجت او بر
آید اما باید که سستی نکند که آن کار باز ماند اکنون بنکر که نقطهٔ هوا را این
خانهٔ خواهران و برادرانست بسبب آنکه از آب هوایی زاید و بدین این
خانه و این نقطه را ماده میخوانند عام الهوائی کویند و خانهٔ اتصالات
نیز میکویند یعنی هرچه که میشود از وجود للجرم خواهران و برادران و
اقارب که نسبت بوجود تو دارند ازین نقطه نکرند و خانهٔ مادهٔ هوا
نسبت بوی کیرد بر مزاج نقطه و خانه پس برین خانه حکم دادن بشرط
میشود و تعلق دارد و از اجناس بزر معمول و نقره نیز متعلق است و لیکن
این اجناس مضروب و معمول باشد و اکر سوال از نقل و حرکت بود
کشایش آن بود که نقطهٔ هوا بالا کیرد و خارج شود و به آتش پیوندد
دو و اکر این نقطه با آب پیوندد و غایب زود برسد و اکر این نقطه از هر
برود بر پریشانی دلیل بود و بر سکون حرکت را منع اولیتر بود اما هر
کاری که بدین خانه باشد و بر تر بر آید و لیکن چون بر آید نیکو بود بسبب
نقطهٔ نار و هوا و نظر ایشان و از بزرکان شاد کردد زیرا که درین کارها
این نقطه داد و عدل است یکی حد مطلوب متصل و دیکر خانهٔ شرف الحرکة مع

العمل و این نقطه عاشر است یعنی صاحب دهم و دوم است و او همچو
سلطانیست در خزانه خود و کار خود و نهی و امر و سکون و حرکت
اگر نصرة خارجه درین خانه بود کارها نیکو بود بغایت و اند نیک
بصواب اماید اگر هوا بوقت گرما آتش را مدد بود و همچنین
در خانه سرد آب را مدد کند و در خانه گرم آتش را اما چون
در ششم خانه بود میلش بسوی آب بود اگر فرد بود در شکل
یعنی حمره و اگر مرکب بود چون نصرة خارجه میلش با آتش بود
و تقویت کارهای بزرگان کند و ازان صاحب ضمیر و حرکت و
نقل و سفر نزدیک و دیدن دوستان و فرستادن پیک و رسولان
و نامه و هدیه و بیرون آوردن جویها و کاریزها و نشاندن
درختان و فکرهای دقیق و صنایع و طبایع این جمله مذکور را
نیکوست خاصه که بر دست عجب بایستد از جانب غرب بیقین
حاجت روا شود و مراد بی توقف برآید و مبالغه نماید در کارهای
دیوانی و غیره تا بسبب سعی ایشان کارهای صاحب ضمیر بنظام رسد
ثمره چون نقطه باد در خانه سیوم منتهی شود در پنجم بیاض

بود و در خانه

شد
بود و در خانه دوم شکل میزانی با و بسته و در خانه اول نقطه باد نیز با
و در مطلوب خود باشد چنانکه باد مطلوب متصل آتش است آب نیز
مطلوب جزوی و متصل باد است او اتصال ازین معنی باشد و مثال
یا زن در تصرف آوردن آنست که آب مال با دست و زن از دلیل
مونث نقطه آب و حرکه ازان این خانه است و درین حال حمره در
سیوم باشد و چون با نصرة خارجه ضرب کنی الجیان شود و نصرة
خارجه معنی آنست که در سیوم نقطه آب باشد و در چهارم هم آب
باشد و غرب فرموده یعنی سیوم عتبه خارجه و هفتم نصرة داخله
باشد و در چهارم و پنجم و ششم و هفتم نقطه آب منع ازین معنی است
و چون بدوم و اول باز گردد نیکو بود و درین حال عتبه خارجه در
هفتم بود و این نقطه بطول رفته بود مقوی این نقطه بخانه خود
یعنی با دو آتش مراد بود سایل را در کل احوال اما خود سیر شود و خانه
اتصالات فرموده بدانکه خانه اول نظر است و دوم نطق است و سیوم
اتصال و چهارم منع چون سایل سوالی کند بدانکه از کدام خانه است از
هر خانه که بود جواب ازان گوید مثلا سوال سایل از نقطه نطق است

یعنی دوم و ششم و دهم و چهارده‌هم نظر اتصال و انفصال را تمامی بدین نسق
قیاس کند و چون نقطه از خانه پانزدهم رجوع میکند که اتصال است چون
بسیوم رسد اتصال کلی بود و می باید که حکم سیوم فرو نگذارد و قرب و بعد
حکم ازین خانه است ازین معنی به بیت الاجتماع کلی باز میخوانند چون نقطه
بدین خانه رسد مراد بود از هر حال و سستی نمودن و تاخیر کردن از سبب
آنست که باد با آب اجتماع میدهد و اقربا روشن است که از خانه سیوم
گویند بدانکه باد از آب می زاید و آتش از باد و آب از خاک و ام الهوا ازین
معنی فرموده و چون مزاج باد با آب اعتدال کی تری بماند ماده ازین
دلیل گوید و لواطه و کارهاء فحشی هم ازین معنی است و آب و جوی
و کاریز از آن بود که نقطه خاک در شکل سیوم باشد و چون نقطه باد
در خانه آب آید که مطلوب جزوی است و خاک که مطلوب کلی است باشد
نباتات عالی دلیل بود و جوهر که فرموده آنست که چون رمل از بهر جنس
باشد مروارید و زمرد از سبب نقطه باد با آب باشد و زر و نقره
هم ازین معنی است و معمول میوه‌ها باید محصل برد و معنی یکی آنکه این زر و سیم
از اکسیر حاصل شده باشد و دیگر آنکه غیر مسکوک بود و مضروب از حرکت

نقطه

نقطه باد که باد محرک است و نشان نقلی و حرکت بالا گرفتن نقطه هواست و
بدانکه درین حال اول و دوم و چهارم را نقطه آب باشد چنانکه هفتم فرح
باشد و سیوم داخل چون آب کدام الهواست غلبه کند باد را قوت
باشد و چون باد قوت گیرد آتش بپیوندد زوج بیگانه فدعان خارج
شود و اگر با آب بپیوندد غایب زود برسد درین حال عتبه داخل در
سیوم و طریق در هفتم باشد اگر این رمل خاص از برای غایب بود
و اگر به پریشانی دهد که نقطه از هر دو جانب رفته بود و نقطه آب
در میزان بنود و این نقطه را دو حد فرموده و روشن نموده و نقطه
عاشر باد است و باد حاکم بر دوم و دهم است و سلطان گفته و آن
خاص با حمره است که در ابیاض شکل دوم و در ایقع شکل دهم است
و نصرة خارجه نموده و کل مراد گفته از سبب آنکه نصرة خارجه شکل سیوم
است و هوا در وقت گرما آتش را مدد کند چون در تموز باد که
آید گرم بود و در زمستان عظیم سرد الا در خانه‌های حمره در اول
مدد گرمی کند و در سیوم مدد سردی و مرکب چون نصرة خارجه مدد
گرمی کند بدلیل آنکه چون در دوم باشد شکل خانه ضرب کنی لحیان شود و در

حرکت وسفر دوستان خاص بنظرهٔ خارجه است در سیوم وجویها وکاریز
ونشاندن درختان وفکرهای دقیق این خاص یک امهات است وآن
انیست ومیزان نظرهٔ خارجه باشد آتش در پنجم وباد
در سیوم از مراد است منتهی شد واعتدال نقطه از آتش شکل سیوم آب
وباد سیوم درخانهٔ ششم وپنجم وچهارم روشن دارد که فکر دقیق باشد
وروا شدن حاجت وکل مراد واز دست چپ از طرف غرب بدانکه
سبب غرب از نقطه آب فرموده که در یمین ویسار این نقطه نقطه آب
باشد وطرف چپ آنست که چون نقطه در مرکزی منتهی شود انتهاء آن
این نقطه آب شکل ششم باشد وامهات راست وبنات چپ پس
معلوم شد که چپ بدین دلیل فرموده اگر این نقطه از پنجم بسیوم منتهی
شود در ششم نظرهٔ داخله باشد اگر در سیوم نقطه آب باشد دلیل
بر کل مراد بود والا زیاده مرادی نیست واگر نقطه آتش باشد از
مراد باز ماند واگر باجتماع منتهی شود کل مراد بود اگر این نقطه با
نقطهٔ آب باجتماع منتهی از مر خود حرکت وسفر باشد از مقام وبهر حال
مراد باشد واگر این نقطه از پنجم آید وآب از دهم واجتماع در میزان بود

دلیل کل

دلیل کل مراد است از خویشان ومعامله ومکنت که این خانهٔ اجتماع
کل بود وبدانکه باد از دهم وآب از پنجم امکان ندارد واگر قبض الداخل
در سیوم بود واین نقطه بدو منتهی شود ومرادی نیست وزحمت بنی
واگر این نقطه از دهم بدوم رسد ونقطه خاک بدو منتهی شود حرکت ونقل
نیکو بود ومراد برآید اگر این نقطه از پنجم آید وخاک از دهم از حرکت وسفر
باز ماند ومرادی نیست اگر این نقطه از دهم آید وخاک از پنجم دلیل کند بر
اخیار ربدو ملول شدن سایل واگر این نقطه بعتبه داخله منتهی شود
از پیش گفتیم که آتش بالا گیرد ونقل وسفر بود اما از مرکز غرچیان بود
که قبض الداخل ودر عتبه داخل نیکوی باشد بسبب نقطهٔ آب ودرین
حال باد با آب هم بعتبهٔ داخل منتهی نشوند سنجره اگر نقطه باد بچهارم
منتهی شوند نقل وسفر وغیبت آورد واز مکان ووطن دور افتد
واز اهل بیت جدا ماند وپریشانی در املاک واسباب اندازد بسبب
کسی که دشمن صاحب ضمیر باشد اما از بهر زنان ودفاین وخریدن
خانه وبنیاد افکندن نیکو بود ولیکن عاقبت از دست برود واگر
فرزند دا باید وخویشکاری وحاجتی باشد روا گنند واو را از پیش خود

براند و تهمت و دروغ بر و بندد و شهرها و قلعها لشکر بگاند بگیرد و
لیکن مردم را نقصان کلی کند و قحط و گرانی آورد و سال خشک بود
و گیاه کم روید و دلالت کند بر زلزله و خبرهای عجایب که مردم از آن
عجب دارند صورتهای گوناگون و نیز دلیل کند که مرد ساحر بیرون
آید و خلق را گمراه کند و فتنه در عالم اندازد و بسبب او خونهای ناحق
ریخته شود و نیز دلیل کند بر پادشاهان قاهر ظالم و شورش هند و
زنگبار و حبشه و خراسان و سیستان و کشمیر و کابل که بهم برآید و اگر
نقطه آتش با او باشد ازین انواع هیچ نباشد الا اراجیف بسیار
بود و بادهای سخت و گرفتگی هوا و ابر و بسیاری باران و روزگار معیشت
بر مردم تنگ کند اما عاقبت کار بخیر و خوبی بود و ایمنی حاصل آید شرح
اما نقطه باد در چهارم منتهی شود و در خانه ششم فرح یا انکیس باشد و
در دوم شکل میزانی بود دلیل چون باد بخانه خاک رود و هر چند که مطلوب
کلی اوست اما او را از وطن و مقام دور اندازد و درین حال حمره در چهارم
باشد و اگر کسی دشمن صاحب ضمیر بود و او را نتواند دید این امهات
بود و نقطه باد بچهارم رود و خاک بهشتم و هر دو نقطه یکی

باشد زنان

باشد زنان و بنا انداختن و خریدن ملک نیکو بود این رمل طلبی است
اما عاقبت از دست برود و همین امهات است چون باد در خانه مطلوب
کلی آید طامع شود و فرزندان را از سبب طمع بد براند و دروغ و راست
بر ایشان بندد و این بحال باحمره است در چهارم دلیل دیگر در خریدن
ملک و بنیاد افکندن آنست که فرح در ششم بود نیکو بود و اگر انکیس بود
عاقبت از دست برود و شهرها و قلعها که لشکر بگاند بگیرد آنست
که در چهارم نصرة خارجه بود و باد بچهارم و نقطه آتش در اول منتهی
شود و در نقطه آتش فرموده که اگر نقطه آتش بچهارم رود خصم
درشت است این معنی همان بود اگر رمل برای این حال بود حکمش
این بود و امهات اینست و مثال آن باشد که همین امهات
بود اول بود که نقطه دیگر بود و سال خشک و تنگی گران بود که امهات
اول بود که نقطه آتش باشد و بمرکز خود منتهی شود و چون نقطه آتش
در مرکز باشد شکل خانه ضرب کنی آتش معدوم نشود و چون باد مراکز
درین مقام ضرب کنی باد معدوم نشود و درین حال انکیس در ششم باشد اگر فرح
بود حکم نه این بود و سبب آن شد زلزله خاص با عتبه الداخل باشد در چهارم

بعید شاید که امهات

باد بعد رسد و آب از نهم منتقل شود و خانه ششم فرح باشد باد قوت
گیرد و موج بگشاید و زلزله و چیزهای غریب عجیب پیدا شود و از آن
مرد ساحر که پیدا شود این خاص با خانه باد است و خاک که غیر نقطه
باد و خاک در آن رمل نباشد و رمل از بهر حال سال باشد و بحران
غلبه باد است و پادشاه ظالم هم از باد و شورش شهرها از آن سبب است
که در چهارم نصرة خارجه بود و چون رمل از بهر سال بود هر شهر که باشد
همچنین بود جهت آنکه چهارم شهر و مقام است و اراجیف بسیار خاص
با حمره است و باد و ابر بی باران گفته و اگر این نقطه از دوم آید و چهارم
اجتماع بود دلیل بود بر نیکوی حال سال اگرچه نقطه از خانه منتقل شده
بود آن مطلوب جزوی در آن خانه با اوست نیکو بود و اگر این نقطه از
دوم آید و آب از دهم عتبة الداخل در ششم بود نیکو بود و مراد برآید از
ملک و پدر و هر نیت که باشد و اگر این نقطه از دهم آید و آب از دوم
حکم آن نیکو بود و کسی او را مدد کلی کند و اگر این نقطه یا نقطه آب از دهم
آید غیبت آورد از مقام و بی مراد بود خصوص که در آن رمل نقطه آتش
نبود و اگر این نقطه با نقطه آب از پنجم آید از هر نیت که کرده نیکو نبود و از

مقام دور

مقام دور افتد اگر این نقطه از مرخود آید و آب از پنجم و درین حال الحیال در
سیوم باشد و عقله در هفتم سایل از ملک و مقام و پدر ملول باشد
الا عاقبت خیر بود و مراد برآید اگر این نقطه از پنجم و آب از دهم آید ملول
شود از نیتی که دارد و مراد نیست اگر باد از پنجم آید و آب از دوم سایل
در غمی بود و بی کمال خرم شود و از پنجم بیرون آید و درین حال نقطه باد
از دوم و پنجم امکان ندارد اگر این نقطه از هفتم آید و آب از دهم دلیل
بود بر آنکه شهر و مقام لشکر بگیرد الا بیگانه نبود و بهر نیت مراد نیست و درین
حال دوم عتبة خارجه و هفتم عتبه داخله باشد بهر حال نیکو نبود و لشکر
بیگانه شهر بگیرد از ین مقام کسی با او یار شود و بهر حال بود و باد از
دوم و آب از هفتم امکان ندارد اگر اسقط از هفتم و آب از پنجم آید
از همه حال بدتر باشد و حذر باید کرد اگر این بقبض الداخل منسی
شود و یا او خاک از دوم گوئیم دشمنی باشد سایل را و در لباس
دوستی دشمنی کند و قریب این معنی میشود حند او لیته اگر این نقطه از
دوم آید و خاک از دهم و در ششم عتبه داخله و در هشتم انکیس بود و گفت
و گوی فرزند باید بود و عاقبت پیدا فایق آید و بهر حال قریب از آن مغلوب

بود اما عاقبت خیر بود اگر این نقطه از دهم آید و خاک از دوم گفت و گوی
غم و پدر باشد با فرزند و فرزند را بر ایشان نیکو نبود چندان و لیکن و اگر
این نقطه از هفتم آید و خاک از دهم از مقام دور افتد و نیکو نبود و گفت
و گوی بود و اگر این نقطه با نقطه خاک از دوم آید پدر از پسر ملول شود
و با هم گفت و گوی کنند و عزم نقل و حرکت باشد و نتواند بهر حال
نیکو نبود اگر این نقطه از پنجم آید و خاک از دوم بهر حال زحمتی نبود و
راحتی نیز نبود اکنون اگر نقطه باد از دوم آید و در ششم عتبه داخله
و چهارم حمره دلیل بود بر آنکه از مقام دور افتد و زحمت کشد از اهل
مقام و اگر نقطه خاک باشد عاقبت خیر بود و در هر شکل اینچنین بود
و اگر این نقطه از پنجم آید از خبر فرزند و دوست ملول شود و اگر این
نقطه خاک باشد و الا زحمتی نرسد اگر این نقطه از هفتم آید لشکر
بیگانه ظفر یابد بر سایل و مقام از دست برود و شهر بیگانه بگیرد و اگر
نقطه خاک نبود و الا که بود از شهر و مقام کسی مدد دشمنی کند بهر حال
سایل را بد باشد اگر این نقطه عتبه داخله منتهی شود از هر طرف با نقطه
آب نیکو بود و بر مثال اجتماع بود و اگر با نقطه خاک باشد همچنان بود که در حکم

قبض الداخل

قبض داخل نه رحمت و نه لحب و سکها با آتش و در آب آتش نیفتد
شد **بجره** اگر نقطه هوائی در پنجم منتهی شود و مماثل کند با
چهارم حکم کند بر شادیها و خرمیها از هر جانب که نقطه و خانه تعلق
دارد چنانکه جای دیگر ذکر شد و بر احباب دلیل میکند و باد را درین
فرح و هوا را نسبت کرمی درین خانه ذو قیمت و فرحی اگر در طول
بود یا در عرض در اینجا حکم بر خیر و سلامتی بود و رسیدن خبرهای
خوش و فرزندان و صاحب ضمیر را عروسی و مهمانی کردن و هر چه
با اسباب طرب تعلق دارد و غایب را به وطن خود باز رسانند و اگر درین
خانه نقطه مائی بود در شکل دلیل بر زن بکر خواستن و خویشها کردن
بود و او در خانه طلب کلی خود است چون طالب بمطلوب برسد مطلوب را
عزیز دارد و همچنین این نقطه مطلوب کلی و جزوی نار و نار در خانه
هوا و آب عزیز باشد و عزیز الوجود شود که هوا نقطه ایست آمیزنده
و غذا دهنده و روزی رساننده و حیات دهنده و دو چیز بهم آمیزنده
و بوصول رساننده چون نار با آب و آب با نار و این نقطه هوا و نقطه آب
هرگز خارج نشوند از صورت رمل بواسطه بساطت یعنی ایشان بسیط

اشکالند خارج نشوند ونیز باآنکه داخلند ثابت میشوند چون حمره وبیاض
باهم ضرب کنی اجتماع شود واین معنی در خواص این نقطه گفته میشود که
ایشان هرگز خارج نشوند الا داخل وثابت برخلاف این نقطه که آتش
وخاکست که ایشان از صورت خارجند واگر خواهند که داخل شوند نتوانند
تا صورت رمل را از وجود بعدم نرسانند کسی ایشانرا داخل نخوانده واین
نیز بطریق عرض بوده نه بطریق جوهر واین حال را داخل عرض خوانند نه
جوهری واین بسیار بقا نکند چون لحیان در هشتم که بدحال بود وانجا
منکوس شود در غروب یعنی سرنگون وبدین سبب اورا انکیس گویند
وبلفظ عرب انکیس نگونسار بود این حالها را نیکو باید دانستن که اگر
رمل بزنی ودر داخل شهادت طلب کنند کاتو حکم رمل بیان کنی خطا باشد
وتو چون صادق را از کاذب ندانی حکم تو خطا رفته بود بدین سبب
از صدق وکذب ایشان کرده باشد تا دریابی وحکم راست کنی **شعر**
چون نقطه باد در پنجم منتهی شود ودر دوم لحیان یا نقی بود در ششم شکل
میزانی باد بسته وحمائل با چهارم آنست که این نقطه از چهارم بدین
خانه آید چنانکه نقطه آتش وچون این نقطه از چهارم به پنجم منتهی شود

در ششم

در ششم انکیس بود ودر شکل میزان اجتماع وعقله است که فرموده از هر جانب
بخانه ونقطه تعلق دارد بدانکه خانه دوم وششم است که تعلق به باد دارد
ونقطه نیز باهم کدام شکل باشد هر شکل که در خانه باشد مثلا نصره خارجه
سیوم یا فرح یازدهم واین حال آن باشد که این نقطه از چهارم آمده باشد
واصحاب جهت خانه پنجم گفته چنانکه آتش در این خانه نیکو بود باد نیز
گرمست وطول وعرض بدانکه این طول وعرض دانه مقصود امهات و
بنات است هر نقطه که در میزان آید مرکزهای اورا باهم ضرب کنند اگر اشکال
امهات اصلی حاصل شود طول باشد والا عرض وچون ششم انکیس باشد
اگر دوم قبض الخارج رمل عرض باشد واگر عقله در دوم بود در رمل طول بود
وتمامی خرمیها از آنست که این نقطه از چهارم به پنجم آمده باشد ودل
بکر خواستن آنست که این نقطه با نقطه آب جمع باشد در پنجم بکارت
از آن بود که چون با شکل خانه پنجم ضرب کنی آب معدوم شود واین نقطه
در این خانه با نقطه آب یعنی اجتماع مطلوب کلی وجزوی باشد چون خانه
آتش است مطلوب کلی آب وجزوی باد باشد وچون این سه نقطه با
هم جمع شوند در خانه آتش وباد عزیز الوجود باشند وقدر گیرند و

یکی یکدیگر را عزیز دارند و آمیزندگی نقطه باد آن زمان باشد که تا با آب جمع شوند
و دوری رسانند چنانکه از پیش گفته شد که از آب ستانند و با آتش دهند
و چون باد و آب که خارج نشوند که چون ایشان را باز گردانی آب باد شود
و باد آب و با کنار نیفتند ازین معنی بعضی استادان ایشان را ثابتی
خوانند حمره و بیاض و چون ضرب کنی اجتماع شود و آنکه ثابت و نقطه
آتش و خاک برخلاف بود که چون باز گردانی همچنان خارج باشند
و داخل نشوند مگر در انقلاب که خارجی باشد چون با هم ضرب کنی داخل
شوند آنکه از وجود بعلم رسیده باشد و عرض و جوهر درین معنی
آنست که شکل با شکل ضرب کنی و شکلی حاصل شود آنرا عرض گویند
و شکل اول جوهری گویند و دلیل در آنکه نقطه باد و آب خارج نشوند
آنست که حمره و بیاض در مرکز خود نقطه با ایشان منتهی نشوند
که در انقلاب از حال خود بگردد و لحیان در اول و انکیس در هشتم
نقطه با ایشان منتهی شود و چون با شکل خانه ضرب کنی یا انقلاب
کنی داخل شوند و این داخلی عرضی بود و نقطه باد و آب چنین
نبود و عقد درین معنی گفته شود بدانکه چون دو شکل داخل با هم

ضرب کنی

ضرب کنی شکلی از نتیجه آن حاصل شود آن عقدی بود و چون لحیان با
انکیس یا دو شکل خارج با هم ضرب کنی داخل نتیجه دهد عقد مجازی و
چون شکل خارج با داخل ضرب کنی خارج نتیجه دهد اجتماع عقدی
باشد حقیقی و چون لحیان با انکیس ضرب کنی نتیجه عقله بود آن عقدی
باشد حلی باقی تمام حل و عقد در مصباح روشن نموده ایم دلیل
دیگر در عقد حقیقی و مجازی بدانکه هر نقطه که در میزان خارج آید آن
عقدی باشد حقیقی یا مجازی اگر از دو شکل خارج آید آن عقد
مجازی بود و اگر از دو شکل داخل آید عقدی باشد حقیقی مثلا
نقطه آتش در میزان باشد و اول و فرحه خارج و نتیجه لحیان باشد
آن عقدی مجازی بود الا نقطه طول باشد چرا که نتیجه مضروب ایشان
حمره باشد که شکل امهات است و اگر قبض الداخل و بیاض باشد آن
عقدی حقیقی باشد و نقطه عرضی باشد چرا که عتبه داخل نتیجه دهد
و از بنات است و این معنی در باب ضمیر روشن باز نمایم انکیس لحیان
که تمثیل نموده و فرموده که چون بهشتم آید سرنگون شود که آنجا خانه
انکیس است انکیس شود که ضد و عکس اوست با وجود آنکه سرنگون شود

داخل کرد داین زیاده بقا نکند و صادق و کاذب که بحث کرده بدانکه
چون سایل سوال کند باید که آن شکل که در خانهٔ سوال باشد با شکل
خانه ضرب کنی شکلی که حاصل شود شهادت از آن بود یا راستگو بود یا
نه طریقه آنست که بدانی که آن شکل از او یا از آن خانه بود یا در طبیعت
مطلوب باشد صادق باشد و اگر نه چنین بود کاذب بود مثلا بیاض
در ششم و سوال سایل ازین خانه بود با اجتماع ضرب کنی که صاحب خانه است
نتیجه حمره بود او با اجتماع حمره بود آن شهادت صادق بود و مزاج باد
گرم و از آن آب سرد گرمی بسردی اعتدال پذیرد گرمی و تری خانه
بماند باقی برین قیاس کند و بدانکه این احکام نقطه بدان خانه که
رسد این عمل باید کردن تا صادق از کاذب بدانی و حکم ثابت شود
اکنون اگر این نقطه با نقطه آب از چهارم آید در خانه سوم عقله باشد
عروسی و مهمانی و شادی ازین دلیل روشن است که اما اجتماع با اجتماع
منتهی شود اگر این نقطه از مرخود آید و نقطه آب از چهارم هر نیت که دارد
مراد حاصل شود و از خبر و هدیه شاد شود از دوستان مراد یابد
اگر این نقطه با نقطه آب از مرخود در پنجم منتهی شود سایل بهمه مرادی برسد

و رسول فرستادن و با دوستان پیوستن نیکو بود اگر این نقطه از چهارم
و آب از یازدهم آید کسی مدد کند سایل را و بمراد برسد اگر این نقطه از
عمرخود آید و آب از دوم دلیل بر مراد میکند و کسی او را منع میکند تا
سایل از مراد باز ماند اگر این نقطه از هفتم آید و آب از یازدهم دلیل بر
نیکویی باشد و از خبر غایب خرم شود و هدیه برسد و بهر حال نیکو بود
اگر این نقطه از یازدهم آید و آب از هفتم دلیل بر کلی مراد بود و کسی در
مراد او را مدد کند و بهر حال نیکو بود و اگر این نقطه از هفتم آید و آب از
چهارم از غایب و از فرزند و خبر و هدیه بمراد رسد و در ضمیر سایل
هیچ بی مرادی نیست اگر باد از هفتم آید و آب از دوم غایب آید و غایب
شده باز یابد و از دوستان خرم شود و کلی مراد بود اکنون اگر قبض
الداخل باشد و در پنجم که نقطه باد بدو منتهی شود خبر ناخوش رسد و
ملول شود و اگر این نقطه از یازدهم آید و خاک از چهارم دوستی دشمنی
کند و از مراد باز ماند و نیکو نبود و اگر این نقطه بعتبه الداخله منتهی شود
که با نقطه آب است در حکم اجتماع گفته شده و اگر با نقطه خاک است در حکم
قبض الداخل باشد و اگر این نقطه از هفتم آید نیکو بود بهر مراد و اگر بقبض الداخل

منتهی شود زیاده مرادی نیست واکر این نقطه با نقطه خاک در پنجم منتهی شود
بی مرادی بود در همه حال واکر بعینه داخله منتهی شود نیکو بود ومراد بر آید
بواسطه نقطه آب که دارد وازان شکلها از خارج در باب آتش کفته شد
تفکر تفهم **بحره** اکر نقطه هوایی در ششم منتهی شود بخانه مال مال
اوست وچون اینجا برسد خرید لن اجناس مالی چون غلام وکنیزک وحیوان
خرد باشد ورنجور را نیکو بود وشفا یابد از رنجهای اندرونی اما اکر نقطه
نار اینجا بود اینچنی طلبد خود دارد وزیاده ازان نی طلبد وآن چیز بزرک القدر
وعزیز الوجود باشد واکر نقطه مائی اینجا رود همچنین بود اما اکر ان چنین تر
بود اکر حیوان بود ولیکن بانسان نزدیکی بود وخانه خدمتست واین
اینجا صاحب ضمیرها امیدها برساند ازین مذکورات واز بزرکان فایده
بیند واین نقطه در ششم همان حکم دارد که بار در پنجم یعنی در فرح خود باشد
وشادیها دهد وعشق بازیها کند با غلامان وکنیزکان وزیردستان و
خدمتکاران اما بجوی جایز اید بود وروی خلاصی نماید وعاشقان از عشق
خلاصی کنند وزیاده کند این کارها وچون نقطه ارضی بود یعنی خاک نقطه
مطلوب کلی هواست چیزی فراوان دهد ازان کونه که باشد یعنی اخبار صادق

وجزهادست

وچزها دست دهد که بدان شادمان شود الا محبوس را اید بود ورنجور را
همین سبیل اما دیکر در همه کارها نیکو بود وقبض کردن چیزها نیکو بود
قرض نشاید کردن که کذارده نشود واکر شود دیر شود ودزدیده باز
آید وکریخته باز آید وکم شده باز یابد زیرا که نقطه داخل جزوی وکلی هر دو
شهادت میکند بر حصول این اشیا وچون چیزی را بکلی وجزوی اثبات
کند حاصل شود آن چیز وحکم ثابت کند در صورت وزنانی چون در
نقطه داخل صورت قبض الداخل یابند واو را مستغرق یافت در ولخوات
کلی وجزوی خانه مال بدست او سپرد واو را بیت المال خوانند یعنی صاحب
مال کرد و دانیال علیه السلام او را خانه دهم داده وصاحب دهم کفته بدین سبب
که سلطان را بنی بر بیت المال تصرفست واین همه بنقطه هوا بر دوم ودهم
غالب است اما چون در بقعه نقطه ارض دارد او حکم باشد بر مال و
ملک وطمع پادشاهان دارد دارنده وستاننده اما ممسک وبخیل باشد
در طمع خود بخلاف نقطه خارجه که او تلف کننده وبخشنده دارنده وبند
است ونقطه داخله یا زیر خلاف اوست وبه بزرکانی که از ان حال خود افتاده
باشند دلیل کند بسبب آنکه از وجود بعدم رسیده است اما اکر نقطه نار

با او باشد دلیل کند از مواضع بر تنورهای خبازی و کارخانهٔ کوزه‌گران
دیگر کوزه و شیشه و پادشاهان ظالم که در کین نگاه داشتن باشد و بر
راهداران از پس کوه و بر کاردها و شمشیرها و سلاح و علامت بد و تیره
دلالت کند بر دزدان حوضها باشد در شب اما اینجا این دو نقطه
ضعیف باشد و اگر چه فاعلند زیرا که این مقام را عدم خانه خوانند
چون ایشان بدین خانه رسند سرد شوند و ایشان را در ظاهر
قوتی نماند الا در باطن چون آتش که در سنگ و آهن موجود بوند
در فعل چون چنین بود فاعل جزوی را چه فعل باشد خاصه که خانهٔ ضد
در طبع باشد لابد عدم شخصی لازم آید و بر برهان طبیعی که به ثبت
نقش گرفته شود تحقیق لازم آید هوا و اثر او در کوه انواع اجساد موجود
شوند یعنی در معادن چون زر و نقره و مس و آهن و رصاص و سرب و
زیبق این جمله از اثر این دو نقطه در زمین پیدا شود و اگر برودت نقطه
خاک در بن نباشد خوف زلزله باشد زیرا که چون حرارت غالب
شود رطوبت که در میان زمین باشد بخار شود و راه مرکز خود طلبد
و مسام بسته بود و آن بخار در تنگنا بود لابد زمین را بجنباند و

ببشکافد

و بشکافد و بیرون آید چون نقطه و خاک در صورت رمل حاضر
باشد چون فرح و مانند وی دفع کند هوا را یعنی بخار مندفع
شود و زلزله نباشد الا بخور رابد بود و اگر نقطه مائی بود چو
بباطن نیکو بود و مانند وی دلیل بر درختان و چشمه و آب بود
چون در کوه و نیز دلیل ماهتاب و طلوع کواکب و دمیدن صبح
و زن بکر و وضع حمل دلیل بود و اگر نقطه طریق آنجا بود دو نقطه مقصود
آنجا معلوم شود حکم کند چنانکه با نموده شد تا صواب افتد
اما اگر خواهی که بدانی که آن نقطه آنجا چه حکم دارد طریق دانستن
حکم کلی آن بود که نقطه را با نقطهٔ خانه جمع کند بنگرد تا چه صورت دهد
از صورت مقصود یعنی اگر ضمیر از نقره خارجه بود در شرق چون غارب
شد نقره الداخله شد پس بدین برهان او از ملک اکبر بملک اصغر
افتاده باشد و حال او دیگرگون شده هم در طبع و هم در صورت
و این نمودارها و این اشارتها این اشکال الراجع بخبر داده است تا
بدین شهادت جزوی از ضمیرات دانسته شود اما باید که رمال این
شرایط و این امور نیکو نگاه دارد تا از خطا و زللی محفوظ ماند و در بن

روزکار کسانی که دعوی این علم میکنند حکم رملشان از صورت بیشتر
بمهر دو نمی توانند که این زحکم کنند و حکم نقطه سریست از اسرار حق تعالی
و ندانند الا انبیا و اولیا و عباد الله الصالحین و هر کس بدین سر
برسد و هر که ازین واقف گردد او را معرفت کلی اشیا بخشید
باشد و باید که این علم را عزیز دارد و بنا اهل نیاموزد که از جمله ا
اسرار حق تعالی است اما نقطه هوا را نقطه رحمت خوانند و آبرا
نقطه مغفرت اگر رحمت را با مغفرت یابند دریک صورت آن صورت را
باب الجنة خوانند انبیا و اگر کسی از کیفیت حال خود پرسد و این صورت
در ضمیر آید حق تعالی آن کس را بهمة اللذات و مرادات عالم برساند و از
مال و حال برخوردار شود و هیچ شکل راحت رساننده تر ازین شکل
نیست و نقطه آبرا مرتبه روح نباتی و نقطه باد را مرتبه روح حیوانی و
نقطه خاک را مرتبه روح طبیعی و مرتبه روح ناطق آتش را و از آن
جهت نقطه آتش بعد از همه یاد میکند که اول نقطه آتش در ترکیب بطریق
فیض بروح طبیعی در نقطه خاک پیوست و از دو درشتی حاصل کرد
یعنی صورت معدنیات از هر کونه چون از آن مرتبه ترقی کرد بنباتات

رسید و

66

رسید و انجا قوت تولید و بزرک شدن حاصل کرد چون از آن مرتبه
ترقی کرد بحیوان رسید و اکتساب خواص کرد و چون بنقطه آتش
رسید که پنجم است نطق و علم حاصل کرد و قابل امور الهی شد انجا نیز
ترقی کرد صفت مفردات کرفت چنانکه در اول فرد بود در آخر نیز
فرد شد و بعد از آن از عالم طبیعت بیرون آمد یعنی صورت ناریت
بنوریت بدل کرد و چون جوهر روحانی شد و بکمال ترقی ادراک عالم
ملکوت کرد و از سیم دایره ها ملکوت بترقی بعالم جبروت بر آمد و این
نقطه را نقطه خامسه میخوانند و این نقطه در میان نقاط چون نور
قدسی نار لسان عین و قاف و لام عقل و عقل نبی است علیه السلام
که مرجعت او بدین عالم فاتبعونی یحببکم الله است و حاصل این
دفع است از افعال ذمیمه سفلیه که بقوه جاذبه فاتبعونی ترقی یافت
و از ظلمات جهل و بعد بعالم نور و قرب رسید که یخرجهم من الظلمات
الی النور پس سر سیر نقطه است که ذکر کرده شد ثمره بدانکه
چون نقطه هوا در خانه ششم منتهی شود در خانه دوم حمره باشد و در
نقطه ناری بیان مال یال کرده شد که نقطه باد بر دوم و ششم حاکم است

چراکه او با دباد دوم است و ششم بدین دلیل مال اهال بود و دیگر آنکه این
نقطهٔ باد همان نقطهٔ باد شکل دوم است و غلام و کنیزک هم مال است و مال
ایشان مال مال او باشد که چیزی بخود و مکسب کند و رنجور اینی شفا
یابد و این معنی خاص با عتبه داخله است که درین خانه بود و طریق در
پنجم و نصرة خارجه در میزان و نقطهٔ آتش از پنجم با اول رود و نقطهٔ باد از
اول آید بدین خانه رنجور را از رنج این روی خلاص یابد بلکه مال اهال نه
از دلیل باد است که از دوم بششم منتهی شود و چون نقطهٔ آتش باشد
پنجه طلب میکند دارد است که آتش و باد در میزان باد و باهم بدین
خانه آید که دو نقطه که در میزان آید یکی سایل بود و یکی مسئول و چون
هر دو نقطه علوی است آن چیز بزرگ و عزیز باشد و فرموده که اگر
نقطهٔ انسانی انجا رود و آتش فرموده که اگر ناری باشد روشن شد
که ضرورت اجتماع باشد و باد و آب بدین خانه منتهی شود و بعد ازین
خواهد آمد که اگر نقطهٔ مغفرت و رحمت در یک صورت آید صاحب ضمیر بکلی
مراد برسد و باب الجنه است روشن شد که این خاص با اجتماع است
در خانه ششم و این هر دو نقطه با هم از یازدهم آید این حکم باشد چرا که سوم

ودوم حمره

ودوم حمره باشد و چهارم جماعتی باید که مبنی آن اجتماع باشد و نقطهٔ باد
از عمره است و نقطهٔ آب از چهارم چنانکه این امهات بود
وکل مراد فرموده دیگر آن جنبش ازانست که نقطهٔ آب از خانه خود بازکرده بده
و بضرورت بمرکز عز آمده و پیش ازین ذکر شده که چون نقطهٔ آتش از سر دهم
آید میل او بنهم باشد و چون بدهم رود نقل عز ارادت بود اما بجای نقطهٔ
آب بچهارم رسد میل او بسوم بود و چون بچهارم رسد عز مرکز باشد
خصوص که بششم رسد و منتهی شود که آن جنبش ازان فرموده و این
نقطه در ششم حکم نار در پنجم دارد که نقطه همان نقطه است مزاج عشق
دارد چون عشق و هوس دارد با غلام و کنیزک در زیر دست باشد
و نقطهٔ ارضی مالست و چون نقطهٔ ارضی درین صورت بود که مطلوب کلی
باد است و آب بنی باشد چیزها فراوان دهد و زندگی را روی
خلاص باشد از سبب ثقل نقطهٔ خاک و از عشق بنی خلاص نشود
و درین حال عتبه داخله در ششم یا قبض داخل و رنجور را بنی بد بود و هر مراد
که دارد بر آید الا قرضی که گذارده شود بسبب نقطهٔ خاک دهم بسبب نقطهٔ خاک
فرموده که نقطهٔ باد از دوم آید و خاک از یازدهم و عتبه داخله در ششم باشد تهادت

کل وجزوی فرموده که قبض الداخل باشد وعقبه الخارج نیز چنین بود و امام زناتی

چون نقطه داخل در صورت قبض الداخل دیدو او را منصرف یافت در داخلات

کلی وجزوی خانه مال باو سپرد و دانیال علیه السلام او را صاحب دهم کفته بدانکه

ما را روشن است دلیل علمی وبرهان قطعی که شکل قبض الداخل در دهم خانه دارد

و غرض انکه اینجا نیز فرموده از پیش نیز کفته شد که درین شکل که قبض الداخل در

دهم است ام الدایره است و دیکر دایرها از بطن او ست و نیز معلوم

شد ازین دلیل که شکل ثبوت امام زناتی کرده و داخلات کلی و

جزوی در قبض الداخل انست که شکل داخلی است و داخلی از سبب زوجیت

که اتش ندارد و جزوی این باشد و کلی انکه عنصر او زوجست و مراتب

او زوج است اکر غرض این کویند مشکل باشد و حکم دوم و دهم بواسطه

نقطه باد است و ممسک و بخیلی بواسطه نقطه خاک بی اتش و نفرت خارجه

که تلف کننده است از سبب اتش و باد بی خاکست ازین معنی شکل

دهم باشد و حاکم مطلق شکل طریق است و در اول کتاب روشن فرموده

و اینجا نقلی از زناتی میکند و نصرة الداخل باز نموده بی زکان از حال بحال

افتاده سبب آنست که امکان ندارد که در ششم قبض الداخل باشد و این

نقطه بدو رسد

نقطه بدو رسد چون با شکل خانه ضرب کنی نصرة الداخل شود درین

حال از وجود بعدم رسیده بود و چون نقطه ناری درین شکل بود و

کسی طلب نفعی کند بر نشود و چندان کوزه کران نسبت باشد و اتش

و باد با هم از یازدهم امده بود این معنی لازم اید و چون رملی از بهر سال

زده باشد و این امهات بیاید 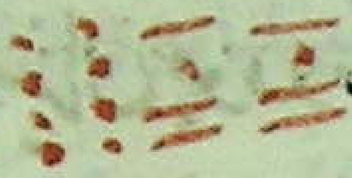 ظالم باشد در

کین باشد و کارد و سلاح و راه دزدان و هم علامات بد که کفته

و ضعیف که فرموده از ان سبب که درین نقطه خاک نباشد و بدانکه

نقطه خاک فاعلست و عدم آنست که جمعی استادان بر ان بوده اند

که این خانه عدم است و سرد شدن است که نقطه خاک یا باد اینجا

باشد اعتدال کیرد و سرد شود بدانکه این معنی در خانه باشد و فاعل

جزوی که فرموده است که هر شکلی که درین خانه رسد چون با شکل خانه

ضرب کنی باد معدوم شود عدم ازین روشن تر نیست و هر چند

فاعل بود اما از و فعلی نیاید در برهان طبیعی انست که باد معدوم

شود و چون نقطه اتش با او باشد اجساد در کوه موجود شود

این خاصیت باطریقت که چون با اجتماع ضرب کنی عقله شود معدن باشد

بدلیل آتش و خاک که باهم باشد و آنکه فرموده که اگر نقطه برودت خاک باشد
بیم زلزله است این معنی است که نقطه آتش در مرکز دوکانه بود لازم که باد
نبی بود و آب نبی بود که باد قوت کرده و زوج شکل ششم شکافته و زلزله
باشد و این معنی نبی در رمل سال بود یا سایل را سری پیدا شود
و درین حال اجتماع در میزان بود و نقطه آب در سیوم منتهی شود با
اجتماع و ششم نبی اجتماع بود و چون نقطه خاک باشد زلزله نباشد
چنان باشد که باد خاک اعتدال گیرد بخار منقطع شود و آنکه شکل
فرح باز نموده درین معنی غرض نقطه خاکست چون ماسبق گفته است
و بدانکه نقطه باد بفرح درین خانه از چهارم از هیچ مرکز دیگر نیاید و
معلوم شد که چون نقطه بخانه آید طرفی گشوده بود بگذرد از آن
مقام چون درین باب فرح در خانه ششم نموده معلوم شد که نقطه
باد از هیچ مرکز دیگر بدین خانه نیاید الا از چهارم و از دوم بعتبه داخله
و از نهم راست بشکل میزان و فرموده که رجوع را بد بود و بدلیل آنکه نقطه
از چهارم آید و خاک نیز با و منتهی شود رجوع را بد بود و درین حال قبض
الداخل در میزان بود و اگر نقطه با اجتماع با طریق منتهی شود نیکو باشد

رجوع را

در آب وارد و آنکه جمع ضمن نموده و آب جمع نمود و راست و صحیح

رجوع را که نقطه با آتش را زند و دیگر آنکه شکل خانه ششم اجتماع است و حمره باید
که بیاض شود پس معلوم شد که این بحث را غرض نقطه آب است و چشمه آ
آفتاب و ماهتاب و طلوع کواکب و دمیدن صبح و زایل گردد این همه از
سبب نقطه آب فرموده و اگر درین حال طریق باشد نقطه مقصود
بطلبد این از پیش گفته شده که اینها باید دید یعنی این شکل از کجا
آمده و طریق حکم کلی اینست که هر شکل در هر خانه که باشد و نقطه بدو
رسد آن شکل با شکل آن خانه زند و حکم از نتیجه کند و او را عرضی
خوانند و از پیش گفته که نتیجه عرض باشد و هر سوالی که باشد چنین
باید کرد و نصرة خارجه باز نموده و شرق و غرب فرموده یعنی چون
نصرة خارجه باز گردانی نصرة داخله شود شرق غرب شده و از
اکبر با صغر افتاده و حال دیگرگون شده و شرایط رمال آنست که اول
این علم نیکو بداند و از استادی ماهر استماع کند و آنکه اکتساب کند
و رمل بنیت راست زند و نیت او آن باشد که از اوضاع اشکال
و نقاط سخن گوید و اعتقاد چنان دارد که چون خدای تعالی خواسته
بود این حکم راست شود و خطا نشود چون بدین اسلوب زند

خط الکتر شود اکنون بدانکه نقطهٔ رحمت مخوف که می فرماید از ان رملت
که پیش باز نموده شد که اجتماع در میزان و ششم باشد اکنون اگر این نقطه با
نقطهٔ خاک از یازدهم بدین خانه منتهی شود اگر رمل از بهر بخودی بود خطر
مرگ بود اکنون اگر عتبهٔ داخله باشد روی صحت دارد بسبب نقطهٔ آب
و بدانکه نقطهٔ آب بعتبهٔ داخل از دوم آید و بفرح از چهارم نقطهٔ خاک
از عمر راست و آب از چهارم و از هیچ مرکز دیگر امکان ندارد شجره
اگر نقطهٔ هوائی در هفتم منتهی شود دلیل کند بر شریکان و زنان و غایبان
که روی بسوی خانهٔ خود کرده باشند و می آیند زود ولی توقف اگر نقطهٔ
آبی بود غایب دیرتر باز گردد و اگر نقطهٔ خاکی باشد یعنی قبض الداخل
در راه وطن ساخته بود و عزم آمدن ندارد ولیکن عقد و نکاح و
شرکت را و دو قبض آوردن مال غایب و رسیدن روزی و ماه
و سال را و ایام جدید او روزگار است این جمله را شهادهٔ این نقطه
بر نیکوئی بود بکلی و جزوی و رازهای پوشیده ماند اما اگر خلاف
این بود نیکو نبود یعنی قبض الخارج زیرا که این خانه اتصالات نه خانهٔ
انفصالات اگر سیوم و نهم این شکل بود نیکو بود روند کانرا از رفتن

و سفرهانی

و سفرهانی باشد و در میان شوهران و زنان و شریکان جدای اندازد
و اگر نقطهای علوی اینجا بود اولشان نیک بود و آخرشان بد و اگر
نقطه های سفلی بود اینجا اولشان بد بود و آخرشان نیک و اگر هر
چهار نقطه اینجا بود این حکم از همه بدتر باشد ترک اولیتی و حکم کلی بود
و درین خانه شجره اما بدانکه چون بادی در هفتم منتهی شود در خانه
دوم بیاض باشد و شریکان و زنان این نوع از طریقهٔ حمره است و
آمدن غایبان خاص با حمره در هفتم و اجتماع در میزان و نقطهٔ آب نیز
در دوم منتهی شود اگر درین حال نقطهٔ علوی بسیار باشد غایب بی
توقف برسد و اگر نقطهٔ سفلی بسیار بود غایب دیرتر آید بهر حال بی کنف
کوی نبود و از پیش گفته شده که چون انقلاب کنی که آب و باد بازمی کنز
خود آید این نقطه هر دو یکی باشد و چون نقطهٔ آب بود غایب دیرتر
آید بسبب آنکه باد با آب اجتماع میدهد درین حال اجتماع در میزان بود
و طریق نیز هم چنین باشد و اگر این نقطه بعتبهٔ داخله منتهی شود غایب
بجای دیگر مهر و دوستی آمدن ندارد و قبض الداخل بوده که غایب دیرتر
آید و وطن گرفته این از سبب مطلوب کلی با دست چون نقطه بخانهٔ مطلوب

جزوی بود و مطلوب کلی با او بود غایب روی دهد که بوطن دارد و شر کند و زن
و هرچه تعلق باتصال داشته بود نیکو بود و شاید که در میزان بنی قبض الداخل
بود و نقطها همه با و منتهی شود این حکم کند بر ماه و سال و ایام جدید همه باین
معنی است که میزان قبض الداخل بود و هفتم نیز و نقطها بد و رسد و بدانکه
عکس و ضد قبض الداخل قبض الخارج است و غرض ازین نقطه بحره است که
منتهی شود که چون بعتبه خارجه ضرب کنی قبض الخارج شود و خلاف قبض
الداخل بود و این حکم بر عکس آن باشد خانه اتصال ازین گفته که خانه سوم
و هفتم و یازدهم و پانزدهم است و اینجا سه و نه خلاف این نمی فرماید
غرض آنست که چون رمل از بهر سفر باشد و این شکل درین خانه آید نیکو
بود رفتن و زن از شوهر جدا شدن و شریکان از هم از حکم جمره است
و نقطه علوی که اولشان نیکو بود و آخر بد عتبه خارجه است که شکل غیر
میزان احتیاج بانقلاب دارد و در انقلاب ازین حال بگردد و نقطه
سفلی که اولشان بد بود و آخر نیکو شود آن باشد که او نیز در انقلاب
از حال بگردد و ازان عتبه خارجه بواسطه نقطه آب و آتش است و ازان
فرح آتش و خاکست که خاک ضد آتش است و ازین حال عتبه داخل

از اول تا آخر بد باشد چرا که در ضرب با خانه عقد شود و در انقلاب
از حال بگردد و هر چهار نقطه بدتر از همه فرموده این خاص از آن ر
ملست که امهات او چهار بیاض باشد اگر نقطه هوا با آب در هفتم
منتهی شود دلیل بر نیکوئی بود از هر بیت که باشد و اینجا هیچ نقطه
از مرکز غیر نمی آید تجربه اگر نقطه هوائی در هشتم منتهی شود صورت قبض
الداخل از ضرب خانه حاصل شود حکم کن در طلب دفاین و میراث و املاک
و اسباب و آب و زمین و اگر نقطه فرد ناری بود عقله صورت دهد حکم کن
بر زن حامله و کسی محبوس و دفن مال و گنج و زر و چیزهای پنهان اگر
نقطه مائی بود با خانه ضرب کنی نصرة داخله شود و دلیل کند بر اهل بیت
و خادمان و زنان و فرزندان و حرم پادشاه و این قدر عمود از
حکم کلی است و این قدر عام است عقلا و فضلا را زیادت ازین
نشاید گفتن که این از جمله اسرار این علمست و حکم مطلق اینجا بادی در
خانه هشتم منتهی شود در خانه دوم انکیس یا فرح بود اگر انکیس باشد خانه
ششم شکل زوج باشد بادبسته و اگر فرح باشد در ششم شکل زوج باد
گشوده و با نقطه زمین چون جمع کنی قبض الداخل شود در طلب دفاین و میراث

ک [illegible]

بود چون خانه خانه منتهی انست و حمره شکل دوم لازم که طلب مال بود
دفین یا میراث دیگر انکه چون درین حال دوم انکیس یا فرح باشد
اگر انکیس باشد چون با حمره هشتم ضرب کنی قبض الداخل بود چون
در هر دو جای خاک باشد و انکیس در تسکین کلی شکل چهارم است و
دلیل ملک نیز از دلیل خاک بود و اگر دوم فرح بود طلب مال میکند از
دست رفته بهر حال دوم فرح بهتر بود در طلب مال و میراث الا انجو را
درین حال بد بود که چون با حمره که شکل دوم است ضرب کنی عقله
شود و ثقاف که نموده لحیان و انکیس باید که ثقاف نتیجه دهد و
در نقطه بادیست چون دانیم که این ثقاف از جیست گوییم این بحث با نقطه
ناراست دلیل دیگر چون در خانه دوم فرح باشد با حمره ضرب کنی ثقاف
شود و ثقاف بزبان یونانی عقله بود و تمامی اشکال بزبان ایشان
اینست خاکه لحیان مطروش حمره نشرین نصره خارجه ابعان بیاض
ملاغ قبض الخارج اکسطان اجتماع دکره عتبه خارجه منکوس انکیس
عقله ثقاف قبض الداخل اکنوس کوسج فرح نصره الداخله جلیل نقی
اوزاع عتبه داخله قایمه طریق انازه جماعت صامت اینست تمام آمد

وچون

وچون عقله شکل بطن است وضع و بطن خانه هشتم است و مجوس نیز
هم دلیل است غرض انست که این خانه تحت الارض است و چون نصره
داخله باز نموده و گفته که چون نقطه بدین خانه منتهی شود زنان و خادم مال
و فرزندان و حرم پادشاه باشد این نقطه با جمع شدن نقطه آب
و خاکست و حکم کلی انست که هر نقطه بهر خانه که منتهی شود با شکل خانه
ضرب کنی و حکم از ان گوید و از پیش گفته شد و بعد ازین خواهد گفت
و چون میفرماید که این مقدار تمام است بر حکما و علما این حکم اختیار
و اختصار باشد و ما هم اصولات با تمامیم اکنون این نقطه اگر از
خانه دوم اید میراث و مالی طلبد و بر آید هر چه مقصود بود اما زود از
دست برود بقائی نکند و درین حال در دوم طریق و در هشتم حمره بود اگر نقطه
با اجتماع منتهی شود دلیل بر مراد بود از میراث و دفین والا اندک خوف دهد
و اگر این نقطه از چهارم اید و حمره در هشتم بود دلیل دفین بود و شاید
که میراث پدر باشد اگر قبض الداخل در رمل باشد بحسب جای او حکم
کند و اگر این نقطه از ششم اید و حمره در هشتم باشد اگر رنجور بود بمیرد و اگر
حامله بود در زحمت بود بهر حال بد باشد و درین حال عتبه داخله در دوم بود

اگر نقطه از دوم بدین خانه آید و اجتماع باشد بر دزد برده دلیل بود بهر حال یا
کفت درکوی بباشد و اگر این نقطه از چهارم آید با جماع ازید ملول شود
و مرادی نباشد از مال و میراث و از مقام خوفی دارد عظیم اگر این نقطه از ششم
آید و اجتماع باشد دلیل بر رنجور بود و خوف مرگ دارد و سر پیدا شود و بد با
و اگر این نقطه با نقطه آب با جماع منتهی شود در سوم و دوم فرح یا انکیس باشد
دلیل بود بر پریشانی حال سائل و مرادی نیست و اگر هر دو مقام فرح بود بمراد
برسد الا رنجور رابد باشد و اگر هر دو مقام فرح یا انکیس باشد دلیل
بر طلب مال و میراث بود و از خویشان و شریکان و زن مراد بر اید و اگر در
دوم فرح و سوم انکیس باشد از رنجور و از غایب هیچ نیکو نباشد و حامله
در سختی بود و سر دزد پیدا شود و اگر این نقطه از دوم اید و نقطه آب
از پنجم دلیل بر مال از دست رفته کند و باز دست اید و کسی مدد کند و
درین حال دوم طریق باشد و سوم فرح و اگر این نقطه با نقطه آب از دوم
بهشتم منتهی شود از همه حال بهتر باشد و حذر باید کردن اما دزد چیزی بنی
یا زیانی نکند و درین حال دوم و سیوم طریق باشد و ششم و هفتم عتبه
داخله اگر این نقطه از دوم و آب از ششم اید مرادی نیست و سر پیدا شود و

و رنجور رابد بود و خوف بود و درین حال الحال دوم طریق و سیوم عتبه
داخل بود و اگر این نقطه از ششم و آب از دوم اید حکم بر عکس بود الا رنجور
که بمیرد و درین حال عتبه داخل در دوم و طریق در سیوم بود و اگر این نقطه
از چهارم اید و نقطه آب از پنجم خود دلیل بر بر امدن مراد بود هر چند
توقفی باشد اما کسی مدد کند و مقصود بر اید و درین حال طریق در دوم
و نصرة خارجه در ششم بود و اگر این نقطه از پنجم خود اید و نقطه آب
از ششم دلیل کند بر بی مرادی و رنجور را ایمنی نشاید بودن و
اگر این نقطه از ششم اید و نقطه آب از پنجم خود حکمش از ان بتر باشد
و بیم بند و خوف باشد حذر کند اگر این نقطه از دوم بقبض الداخل منتهی
شود بمال حکم حمره دارد الا از سبب نقطه خاک مراد در توقف افتد و از
هر مقام دیگر همچنین بود که حمره اگر این نقطه با نقطه خاک از پنجم خود منتهی شود
بهشتم در همه حال بد بود و خطر دارد و اگر این نقطه با نقطه خاک از ششم اید
رنجور در حال بمیرد و حامله با فرزند در خطر بود و در همه حال نیکو شود و
دوم و چهارم درین حال عتبه داخله بود اگر این نقطه از دوم آید و نقطه خاک
از پنجم خود مال غایب و میراث بدست اید و الا از دست برود و کفت و کوی

بود اگر نقطه از چهارم آید و نقطه خاک از عمر خود از مقام جدا شود و از
بد ملول گردد و مرادی نبود و رنجور را نیز بیم مرگ بود و اگر این نقطه
از دوم و خاک از ششم دلیل بر پریشانی بود الا از باده و زحمتی نباشد
و اگر این نقطه از چهارم و خاک از ششم آید گویم طلب دفینه کند و دفین
بوده باشد الا بر داشته اند و مرادی نیست اگر این نقطه از ششم
آید و نقطه خاک از عمر خود غایب نیاید و دزد مال باز ندهد و رنجور
بد بود و اگر این نقطه بعتبه داخله منتهی شود اگر با نقطه آبست در اجتماع
گفته آمد و اگر با نقطه خاک است در قبض الداخل گفته آمد اکنون میفرماید
که این علم را نباید آموخت الا بشخصی مصلح مستدین خداترس که علم انبیا
و اولیا درین تصرف نمایند اگر حکمی بگوید که موافق حال باشد بران مغرور
نباشد که من چنین گفتم و شهره دروغ بخود نه نهد غرض که اگر غیر
مصباح و تحفه و شانزده در شانزده و شجره و غره مسئله بیابد
بیابد که اعتبار ندارد والله اعلم **باب سیوم** در سیر نقطه مائی
در خانهای هشتگانه **شجره** اگر نقطه مائی در خانه اول منتهی شود دلیل کند
که کسی سفر کند و از غایب و بیرون رفتن از مقام می پرسد و حال خود

که چون

که چون شود اگر در ان صورت نقطه ناری باشد حکم کن بر کم شدن
و رفتن و گریختن و بر تشویش خاطر خلل و ند ضمیر و اگر نقطه هوائی بود
دلیل کند که از کسی پرسد که او را دلخواه بود و بمراد رسد و با مردمان
جمع شود و فایده گیرد و اگر نقطه خاک باشد دلیل کند بر زن حامله
و در کسی که در پی کسی دیگر بود و بر طلب سیم و جوهر که در آتش بود
یا در میان زر مرکب کرده باشد اگر نقطه آبی بود حکمش از خانه
سیوم بود و صورت سیوم بران شاهد بود و اگر نقطه هوائی بود
از خانه دوم و صورت شکلی که دران جا بود و اگر نقطه خاکی بود چهارم
و صورت چهارم و اگر مایل شود یعنی برود بخانه دیگر حکم نیز بر اثرش
برود تا انتهاء نقطه چون منتهی شود مقصود طلب کند که حکم کلی کرده
شود چنانکه مذکور است **شجره** چون نقطه آبی در اول منتهی شود
و هفتم لحیان یا نقی باشد و سیوم شکل میزانی و سفر و غایب و بیرون
رفتن از مقام از سبب نقطه آبست که او نقطه خانه حرکت دیگر
اگر غلوی شده و اگر این نقطه از سیوم با اول رسد نقل و حرکت رو
بود و چون از سیوم با اول رود هفتم عتبه خارجه باشد و چون نقطه

الخارج منتهی شود انکم شده وکریخته وتشویش سایل خبر میدهد
وازعمر خود آمده باشد ونهم نفی وهفتم نفی بود درین حالکم شده
وکریخته مشکل بود چون نقطه باد باوی باشد که مطلب جزوی (است)
است لازم که دلخواهی طلب بهرحال مراد برآید وجمع شود با مردما(ن)
ودرین حال شکل اول اجتماع یا عتبه خارجه بود وچون عتبه داخله
باشد حکم برعکس بود وزنان حامله ازسبب نقطه خاک است ودر(ین)
حال خاص با نصرة داخله باشد وچون با شکل خانه ضمیر یکی (نقطه)
باد معلوم شود طلب زر وسیم وجوهر ازین دلیل است ونفی نیز
چنین باشد ودرین حال اگر نقطه آب بود شکل سیوم شاهد بود
وهوای دوم وخاک چهارم این همان بحث است که از پیش فرموده
که اگر نقطه خاک باول رود شهادت کند برچهارم وباد دوم
وآب سیوم ومایل شدن نقطه همان معنی است که دو نقطه (آتش)
کفته که نقطه باد از دوم بخانه چهارم میرود یا باز میکردد درین
حال نقطه خاک باشد که بداند که مقوی اوست درکدام خانه (است)
اگر این نقطه ببیاض منتهی شود وهفتم نفی بود تشویش خاطر سایل

باشد الا

باشد الا این شاهد بجای خود بود یعنی نقطه آب اگر این نقطه از
سیوم آید وهفتم عتبه خارجه باشد شاهد با خود دارد بی پریشانی
واگر از عمر خود آید وهفتم لحیان باشد طلب نقطه آب از خانه سوم
باید کرد درین حال بی مراد بود واگر این نقطه از هفتم آید وبه بیاض
منتهی شود خانه سیوم عتبه خارجه باشد وهفتم طریق این نقطه به خانه
سیوم الخامس ثابت از دوم واول از پیش رفت حکم این زیاده قوتی
ندارد واگر این نقطه بعتبه خارجه منتهی شود اجتماع دهد میان
سایل ومحبوب وجمع شدن با مردمان ازین جهت باشد واگر
نفی درهفتم باشد بهتر بود واگر لحیان درهفتم بود اندکی بی مراد
باشد وبدانکه چون نفی درهفتم باشد ازسبب غلبه نقطه آب
مراد زیاده تر باشد ازین معنی فرموده که شاهد باشد نقطه
آب درسیوم واگر این نقطه از سیوم آید هفتم شاهد بود واگر هفتم
نیز عتبه خارجه بود سفر عزم مراد بود واگر این نقطه از هفتم آید این
نقطه غلبه کرده بود اعتبار نکند واجتماع نیز چنین باشد واگر این
نقطه بنصرة داخله منتهی شود غم وتشویش خاطر وبی مرادی بود واگر

واگر لحیان در هفتم بود بد تر بود واگر نقی در هفتم بود آن غم واندوه
کم شود واگر از سوم آید حکم زن حامله و زر وجوهر باشد و درین مرادی
نیست واگر از هفتم آید از ضد وحسود پرهیز باید کردن ونقی نیز چنین
بود واگر این نقطه با نقطه خاک از خود سفره دلخله منتهی شود در هفتم
وهشتم لحیان یا نقی بود بدانکه اگر از سوم ونهم وهفتم آید بی ملال
نیست واگر لحیان ونقی نیز در هفتم وهشتم باشد نیز بی ملال نبوده
پنجم اگر نقطهٔ آبی در خانه دوم منتهی شود بنقطهٔ آب فرد دلیل
کند بر رسیدن مال وخریدن کنیزکان اما مال دیگر دربی دارد که بر سد
از حرکات خود وکسان خود چون خواهران وبرادران وآن مال جمله
نقد بود وباشد که نقدی مضروب بود وبیا لها ودستینه وحلقه و
انگشترین ما دام که در دوم بیاض بود واگر نقطهٔ ناری بود دلیل بود
بر تلف شدن مال وگریخته وکم شده واگر نقطه خاکی بود دلیل بر گم شدن
مال از خویشان پدر وبرادر وخواهر ونقطهٔ در هر جانب که انتها کند
مقصود طلب باید کردن تا غرض حاصل شود ودر طول وعرض عمل کند
بر مثال مذکور تا حکم کلی حاصل آید پس اگر نقطه منتهی شود وخانه مقصود

جماعة باشد

جماعة باشد که نقطه ندارد ونقطهٔ خانه بنگرد که کدامست مثلاً در
خانه ناری منتهی شود لحیان حاصل آید حکم کند بر دیدن کسی وعافیت
نفس خود واگر هوایی بود حکم از حمره واگر مائی بود از بیاض واگر مقصود
در خانه خاکی بود حکم او از انکیس کند برین مثال کل اشکال ومولود این را
بداند وباخبر گردد از سر سیر نقطه در خانهاء هشتگانه **ثمره**
بدانکه چون نقطهٔ مائی در دوم منتهی شود ودر هفتم حمره بود ودر سوم
شکل بیاض ونقطه بنقطه آب یعنی بیاض مال برسد وخریدن کنیزک
از سبب نقطهٔ آبست که آب مونث بود وآب مال با دست ومال
دیگر دربی دارد یعنی حرکتی کند ومکسبی یابد که نقطه آب صاحب
سوم است وخویشان نیز از سبب نقطهٔ آبست ومال نقد از
سبب نقطهٔ آب که در خانهٔ باداست که اجتماع حاصل آید
ودستینه وحلقه وانگشتری مشهور است به بیاض وحمره واجتماع
ودرین حال همه شکل مثلث بود ونقطه ناری که فهو ده قبض الخارج
است که چیزی تلف شده وکم شده وکسی غایب این معنی حاصل از
سبب نقطه آتش است که معدوم نمی شود ومثلث این باشد

امکان ندارد که این کوبخته و کم شده باز آید و اگر درین حال شکل نقی باشد نیز
کم شده بیاید و نقطه خاک ملک برادران و خواهران یعنی خاک صاحب
چهارم است که چهارم مال و خویشان بود الا بدست آمدن مشکل
بود و انتها کردن نقطه اینست که چون نقطه آب در دوم منتهی شود
و آن نقطه نقطه باد شکل هفتم بود و از پیش روشن کردیم در چند
مقام که غرض از نقطه که حرکت میدهد مقوی اوست یعنی خاک
و بدانکه این معنیها را در نقی باید یافت تا حکم راست شود انشاء الله
چون تمام نقطه و انتهاء دو کانه و خانه و شکل همه را نگاه باید دا
شت که سایل را ضمیر و سوال از همه باشد و نقطه که منتهی شود و آنجا
جماعة آنست که میزان جماعت بود و سایل سوال کند نداند که
از کدام خانه است اگر از خانه آتشی باشد لحیان طلب کنند و اگر
بادی حمره و آبی بیاض و خاک انکیس طلب کنند و بگوید و حکم هر
شکلی خانه خود طلب کند و بگوید یعنی از امهات اصلی و بدانکه
این نقطها بوجود امهات و بنات اصل است چنانکه اگر آتش در
میزان حاضر شود چون شکل اول و پنجم با هم ضرب کنی ازین شکل امهات

و بنات اصل بیرون نباشد و دیگر آنکه چون آتش در اول منتهی شود در
پنجم لحیان باشد و نقی و چون در دوم منتهی شود در پنجم حمره باشد و
چون آتش در سیوم منتهی شود پنجم بیاض و چهارم انکیس یا عقله باشد
و در بنات نیز چنین باشد و از آن اول و پنجم که لحیان یا نقی است یا
انکیس یا فرح از سبب آنست که چون رمل منکوس کند نقطه بغیر مرکز
منتهی شود یعنی منتقل شود چنانکه آتش از چهارم به پنجم و خاک از پنجم بچهارم
و چون نقطه منتقل شود اگر علوی شود بوجود عتبه خارجه و اگر
سفلی شود بوجود عتبه داخله روشن شد که ازین امهات و بنات
بیرون نیست و دلیل دیگر آنکه چون نقطه آتش در سیوم منتهی شود لحیان
در اول باز باید دید و چون آب در اول منتهی شود بیاض در سیوم باز
باید دید و در اول کتاب گفته است که باز دید کردن نقطه در ضرب
و انقلاب است و در طریق ضمیر گفته که چون جماعت و طریق در میزان
باشد ضمیر از شکل شانزدهم و تکرار او و چون جماعت باشد تکرار او و
شکل اول است و طریق از پیش گفته که حکم مطلق شکل پانزدهم است و
بدانکه امهات اصل رمل است و شکل پنجم با صول آتش امهاتست و ششم باد

وهفتم آب هشتم خاک ونهم نتیجه راست از اول و دوم وبرین ترتیب دهم
ویازدهم ودوازدهم از نتیجه امهات وبنات است وسیزدهم نتیجه نهم و
دهم وچهاردهم نتیجه یازدهم ودوازدهم وپانزدهم نتیجه سیزدهم وچهار
دهم وشکل پانزدهم طاق نباشد جهت آنکه میزان امهات وبنات است
که اگر امهات در مراتب وعنصر فرد است بنات نیز فرد است واز دو
فرد زوجی حاصل شود واگر امهات زوج است بنات نیز زوج است
واز دو زوج زوجی آید ودلیل دیگر آنکه چون رملی زده باشی آن امهات
نقل وب
با امهات اصل نقی شکل میزان همان بود وچون ثبات آن رمل نیز
کنی چنین باشد وزایدات چنان نبود وشانزدهم از رمل نیست ودلیل
آنکه چون رمل زده آید که شکلها همه در آن بود چون بینی پانزده شکل بود
وشکل شانزدهم مکرر بود وجماعت باشد که در آن رمل نباشد معلوم
میشود که جماعت شکل شانزدهم است ورمل بیش از پانزده نیست و
این امهات دو کانه باز نموده تا آسان شود اول و
دیگر وددر رمل اول فرح در شانزدهم مکرر است و
رمل ثانی نقی مکرر وجماعت معدوم وچند دیگر هر که اتفاق افتد چنین

باشد

باشد اکنون ثابت شد که رملی زده آید بیش از پانزده شکل نیاید و
شانزدهم را اعتبار حکم نیست اکنون چون جماعت در میزان آید سوال سایل معلوم
کند مثلی از آن حاصل آید حکم کلی از آن مثل کند مثلا سوال از نجم است و نجم
فرح باللحیان ضرب کند قبض الداخل شود وباز با قبض الخارج ضرب کند که صاحب
خانه است عتبه داخله شود وچون قبض الداخل وعتبه داخل ضرب کنی بیاض
شود حکم آن موجب کند واگر این نقطه بنصرة الداخله منتهی شود همین حکم دارد
واعتمادی نکند که وفائی نکند واز آن مرکبات در آتش وباد گفته شده
تجربه اگر نقطه آبی در سوم منتهی شود دلیل کند بر ثبات کارها وباز آمدن
غایبان وسکون گرفتن از پریشانی وبدید آمدن کار ور واشدن حاجات
واز بزرگان نیکوبها دیدن با اشراف پیوستن ودر اعمال شروع نمودن وطلب
زنان کردن وجمع شدن با خویشان خود وباز گشتن از سفر ونقل وحرکت واین
نقطه ایجا سکنی دارد وصاحب حرکت است وسهم فارب او سقوط دلیل
خویشان او بپدا آمدن کارها که در پیش وارد واگر صورتی باشد نادی ایجاد دلیل
فرقت خویشان کند وبر بر افتادن از وطن وسفر ونقل وحرکت واگر نقطه
هوائی بود در آن شکل که درین خانه بود دلیل بودن بر آسوده بودن از همه رنجها وغمها

وجمع شدن با زنان وخویشان وکار ذی کردن که باریک بود واز آن شاد
بودن زیرا که هر نقطه که در ذات خود فرد وجنبان آید وثبات ندارد
وشکل منقلب بود در نفس خود وهر نقطه داخلی باشد وسعد ونحسی
ونیکوئی وبدی همه با آدمی مختلط بود در حکم واین حال بحکم قاضی مجنون
ماند یا کسی که در دماغ او خللی باشد که هیچ سخنش را با هم نسبتی نباشد
واگر جماعت لحیانی باشد حکمش بر نیکوئی بود ومبارک بود در هر جای
که بود الاطلاق را ونحوی را که بد بود که بجمادات ارضی نسبت
غلظت وگرانی ودلیلست آنجا بر گرفتن آفتاب وماه وابر وتاریکی
هوا وبر لشکر وعلف زار وبیشه وجماعتی از هر کرده واگر یاد شاهد
از دوازدهم فرح باشد دلیل کند بر ملح بسیار واگر حمره شاهد باشد
بیک لشکر باشد حذر اولیتر واگر شکلی باشد که مرکب بود از
سه جوهر حکم آن از نقطه آب گیرند که بالا بود ودیگر صورتها را نیز
برین قیاس کند تا حکم خطا نشود واگر نقطه هوائی درین خانه منتهی شود
ودر خانه هشتم عظیم بد بود اما اگر باری با هوائی باشد خلاص شود
واز خوف بیرون آید اما میراث را نیکو بود که برسد ودفین ظاهر شود

وحامله پسر زاید

حامله پسر آورد واگر بر عکس این صورت باشد دختر آورد وکار نهانی
کرده شود اما مرگ بزرگ دلیل بود بعد از چهل روز وبر فرو شدن آفتاب
ب
دلیل چیزهای پنهانی در جایها محکم در زیر زمین چون نهان خانها و
کاریزها ومغاکها وگورستانها وخرابها وگرمابها وتونها ومقتل وجایها
تاریک ودیگر بر بوستانها وآسیاها وحوض وجایها خوش که باد
وهوا بود وبر کسی که میرود دلیل کند بر سفر دریا کردن اما این دو
نقطه را با اولی بغایت زوجها بود وگوئی چنان بود که جز خود
بدیگری میدهد با صورة اجتماع دهد ولازم واجتماع از دو
جوهر بود که با هم گرایند ویک صورت شوند واین صورت
جزئیست که در روی هوا بود وبر آب حرکت کند پس کشتی لازم
آید وچیزهای مجوف که بر آب روان شود وبنی بر جوال آلاتی
دلالت کند اما نقطه مشارکت کند در ضمیر بحسب شهادت نقطه
وخانه وچون صاحب مرکز بود حکم او را سکنی بود لاجرم حکم کلی از مزاج
او کند واما هر نقطه را با نقطه خانه غرض بود از آن خانه صورت اول را
با دوم ضرب کند حکم رمل از آن مثلث حاصل آید واما هر نقطه که در خانه

آبت اگر بر باشد یا ماده آنرا اینجا نقطهٔ فاعله خوانند و فاعل با
بر نقطهٔ خانه چون زن و مرد با هم جمع کرده شوند و صورتی تولد کند
آنرا صورة حکم و غرض خوانند یعنی نقطهٔ مقصوده و عاقبت البیت
وفوق السمت این صورت بود دلیل کند بر مقصود ضمیر بنگر اگر از آن
خانه میبود در عرضی آنجا که منتهی شود آنجا نیز حکم کند تا ضمیر تمام گفته
شود و مزاج کند نقطه را با نقطهٔ خانه تا صورتی حاصل شود که
او را غرض بود از آن خانه صورت اول یا دوم ضرب کند و از آن
مثلث حکم کلی کند **مثاله** بدانکه نقطهٔ مائی در سیوم منتهی شود در
هفتم بیاض باشد چون نقطه بخانهٔ خود آید ثبات دهد در هر کار
و باز آمدن غایبان و سکون گرفتن باشد درین حال اگر این نقطه
از نهم خود آمده باشد بر شکل میزانی چون نقطه بخانهٔ خود روا شد
حاجت باشد و بزرگان و اعمال و اشراف همه از سبب این فرموده
اما طلب زنان و جمع شدن با خویشان از دلیل آنست که این نقطه
با نقطهٔ آتش یعنی قبض الخارج اما بازگشتن از سفر بدلیل آنکه این
نقطه از نهم آمده بود و نقی در سیوم بود و نصرة الداخل در هفتم و یا

خارجه در سیوم و این نقطه از هفتم آید نقطهٔ آب در سیوم بشکل خود
باشد و حرکت از خانهٔ سیوم است و اقربا روشن شدن در سیوم
و قریب دادن خویشان با وجود نقی باشد در سیوم که چون با صاحب
خانه ضرب کنی عتبة داخله شود و بدین آمدن مراد سایل و صورت
ناری با قبض الخارج است که فرقت باشد و نقل و سفر و درین حال
نقطه از دهم آمده باشد و این معنی مخصوص است بقبض الخارج
چرا که از آن نقطه هوا خواهد فرمود و نیز غرض میزانی را نقطه از نهم خود
منتهی شود و اجتماع دهد چون با خانه ضرب کنی و مقصود بر آید و
آسوده شود از غم و رنج و جمع شدن با زنان و خویشان باشد و
زنان از سبب نقطه آبست که مونث است و اجتماع حاصل آید و چون
نقطه را مشارکت کنی یعنی با شکل خانه ضرب کنی این هر دو نقطه فرد
بحث و حنثیان باشد یعنی اجتماع و بی ثباتی درین حال آنست که بحث
با نقطهٔ آب کند و آن خاص با قبض الخارج است که باد ندارد و دیگر
شکل خانه یعنی نصرة خارجه که آب ندارد با هم ضرب کنی آب و باد با هم
جمع شود و شاید که درین حال اجتماع در سیوم و میزان باشد و باد و آب

باهم منتهی شود و سعد شدن آنست که درین نقطه نقطهٔ خاک یا
آتش باشد
لی آتش درین حال سعد شود واگر در چهارم نقطهٔ خاک و آتش باشد
نحس شود واین نیز از ان قبیل است که نار باول و باد بچهارم یا دوم
رود واول الشغل بدانکه مختلط بودن اینست که این نقطه از هفتم که
مرکز اولست باز گردد و مراجعت بسوم کند که مرکز اوست در حکم سر
گردان شود چرا که از شکل میزانی باز گردید و بشکل غیر میزانی منتهی شده
سخن او را اعتباری نباشد ازین سبب مجهول باز خوانند و هر نقطه
که از خانهٔ خود باز گردد از شکل میزانی و در مراجعت هم بخانهٔ خود آید بشکل
غیر میزانی چنین باشد وانکه فرموده که اگر جماعت باشد حکمش بر نیکوئی
کند این معنی اینست که این نقطه از هفتم باز گردد و در پنجم بقبض الخارج
منتهی شود و زوج آب شکل چهارم مانع شود و حجاب گردد که این
نقطه بسوم رود که از قبیل حکم قاضی مجهول شود لاجرم جماعت شده
باشد یعنی زوج آب چهارم و جماعت چون قبض الخارج را با خانهٔ
پنجم ضرب کنی جماعت حاصل آید فحکم این بر سعادت و نیکوئی بود
علی الاطلاق واطلاق و بیخور رابط بود و چون نقطه از خانهٔ خود منتقل

شد و بغیر

شده بغیر مرکز منتهی شود زندانی و بیخور رابط بود و رهائی و نیابد
و غلظت و گرانی از سبب آنست که درین حال هیچ نقطه موجود نمیشود
و لشکر و علف زار و بیشه و جماعتی از هر گروه این معنی هم با غلبهٔ نقط
آبست که در آن رمل تمام نقطهٔ آب بود یعنی دهم نقطهٔ آب بود
واین رمل از بهر آن باشد و اما لشکر و جماعتی از گروه آن باشد که اول
و دوم و چهارم جماعت باشد واین دلیل روشن تر است و شاهد که
در دوازدهم فرح را فرموده بدانکه نقطهٔ آب سیوم و شکل خاک سیوم
نقطهٔ خاک و دوازدهم است درین حال نقطهٔ آب و خاک سیوم باشد
یعنی نصرة داخله و درین آب شکل دوازدهم زوج بود و شکل هفتم
بیاض و صورة طریق در هشتم و نتیجهٔ ایشان فرح در دوازدهم بود
رال و چون رمل از بهر آن بود این حکم کند و بهر حال سائل را مراد بود و در
رمل طبیعت خشکی غالب بود بلکه از این معنی فرموده و این خاص
امهاتی بود و دیگر فرموده که اگر حمره در دوازدهم شاهد بود
بیشک لشکر بود این بنی یک رمل بود و اجتماع در میزان حمره دشمن
نصرة داخله است چون دشمن جای او بگیرد لشکر باشد و این معنی مجهول ثبت

که نصرة داخله در سوم بود واگر شکلی باشد از سوم جوهران عتبه خارج
است که ابتدا از نقطهٔ آب کند و بالا آید و مزاج اعتدال کند اما انکه
نقطه بهشتم منتهی شود میفهماید این معنی است که نقطه خاک از سوم
بهشتم رود یعنی طریق در چهارم بود این نقطه با هشتم گشاده شود
چنانکه در نقطهٔ نار فهموده که اگر باد بچهارم رود بد باشد اینجا نیز می
فهماید که عظیم بد بود واگر نار با هوا اینجا باشد خلاص شود اما
میراث بدست آید و دفین ظاهر شود و حامله پسر آورد این معنی بدانکه
نقطهٔ آب از پنجم بسوم آید و در سوم نقی بود و خاک گشوده تا هشتم و
نار با هوا باشد این حکم کند واگر خلاف این بود حکم برخلاف بود
معنی در شکل هشتم نقطه آتش و باد نبود مرگ بزرگی بعد از چهل روز
بود بخصوص بنصرة داخله در هشتم و نقی در سوم و این خاص یک امهات
بود واز پیش گفته شد که عظیم بد بود و امهات اینست و عدد چهل
روز با نصرة داخله است در هشتم بدانکه نصرة داخله شکل دوازدهم
است و در هشتم امده چهار مرتبه امده بود این عدد چهار بر سی و شش
برین چهل شود و این شانزده شکل در شانزده خانه عدد دهد در جدول

بنهاده است

بنهاده است افضل اوحی و از قول زمانی نیز گویند و در مصباح روشن کرده
شده و فرو شدن افتاب از نقطهٔ خاکست که بخاک رود و چیز نهان و
مغاک و گورستان و مقتل جای و تاریکی این همه از سبب نقطه خاکست اما
بوستان و آب روان و اسباب کشتی و سفر دریا و چیزهای مجوف و انکه
این نقطهٔ آبی بغایت ذوقی دارد این هم با یک امهات است و چون
عاشق معشوقا انست که نقطه آب و هوا درین جمع شوند و در ششم
نقطه باد گفته شده است او امهات اینست 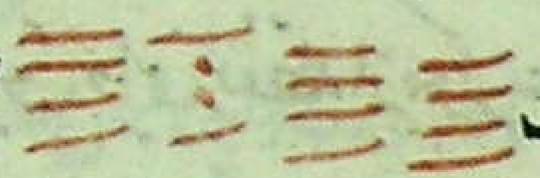 و د
رمل هیچ نقطه و خاک نباشد و بر کشتی و چیزهای مجوف و حیوان آبی دلالت
کند و نقطهٔ آب درین مقام در خانهٔ خود است سکون باشد و حرکت
از سبب خانه است که خانه حرکت است سوم و مبارکت کردن همانست
که این شکل با شکل خانه ضرب کند بحسب شهادت انست که نتیجه که حاصل
شود از کدام خانه است که تمام احکام از انجا خواهد بود و فاعلی نقطه
همچنین خواهد بود که ضرب میکنی ان شکل با شکل خانه چون زن و مرد تمثیل
فرموده بدان نقطه و شکلی که در ان خانه امده است و شکل ان خانه چون در
شکل با هم ضرب کنی شکل نتیجه بود تولید انست و ان شکل را غرض سایل

دین

نموده وعاقبة البيت يعنى عاقبت آن حال وسوال سايل ومقصود ازان
شكل واحكام آن شكل است وازان خانه ميرود ودر عرض اينجا كه منتهى شود حكم
كند اين معنى غرض تكرار آن شكل است تا كجا تكرار شود اگر تكرار شود اينجا نيز
با شكل خانه ضرب كند ونتيجه اول با نتيجه كه ازين دو شكل حاصل شده ضرب كند
كه ازين مثلث حكم كلى حاصل شد وهمه نقاط چنين باشد اكنون اگر اين نقطه با نقطه
خاك بدين خانه منتهى شود از عمر خود سايل را سكون نيكو بود ومراد برآيد الا
بتوفيق واين نقطه از مركز عزيمت وعتبهٔ خارجه منتهى شود يعنى از پنجم وعتبهٔ خارجه
از هفتم واين بياض وعتبه داخله درين مقام منتهى نشود **ثمره** اگر نقطهٔ
آبى در چهارم منتهى شود دليل كند بر سنگهاى شفاف وسفيد چون ياقوت
وبلور بر چاهها وكاريزها وچشمها وجويهاى آب دليل بود ودليل بود بر طلا
وزيبق ومرواريد وصدف وكفك دريا ونمك وهرچه سفيد بود ودليل
بود بر زنان وپيران وپدران ومادران ودريا وباد وباران واگر نقطه
بادى مزاج كند يعنى نصرة داخله دليل كند بر عاقبت كارها كه اميد دارد
وازجوهر هرچه سبز وكبود بود چون زمرد وحيوانات كه در ميان سبزها چرا كنند
وبصورت دراز گوش بود واز بالا چون منبر وتختها دليل كند ونيز گويند بر مرغ

خانگى

خانگى وبط وقاز كه در بارگيرها نشيند اما اگر نقطهٔ هوائى بود دليل كند بر تلف شدن
چيزى وبيرون رفتن از خانه ونقل وسفر از شهرى بشهرى وفروختن ملك واز
خانه بخانه واز جائى بجاى نقل كردن ودليل كند بر چيزهاى كه از زمين بيرون كنند
چون دفاين وخزاين وآنچه پوشيده بود وظاهر شود وبر سوراخهاى زمين
دليل بود وبر غارها وجايهاى پنهان واگر نقطهٔ نارى آبى بود دليل كند بر جمعيتها
كردن در خانهاى پدران ومادران وخويشان ودعوت كردن ايشان وسور
وعروسى وثبات در كارهاى بزرگ وبر دستها ودرجها واجناس خانه كه
كوفته وزده باشد ودليل كند از هر گونه كه بود ونيز دليل بود بر برادر وپدر
واز قبيلهٔ پدر هر خويشى كه بود **ثمره** اما بدانكه چون نقطهٔ آبى در چهارم
منتهى شود در خانه هفتم فرح يا انكيس بود وسنگ شفاف ويا قوت و
بلور آنست كه بخانهٔ جماد است چون آتش منتهى شود معدن لازم آيد وآبى
چون آب منتهى شده جوهر وسپيدى از سبب لطافت آبيست وآب
در خاك سبز وكبود نمايد واين معنى خاص با بياض است وچون فرح در هفتم
باشد طلق وزيبق وكفك دريا وزنان وپيران وپدران ومادران از
دليل آنست كه انكيس در هفتم باشد وباد باران ودريا درآنكه چون نقطه

آب با نقطهٔ باد در چهارم باشد و فرح در هفتم و نقطه که فرموده و نصرة داخله
نموده این مرادها که فرموده بر آید الا باید که هفتم فرح باشد چه اگر ا
انکیس باشد در هفتم در توقف افتد و درین حال که نصرة داخله در چهارم
باشد باید که هفتم فرح باشد که آن نیز چون با صاحب خانه که عتبه
خارج است ضرب کنی نصرة داخله شود جوهر سبز و کبود و زمرد و
دهانه و فیروزه از واسطهٔ فرح در هفتم بود و حیوان نیز از آن دلیل
است و دراز گوش که صفت کرده است نصرة داخله در چهارم و انکیس
در هفتم است که چهارم او نیز انکیس باشد چون بلخانه ضرب کنی دلیل
مبز و تختها باشد اما مرغ خانکی و بط و قاز آنست که بیاض در چهارم
و فرح در هفتم باشد و نقطهٔ هوایی بر تلف چیزی از جهت آنست که آب
در خاک چون باد باشد تلف شود که باد آب میخورد در خاک و نقل و سفر
از خانه و از شهر بشهر این خاص با اجتماع است در چهارم و ششم و هفتم فرح و
چون آتش و باد قوت کیرد و خاک در مرکز نبود چیزی تلف شود یا از مقام
نقل کند یا نشاید که ملک بفروشد اما باید نیز که نقطهٔ باد از پنجم بچهارم
آید و پنجم و چهارم اجتماع باشد و نقی در دوم بود و ظاهر شد این چیزها

وچیزی که

وچیزی که از زمین بیرون کنند درین حال عتبهٔ خارجه در چهارم بود و طریق
در میزان و آتش و آب با هم از عمرا است بد و منتهی شود و باد از دوم بدو
رسد دفین ظاهر شود و هرچه پنهان باشد پیدا شود در باب بازار
رمزی کفته شده است و چون قبض الخارج در چهارم بود جمعها و عروسی
و اجناس خانه از ین بود چون فرح در هشتم بود اگر این نقطه از دوم بچهارم
رود و عتبهٔ داخله در هفتم بود دلیل بر طلب مال بود از پدر یا برادر یا بد
یا دفین یا مشکل بود و از مقام بیرون رود و مراد بر آید اندکی و اگر در آن
شکل نقطهٔ خاک بود از مراد باز ماند معنی نصرة داخله باشد و اگر هوای
باشد چیزی از دست رفته و تلف شده ای طلبند درین حال عتبهٔ داخله
باشد آن چیز بدست آید و اگر اجتماع باشد بدست نیاید و از مراد باز
ماند و اگر قبض الخارج بود غیبت آرد از مقام و عتبهٔ خارجه و نقی نیز چنین
بود بلکه بتر بود المنول اگر این نقطه از پنجم بچهارم آید لحیان در سوم بود
دلیل باز یافتن تلف شده بود و بمراد برسد اگرچه دیر باشد و اگر اجتماع ع
باشد در مقام کفت و کوی بود و مراد نبود اگر این نقطه با نقطهٔ خاکی آید
در هیچ حال نیکو نباشد **شجره** اگر نقطهٔ آبی در پنجم منتهی شود دلیل کند بر

چیزهای خوش و شادیهای از قبل دختران و فرزندان و هدایا و نیک و
رسول و نامه فرستادن و فرمان و پایزه و سور و عروسی و سخنان خوش
شنیدن و دیدن دوستان و عشق بازی کردن و هرچه بنزهت و نشاط
تعلق دارد و جامها نو در پوشیدن این همه نیکو باشد خاصه که نقطهٔ نار
یا هوا آنجا بود و یکی از ملوک دران مجلس بود و از جملهٔ این انواع مذکور
که بدین خانه و بدین نقطه تعلق دارد برخورداری بود اگر نقطهٔ خاکی بود
آنجا و ثبات کارها و قبض خاطر تعلق دارد و گرانی کارها و بر زن حامله که
دختر دارد در شکم و گران بار بود و برخفتن او دلیل بود و رنجوری و
فرزندان و نیکی رود نیکو شوند و عاقبت بخیر بود در همه کارها عشره
چون نقطهٔ مائی در خانهٔ پنجم منتهی شود لحیان یا نقی در سیوم بود چون
مطلوب کلی بخانه آید از آن خانه خیر بود دلیل بر خبر خوش بود و دختر خاص
با بیاض است و نقطه نیز مونث است و فرزندان و هرچه منسوب باشد
درین خانه آما باید که لحیان در سیوم و این نقطه همان نقطه آتش لحیان
است که در سیوم آمده بود و درین حال قبض الخارج در میزان بود عروسی و سخن
خوش شنیدن و دیدن دوستان و عشق بازی و هرچه بخرمی تعلق دارد این

همه از سبب

همه از سبب نقطه مطلوب کلی آتش است یعنی آب و چون نقطه هوا
بود جامهٔ نو پوشیدن باشد و شاید که آتش و باد و آب باهم جمع بود
یعنی عتبهٔ خارجه و سیوم نقی بود و چون آتش بسیوم بنقی منتهی شود
و آب بعتبهٔ خارجه در پنجم دران اجتماع ملوک حاضر شود و از هر بیت
که دارد مراد برآید و چون نقطه خاک آنجا بود در کارها ثابت بود و چون
ضد درین خانه باشد قبض خاطر باشد بر خلاف آتش و باد و زن
حامله دختر آرد و گران بار بود این حکم از آن نصرة داخله است که
هر دو نقطهٔ مونث دارد و این شکل گران باشد ثقیل و درین حال
در سیوم لحیان بود در چهارم نیز چنانکه دو نقطه آتش دران رمل
بیش باشد و نقطهٔ باد دران نبود و این دو آتش در میان خانه
آب و خاک بود گرانی و قبض خاطر و رنجوری و خستگی فرزندان بود
و نیک شود انشا الله الکول اگر این نقطه از چهارم بر پنجم منتهی
شود عقله در سیوم بود دلیل بر نیکوئی و خرمی و شادی بود از همه
حال و اگر بااو نقطهٔ خاک باشد غمی باشد اما شادی نیز هم باشد
و اگر نقطهٔ ناری بود رسول و هدیه را نیکو بود و از معشوق مراد بر آید

واگر نقطه هوا باشد چون اجتماع جامه نو پوشیدن و سخن خوش
شنیدن بهمه حال نیکو بود اگر این نقطه از دوم به پنجم آید عتبه داخله در هفتم بود
رسیدن هدیه دلیل بود بهمه حال مراد بر آید و درین حال قبض الخارج در سوم
باشد واگر نقطه خاک با او بود رسول خبری بیاورد و هدیه برسد و در همه حال
نیکو بود واگر نقطه ناری بود همه کارها نیکو بود و از فرزندان و دوستان
شاد شود واگر نقطه ناری یا هوای باشد این حکم از همه نیکوتر بود و نقطه
شکل دهم باشد اگر این نقطه با نقطه خاک درین خانه منتهی شود نیکو نبود
در هیچ حال بحو اگر نقطه مائی در ششم منتهی شود دلیل بود بر اجناس
مالی و کنیزکان و خادمان سپیدپوست و بر چیزهای خرد لطیف و چیزی
که سپید بود یا کبود که آنرا آبگون گویند ولیکن شفاف و نورانی بود
و بر اشکال جهاز دلیل بود چون با نقطه خانه جمع شود و رنجور را بیماری
بود که عاقبت بخیر انجامد و عارضه وی از سردی و تری بود و نیز دلیل
کند بر کسی که در رنج راه مانده بود از جانب مغرب که روی بمشرق دارد
و دیر آسایند و آب دریچا بواسطه حرارت خانه هوا نیستود اما تری افزوی
زیرا که هر دو نقطه تر اند بدین سبب مزاج کلی لازم آید اند طبیعت و

چون غرض

وچون غرض مزاج حاصل شود صورة ببند که ماده در خانه لازم آید و نیز
دلالت کند بر کسی که زیردست بود چون کنیزک و خادم و کسی انجا که بجمال
او شادمان بود از و نشکید ولیکن این حال در غربت بود نه در وطن و دیگر
دلیل کند بر غایبی که حاضر شود و سایل را از و نیکی بود و راحت رسد و از
حیوان ماده بهتر بود و از جوهر مروارید و نقره و آنچه از دریا خیزد و
خدمت بزرگان نیکو بود زیردستان را بسبب آب که در خانه هوا منتهی
شود عمره بدانکه چون نقطه مائی در خانه ششم منتهی شود در سوم
حمره باشد و اجناس مالی که گفت و این هر دو نقطه آورده که غرض بیت
سایل ازین خانه است و سپیدپوست که فرموده این بواسطه لطافت
آبیست و معلوم است که این خانه حیوان خرد است اما لطیفی بواسطه نقطه
آب فرموده که باد در آب و آب در باد لطیف شود و چون این نقطه به بیاض
منتهی شود سپید و کبود و آبگون و شفاف و نورانی بود و چون با اجتماع ضرب
کنی حمره شود و این شکل هر سه چهار سوست و روشن بیان فرموده که چون
با نقطه خانه جمع شود و رنجور را عاقبت بخیر باعتبه خارجه است در ششم و
طریق در میزان نقطه آتش و باد از سوم با اول رود و آب از مرخود بششم اند

وخاک در پنجم بماند و بجهود گران بود و سختی دارد الا عاقبت خیر بود اگر بیاض
در ششم بود عارضه از سردی و تری بود و از پای یا نیمه زیر و انکه از رنج راه
ماند میکوید انست که نقطه آب از چهارم بدین خانه آید و چون حرکت از آن
نقطه آب باشد غرب لازم آید در وی عبرق انست که این نقطه از چهارم
منتقل شده و عمراو از خانه پنجم که شرفست باشد و روشن است که آب هوا
میشود و از پیش گفته شد که از خاک آب زاید و از آب باد و از باد و آتش
دیگر آنکه طریق درین خانه بود چون آتش با آب اعتدال کند باد بماند
یعنی گرمی و تری البته تری افزون شود چون خانه باد است و در اعتدال
باد دیگر زیاده شود هرچه و نقطه تر باشد و باد زیاده امده بود و مزاج کلی
در طبیعت این مثال بود و غرض و مزاج که صورت بندد و بماده خانه لازم
آید غرض اجتماع است که آنجا جماعت شود و دیگر نقطه که آنجا رسد نقطه آب
به بیند و زیردست باشد و کنیزک و خادم که بجمال او عاشق باشد این معنی
انست که نقطه باد درین مقام باشد عشق لازم آید غربت و غریبی انست
که نقطه بقیه داخله با طریق منتهی شده باشد که ایشان درین مقام غریب.
وغایب حاضر شود و حیوان ماده از سبب نقطه آبست که مونث است و مرد و اربد

ونقره وانچه

ونقره وانچه از دریا خیزد این همه از سبب آبست و این خانه خدمتکارا
و زیردستان است اکنون اگر این نقطه بقیه داخله منتهی شود بخرید
غلامان و کنیزکان نیکو بود و در همه نیت نیکو بود و چون نقطه خاک
با او منتهی شود همه کاری در توقف افتد چراکه هر شکل که از نقطه خاک
باشد چون با خانه زنی خاک معدوم نشود و اگر این نقطه خاک از
چهارم منتهی شود هیچ مراد سایل حاصل نشود و درین حال اگر عکس
در هفتم بود و اگر نصرة داخله در میزان باشد و نقطه خاک بششم
منتهی شود و آب بششم کلی مراد بود و اگر از چهارم بدو منتهی شود
بجهود صحت یابد و کم شده باز دست آید و بدانکه آب بششم از
عمر خود با چهارم آید و از هیچ مرکز دیگر نیاید و چون نقطه بشکل غیر
میزانی شود محتاج بانقلاب باشد تجر اگر نقطه آبی در هفتم
منتهی شود دلیل کند بر خاتونان و زنان و غایبان و روزی نیکو رسد
از کسی که باد تعلق دارد و از پوشیدن جامها حریر رفیع القدر و نقطه
آنجا سکون وارد جماعت میشود دلیل بود بر آمدن مردی بزرگ یکسواره
روی عبرق دارد آید و در کارها کرانی کند اما اگرچنانکه این نقطه بدوم

رسد و آنجا عتبه خارجه باشد در نفس قبض الداخل و سوم بسته بود
پس نقطه در خانه نفس سایل که علم الوجود هواست رفته پس هوا
آتشی شد خارج پس بدین قیاس معلوم شد که مالی از دست رفته می
طلبد اما اگر این نقطه از هفتم بچهارم رسد آن مال بیابد در خانه خود
از کسان او برده باشند و اگر این نقطه از هفتم بدوم رود آن مال بیابد
و غایب بیاید و اگر همچنین نقطه هوائی شکل دوم که بیت المال است
بسوم آید آن هوا آب شود بسبب دو تری یکی تری هوا و یکی آب
معلوم شد که آن مال بدست کسی است از خویشان و دوستان و نزد
یکان او که بدان مال کسبی و حرکتی میکند که بیشتر میکرد و بسبب آنکه نقطه
هوا داخل است و نقطه آب نیز داخل است و هوا در آب فرو میرود و
همچنانست که مالی علوی در مال سفلی فرو می آید چون مال مردان بر مال
زنان دیگر نقطها هم بدین قیاس اکنون این هشت شکل که در میزان می آید
چون بر شانزده خانه بحسب خانهای رملی کلی قسمت کنند هر شکلی را نقطه رسد
و حکمی ظاهر شود و هر یک ضمیر دارد از آن نیز سخن گفته شود چنانکه گوئیم نقطه
خارجه در میزان ضمیر مشترک باشد یعنی سر سخن می پرسد اول بحکم نقطه ناری

از خود یا از

از خود یا از نفس دوم بحکم نقطه هوا از مالی می پرسد سیوم بحکم خانه که
حرکت خواهد کردن که بسبب آن حرکت مالی جوید اگر نقطها را
برانی بی مزاج بهر خانه که برسد و بهر صورة که برسد چنانکه اول
گفته شد در باب اول الخاصه حکم میکن از سعد و نحس و خارج و
داخل و اگر در میزان نقطه داخل باشد ضمیر نیز مرکب بود بسبب
نقطه آب از حرکتی پوشیده در حق دشمن و از آمدن دشمن د
شمنان و مکر و حیلت کردن و خریدن حیوان و گرفتن مال زنان
و بسبب نقطه خاک متفکر بودن و غمگین بودن بسبب دعوی اسباب
و املاک و میراث و قرض اکنون این معنی در دوازده خانه گفته میشود
اما چون نقطها از میزان دیدن که هر یک از کدام خانه بار میگردد حکم آنها
بدان نکرد معین شود که از این سوالات کدام است مطلوب و حکم سعد
و نحس از آن جمع مطلوبست چنانکه اگر نقطه یکی باول آید و دیگر بهفتم
همان گفت گوی و جست و جوی بود دعوی و خصومت و اگر بدوم
و ششم رود گفت و گوی بسبب مال دزدیده بود یا بنده گریخته و تهمت بر
کسی و اگر نقطه بدوم و هشتم رسد گفت و گوی بود جهت قرض و میراث همچنین

AV 89

تمامی قیاس مکن تا خطا نیفتد و اگر قبض الخارج بود بحسب نقطه ناری از
کسی می پرسد یا فرزندی یا معشوقی و بحسب نقطه مائی از سفری یا غایبی
و چون نقطها از میزان طرح کند آنجا که برسد حکم از آنجا و آن صورتها
و نقطها کند و اگر قبض الداخل در میزان آید بسبب نقطه هوا از مالی یا از
بزرگی می پرسد یا از جنس مالی چون غلام و کنیزک و ستور و چون خرد
و بسبب نقطهٔ خاک تنگ دستی که عاقبت آن مال چون بدست آید
و چه حیله در آن کند اکنون چون نقطه بلخانها باز کرد حکم از آنجا روشن
شود و اگر عقله در میزان آید سوال از کسی باشد که بسفری میرود دور که
اورا در خاطر عزم باشد و برود و برسد بحسب نقطه نار و بحسب خاک سکون
و وصلت و عقد و نکاح و شرکت و گرفتن دزد و گریختن چون نقطه باز
کرد از خانها و صورتها حکم معین شود و چون اجتماع در میزان آید
بحسب نقطه هوا دلیل بود که می پرسد از کسی که از اهل علم باشد یا حکیم یا و
زیری یا مرد دانا در هم علوم یا از مالی می پرسد و بحسب نقطهٔ آب از زن
نیکو صورت یا کنیزک صاحب جمال بخرد و بدست آرد و اورا بدارد و یا اخال
مالی که مضروب بود دلالت کند دیگر چون بخانها سر کند از آن خانها و اشکال

وانها معلوم

وانها معلوم کند عمره چون نقطهٔ مائی در خانه هفتم منتهی شود در سوم
بیاض باشد زنان و خاتونان و غایبان این همه از سبب خانه است که
بدین منسوبست و روزی از کسی که با و تعلق دارد این معنی آنست که
نقطه از خانه خود انتها کرده است یعنی همان آب شکل سوم است که
بهفتم آمد مراد رسد از کسی که با و تعلق دارد و نجات حریر رفیع القدر
چون کسی را طلب مرادی از وزرا باشد و این اوضاع پدید آید اورا
خلعت دهند و نقطه که در خانه خود باشد سکون باشد و جمعیت
که نموده یعنی چون این شکل با شکل خانه ضرب کنی نقطه آب معدوم شود و
آمدن مردی بگسواره که روی بمشرق می آید آنست که اجتماع در هفتم باشد
و نقطه آب و باد بهفتم روند و باد بچهارم منتهی شود از هفتم و درین حال عتبه
خارجه در دوم باشد هیچ شکل دیگر ممکن نیست روی این مرد بمشرق بود
و گرانی کند چرا که چون با خانه ضرب کنی اجتماع الحیان شود اما انکه فرموده
که اگر این نقطه در دوم منتهی شود و عتبه خارجه و در نفس قبض الداخل و سوم
بالبته بود ازین معنی چنان باشد که این نقطه آب شکل سوم بود در دوم
نقطه آب بود اجتماع در هفتم بود که شکل ششم است و عتبه خارجه در دوم که

شکل هفتم است و دزد از خانهٔ ششم و هفتم باشد و درین حال اجتماع در میزان
بود و باد از میزان بچهارم رود و بیاض در سوم باشد و در چهارم دزد دو
تلف شدن لازم آید اما اگر این نقطه از هفتم بچهارم آید آن مال یابد این معنی
با نقطهٔ خاک باشد که طریق اند دچهارم باشد و نقطهٔ خاک کشاده بود
تا چهارم آن مال کسان خورد دزدیده باشد و مال آب خاکست و اگر این
نقطه از هفتم بدوم رسد آن مال باز یابد این همان حال اولست یعنی
عتبهٔ خارجه در دوم این نقطه را در دوم غرض شکل هفتم است و اگر همچنین
نقطه از بیت المال بسوم آید آن هوا آب شود بسبب دو تری درین
حال دوم و سوم عتبهٔ خارجه بود که چون اعتدال کنی در دوم دو تری بماند
و در سوم نیز همچنین آن هوا آب شود چون رطوبت غالب آید هوا آب
شده بود و نیز معین دانی که از پیش بحث کرده و عتبهٔ خارجه در دوم نموده
و بنقطه باز خوانده غرض شکل است و مال بدست خویشان و کسان او بود
و زیاده کنند و صاحب سیوم است و چون صاحب سکن سیوم که نصرة
خارجست با بیاض ضرب کنی عتبهٔ خارجه که صاحب هفتم است بیرون آید
مالی عالی در مال سفلی و مال مرد و زن ازین دلیلی بود و باید که بدین مثال

همهٔ

همهٔ اشکال و همهٔ نقاط باز داند اصل و اسما تا خطا کمتر واقع شود اگر با نقطه
آب نقطهٔ خاک در هفتم منتهی شود عظیم بد بود از هر بیت که دارد حصو صا
غایب و این هشت شکل که در میزان واقع میشود شانزده نقطه است
هر نقطه بخانه در ضمیر زند نصرة خارجه بحسب نقطهٔ آتش خانه اول و باد
دوم قبض الخارج بحسب نقطهٔ ناری بر خانهٔ پنجم و آب بر سوم اجتماع بحسب
نقطه باد ششم و آب هفتم عقله بحسب ناری بر نهم و خاک بر چهارم قبض ا
لداخل بحسب نقطه باد بر دهم و خاک هشتم نصرة داخله بحسب نقطهٔ آب بر
دهم یازدهم و خاک بر دوازدهم طریق بحسب نقطهٔ آتش بر سیزدهم و با دچهار
و آب پانزدهم و خاک شانزدهم جماعت ساقط شانزدهم نقطه گفته و طریق
باز نموده بواسطهٔ زایدات در ضمیر است از آن معتبر نداشته گروهی که این
طریقه از آن طریقه که در شجره است جداست بدانکه در نصرة خارجه
اول رمزی فرموده و باقی موقوف داشته و طریقهٔ دیگر آنکه جماعت
و طریق در جای دیگر نیز فرموده که ایشان دو شکل کرده اند و ضمیر از ایشا ل
معین نمیشود بدانکه دلیل این آنست که تا در امهات شکلی فرد نیابد و
ام در نظر او شکلی زوج نقطه در میزان حاضر نشود چنانکه در آب اول باز نموده

که چون نار باول منتهی شود در پنجم عتبه خارجه بود یا نقی یا لحیان و چون
در دوم منتهی شود ضمیر هم در پنجم باشد و گفتم که نقطه در مرکز خود بر شکل
غیر میزانی منتقی شود غرض که چون نصرة خارجه در میزان آید شکل اول
با پنجم و سیوم و با هفتم و باز با هم ضرب کنند نتیجه آن ضمیر بود از سایر اشکال
میزانی برین قیاس کنند اگر آتش باشد اول و پنجم و اگر باد دوم و ششم و آب
سیم و هفتم و خاک چهارم و هشتم و چون طریق در میزان آید چهار شکل شود
و از آن چهار دو و از دو یکی همین طریق شود که در میزان است و جماعت
نیز چنین بود بدین دلیل ضمیر ازین دو شکل نگفته اند و دیگر آنکه چون از آن
شش یکی باشد در میزان شکل ضمیر جای دیگر باشد ضمیر ازین خانه است و اگر
در میزان باشد ضمیر در خانه اوست و طریق و جماعت ضرورت در میزان
باشد اینست طریقه کلی در ضمیر امید که بکرم الهی چنانست که از چشم ما اهل
جاهل محفوظ ماند ان شاء الله تعالی **سنجر** اگر نقطه مائی در هشتم منتهی
شود آب به بند دو نخ شود و اگر بیماری بود به سبب بمیرد یا یکی در کوه از
زخم برف دمه و سرما هلاک شود و چشمهای آب خوش پنهان در پس
کوه بود و در شب ماهتاب دلیل بود و بر معدن نصرة و گرفتن چیزهای سید

و دفن مرده

و دفن مرده و گورستان و بر باغ که میراث بود و بر آسیاب و حمام نیز و بر
معبد خانها در کوه و بر زمین ها و هر چه در زیر زمین بود و محبوس
بد بود مگر آنجا از نقطه ناری یا هوایی چیزی باشد آنگاه نیکو بود ولیکن
بر اهل پرده و زن حامله دلیل بود و بر نیکویی حال ایشان و نیز کسی یابد
از جای از جانب غریب و چون نصرة داخله بود دلیل کند که بزرگی از
حکم بیفتد و بر غنیمت پادشاه و حرکتها به وسیله ایشان نیز دلیل بود
حله و فراغت بهر **عمرو** بدانکه چون نقطه مائی در هشتم منتهی
شود سیوم انکیس یا فرح بود و بستن و بیخ شدن از دلیل سردی
آب و خاک فرموده و درین حال فرح در سیوم بود و در نحو در شب
این رملی بود که هیچ نقطه که نقطه آتش در آن نباشد و سیوم و چهارم
انکیس بود و بدانکه انکیس شکل مرگ است و در چهارم که خانه عمارت است
آمده باشد و نصرة داخله که شکل عمارت است در خانه چهارم که گور است
آمده بود لازم حکم بر مرگ بود اگر خدا خواسته بود درین انکیس در دوا
دهم تکرار کرده بود که در کوه از سرما و دمه بمیرد و نیز درین رمل باشد
اما چشمه آب خوش در کوه فرح در سیوم است که نقطه آب غلبه کرده

بود و شب ماهتاب بنی از دلیل فرح در سوم است و کوه و معدن و شب
از سبب خانه هشتم فرهوده و نقره از دلیل نقطه آب در انجا و هرچه سید
بود و کفن مرده و دفن و کورستان این معنی آنست که انکیس در چهارم
بود عتبه داخل در سوم و این نقطه از ششم بهشتم منتهی شود دفن مرده
و کورستان بود و باغ که از میراث بود این معنی نقطه آب و خاک با هم بود
که درین خانه منتهی شود و اسباب و حمام بنی دلیل این بود و معبد خانها
هم با نصرة داخل است در هشتم که در سوم و چهارم انکیس بود در زیر زمین
و محبوس را که بد بود که چون نقطه نار با هوا باشد معدوم نشود
چنانکه آب معدوم نمیشود و زن حامله و اهل پرده با اجتماع است و امل
کسی انجای درین حال سیوم نصرة داخله بود که در نبات از سیوم نقطه
شکل آب هشتم بود عرب از سبب آنست چنانکه از پیش کفته شد و حول
نصرة داخله با انکیس ضرب کنی بیاض نتیجه دهد و بیاض را خانه چهارم است
و چون در هشتم باز دید آید بزرکی باشد از حالی بحالی افتاده و چون
رمل از بهر سال بود این حکم بود و حلو و فراغت اینست که هیچ نقطه در
هشتم نیکو نباشد خصوص آب و خاک بهر حال این نقطه با نقطه خاک از مرکز

که آید نیکو

که آید نیکو بود والله اعلم **باب چهارم** در سیر نقطه ارضی در بیوت
اول بحرو اکر نقطه خاکی که در خانه اول منتهی شود دلیل کند بر معدنیات
و چیزی که در وی سیاهی و تابانی بود و بنی کفته اند که بر جوهر خاکی
سرب و آهن و امثال این نقطه جنوبی است و کران و بسته جهت
آنکه جوهر خاک را خدای سبحانه بسته آفریده بهر جانب تا سبب
بستکی بود در قالب نکاه دارد و از وی بیرون نرود و قرار کیرد تا
عناصر مزاج پذیرد و از آن صورت در وجود آید در موالید و آن
نور مسجود که فیض آیست و طبایع چون جان است مر تن را چون
آن نور کره هوا و آب بکذرد و بخاک رسد نتواند کذشتن باز
کردد و بعضی که باز میرسد مترکب میشود و بسبب اجتماع عناصر
بسته مرکبات میشود تا برهان اجتماع نور طبایع در هوا ظاهر
کردد یعنی چون نور شمس بر اثر کذرد بارضی رسد باز کردد تا بنار
پس آن نور که در کره اثیر باشد اکرچه لطیف بود کرم کردد چون
هوا لطیف است آتش میکردد و نور که بحکم لطافت از فلک اثیر
مزاج میکیرد بهوا و آب و زمین میدهد تا بسبب حرارت انواع موا لید

تولدی کند همچنین هر جواهر رمل هر یکی عنصری اند و نور نقطه ضمیر حال
ایشان و اگر کلی جوهر را معلوم کرده باشی و معرفت طبایع حاصل شد
اگر نور ضمیر حاصل نشود چون مرده باشد یا حیوانی غیر ناطق یا چون
لالی بود که هیچ نتواند گفت اما باید که ضمیر را خامسه میخوانند که از این
چهار حاصل میشود یعنی چون مرکب شود همچنین حاصل شود که بدین
چهار باشد و آن نور که فیض الهیست متصل بنقطه دلیل است که
پنجم است و آن روح است و عقل نیز گویند و این جمله از اسرار حق
سبحانه و تعالی است عما یقول الظالمون علوا کبیرا و سر نطقه
ضمیر حیوة است که گفتیم که نقطه زمین در خانه اول با نار در طبع متصل
شود میان ایشان بامر ضروری صورتی ظاهر شود چون ثقاف
و آن ضمیر بود میان این دو عنصر بسبب آنکه سیومست و لا شک که سوم
از طبایع چون پنجم بود آنست که از طبایع ثقاف علامت کوه و معدن
باشد در نار زیرا که دو جوهر عالی دارد متصل حال جان بود زیرا که با طلش
لبست است و دلیل کند بر اتصال با مردم بزرگ چون ملوک و سلاطین و
اکابر و بر زلل حامله تمره چون نقطه ارضی بخانه اول منتهی شود در

خانه هشتم لحیان یا نقی بود و معدل از دلیل خاک با آتش است و سیاهی
از سبب خاک و تابانی از جهت آتش و دو جوهر یکی آتش و یکی خاک سبب
و آهن خاص با عقله است و معین خاک جوبی باشد و گران و بسته و
خدای تعالی خاک را بسته آفرید تا نور در قالب نگاه دارد این معنی
آنست که خاک امانت دار است و هر چه بدو سپارند نگاه دارد و مولید
خاک است و آن نور مجرد که فیض الهیست جانست و مرکبات عناصر اربعه
است و غرض از این معنی ضمیر است که بدانی که سایل از بهر کدام حال زده
است و با تحقیق هر چند اصولات و ضوابط این علم داند و ضمیر نداند
چون لالی بود که در احکام ضمیر را خامسه میخوانند و چون ضمیر و سوال
ضمیر و سوال سایل معلوم کرده شد در احکام کردن ناطق گشت و
تشبیه بروح میکند عما یقول الظالمون علوا کبیرا بل آنکه هیچ
کس ضمیر نداند الا خدای سبحانه و تعالی و روشن که چون نقطه خاک با اول
منتهی شود چون انکیس و لحیان باهم ضرب کنی عقله شود و ثالثه این بود
و تشبیه بخامسه میکند و تقریر از پیش کرد که از آن غرض است و چون
آتش و خاک باهم باشد چون عقله بر کوه دلیل بود از سبب آنکه دو جوهر عالی

اندو اتصال یا بزرگان هم بدین دلیل کفتند بهرحال خاک درین مقام بد
بود و اگر این نقطه از سیوم آید عتبهٔ خارجه در هشتم بود این از آن نیز
بود و زن حامله که فهو ده خاص لکام یا انکیس است و عقله نیز چنین
بود و اگر در اول فرح دلخله باشد همچنین است و اگر نقطهٔ آب نیز
با اول منتهی شود از رنج و اندوه و غم بیرون باشد و آتش و باد باشد
اندک مایه قوتی دهد در هر خانه چنین بود اما بیان هر یک بجای
خود بیاید **شجره** اگر نقطهٔ خاکی در دوم منتهی شود دلیل کند
بر رسیدن مال که قبض الداخل تولد کند و ضمیر از مال بود ولیکن مال
از غایب می رسد یا از زنی مال یابد ولیکن بسبب کار بزرگان یا بزرگی
که در میان باشد و نیز دلالت کند بر کسی که بر مال صاحب ضمیر خیانت
کند چون شریکی یا بندهٔ و لیکن رو در سوا شود و نیز دلیل کند بر
مال مدفون که از پدر مانده بود و بر چیزی غایب که بر چاهی یا مغاکی
افتاده بود در میان کل **عشره** بدانکه چون نقطهٔ ارضی در دوم
منتهی شود حمره در هشتم بود و رسیدن مال بود چون قبض الداخل تولد
کند دلیل مال غایب است که درین حال حمره نیز در هشتم بود که هیچ

شکل

شکل دیگر خواهد بود و حمره شکل دوم است و انکیس در دوم که شکل ششم
است چون در هر دو مقام ضرب کنی قبض الداخل آید مال بود و از غایب
رسد اگر انکیس در دوم باشد و کلی قبض الداخل که عوده مقصود در دو
جا که نقطهٔ نار و هوا در ششم بحث کرده ایم اینجا نیز چنین است و از زنی
یا مالی زنی یا انکه هشتم خانهٔ مال زنست و نقطهٔ خاک مونث است و
بزرگان که در میان اند خاص از آن قبض الداخل است که ظهور تحاصل
در هشتم و چون درین حال قبض الخارج در هفتم بود معین عتبهٔ خارجه
در دوازدهم خواهد بود از تولد ایشان خیانت شریک بود و رسوا
شود چون عتبهٔ خارجه در دوازدهم تولد کند و مال مدفون از پدر
درین حال قبض الداخل در دوازدهم تولد کرده بود و مغاک و چاه
از دلیل نقطهٔ خاکست که این نقطه بعقله منتهی شود در هفتم بهمان
قبض الداخل تولد کند دلیل بر طلب مال از بزرگان بود بجهت نقطهٔ
آتش که اینجا فرح تولد کند مراد بعقد باشد و نقی نیز چنین بود
و اگر این نقطه بحمرهٔ دلخله منتهی شود همان حکم دارد اما بسبب نقطهٔ
باد اندک قوتی دارد چون نقطهٔ آتش بود نیکو بود در حکم **شجره**

اگر نقطهٔ خاکی در سیوم منتهی شود دلیل کند بر کارها و پیش نهادها بد انکه
بفساد انجامد ومیان خواهران وبرادران مکر وحیله کنند ومیان خو
یشان بسبب میراث بد رابسبب زنان ولیکن بنا افکندن وانکو بود
انخانه وسرا وکاریز وجوی واب کندها وچاها واما بیمار ومحبوس را
بد بود وسلطان را نشاید که سفر کند سکون به بود در کارها واز خویشان
غایب کسی حاضر شود ولیکن ضعیف حال بود ودلیل کند بر زلزله واز
سنکی که از کوه فرود آید وبر حشرات آبی وبر سنکها وجواهر هرچه سپید و
سیاه وسبز بود درهم امیخته وبر عقاقیر وچشمه نقطه نقی دلیل کند وپیدا
یر والله اعلم ثمره بدانکه چون نقطهٔ ارض در سیوم اید در هشتم
بیاض بود وخاک در سیوم در طبیعت سردی غالب شود وچون این
نقطه از خانهٔ پنجم اید وبانکیس منتهی شود ونصرة الداخل ونقی در چهارم و
هشتم باشد دلیل بر کارهاء بد بود ومکر وحیلت با خویشان بسبب
میراث بدین دلیل بود اما بسبب زنان از پیش کفته شد که شکل هشتم
وخانهٔ هشتم مال زنست ودرین حال زن بدکار بود وبنا افکندن وانکو بود
این معنی از سبب خاک در ابستن وبیمار این صفحه بیاض ماند باید که محبوس را

که بد باشد

که بد باشد هم ازین دلیل بود که این نقطه از عمر راست بدین خانه
منتهی شود وسفر کردن سلطان که بد باشد وهر کس که باشد حال
خاکیست که این نقطه از پنجم آمده باشد ودر سیزدهم وپنجم نقطهٔ آتش
باشد ضعیف حال بود وزلزله وسنک از کوه فرود آمدن درین معنی
در سیوم عتبهٔ داخله بود ودر امهات چهار نقطه باد باشد وچون طریق
در سیوم بود ونقطهٔ آب در بنات هر چهار باشد حشرات آبی دلیل بود
وسنکهاء سیاه وسپید وسبز درهم امیخته خاصه با نصرة داخله بود در سیوم اکنون
اگر این نقطه از پنجم بعتبهٔ داخله منتهی شود جز بد نبود ودر هر حال بد باشد
ونقی بنی چنین بود وهر شکل که درو آتش وباد بود از انکه خاک وآب والله
اعلم بالصواب ثمره اگر نقطهٔ خاکی در چهارم منتهی شود دلیل کند بر پیران
بر وزمین هند وحبشه وزنکبار وحضیض آفتاب وبر جنیها نلخوش
اندیشها واراجیف واندیشهاء بد کردن وخراب شدن مقامها
وخاندان قدیم وانقلاب روزکار وزمانهٔ مخالف ومولودها بد و
باریدن برف وزدن سرما در فصل زمستان وبراستها ده وقرنفل وپنج
افیون وکیاه سیاه کننده زهرناک وبر بوهای نلخوش وبر دیوان و

بر خلق بد و بر ضایع شدن بنا و جرم کری و کور کنی و مرده شوی و دزد
و گدایی و درویشی و سیاه کاری و مکر حیله و افسوس و فریب و سیاهی و دود
تون گرمابه و خاکستر و بر دیوالخان و بیمارستان و خرابها و برین جمله که یاد
کرده شد دلیل کند و خدای تعالی روشن گرداناد بر مردم که ازین کدام ضمیر
است و مراد چیست و مراد بحکم استدلال و قیاس جوهر و عناصر است گفته
شد حق تعالی عالم الاسرار است که این ضعیف در شرح اینجه بن رسیده
بود از استادان ماهر بیان کرده ام و چیزهای که مرا مجرب شده بود یاد
کرده شد و از خدای تبارک و تعالی میخواهم که هدایت و کشف اقربا آن
صاحب نظر کند که نظری کامل و فکر شامل درین سخن بکند و کلید این ضمایر
از زندان این نقطه و خانهاء هشتگانه که از امهات و بنات گویند بر گشاید
و طول و عرض در سفلیات از تربیع به تربیع و از خانه بخانه تا آنجا که منتهی
شود اینست استخراج ضمایر اما باشد که در میزان صورتی آید که گو بود به حول
جماعت و طریق آنچنان بود که بنگری که در شانزدهم که خانه و تسکین او
چه عنصر آمده است اگر چنانکه مکرر بود در نفس یا در پنج از فساد
خالی یا معشوقه یا زنان بدکردار اگر جوهر خاکی بود چون انکیس فساد

او زود

او زود تر بید یا آید و اگر در جای دیگر بود حکم او از آن خانه کند والله
اعلم غره بدانکه چون نقطه ارضی در خانه چهارم آید انکیس و
فرح و هشتم بود و چهارم خانه پدر است چون خاک بدین خانه آید
حکم بر پدر آن پیر بود و شهر چهارم منسوب کرده اند و خبر تلخوش
و اراجیف و خراب شدن مقام و خاندان قدیم و انقلاب
روزگار و زمانه بد مخالف و موالید بد و باد یدن و برزدن بر سرها
در وصل شما و استشهاده این معنی از آنست که این نقطه از پنجم به چهارم
آمده باشد و این مخصوص بنی الخذاست در چهارم و قرد نیل اخر
همه ازین دلیلست و چون رمل از بهر سال کشیده باشد چنین باشد
و دعا کرده بر انکیس که ضمیرات بدانند غرض آنست که بدانی که نقطه
خاک از پنج بغیر نفی منتی نشود چون این همه بحث با یک شکل باشد
لازم بود دعا کردن بود که خدا بر اهل دانش روشن فرماید بدانکه
راندن نقطه بر امهات و بنات است که فرموده که روشن گرداناد بر دل
صاحب نظر که کشف این اسرار کند از راندن نقطه در خانه هشتگانه
و شکل جماعت و طریق که فرموده و بیان ضمایر این دو شکل از پیش در بیان

ضمیر گفته شد اکنون اگر این نقطه بقبض الداخل منتهی شود طلب مال
کند از یکی یا بزرگی و مراد بر آید بدانکه این نقطه در چهارم بدین اشکال
امکان ندارد که منتهی شود بیجره اگر نقطه خاک
در پنجم منتهی شود دلیل کند بر آمدن جنین ناخوش و پختن ناخوش و
شدن و افتادن بچه از رحم و ناخوشی فرزندان و دوستان و
فساد کردن و خمر و بنگ خوردن و کارهای بد کردن و بر آتش پرستان ل
و کنشتان و نیز دلیل کند بر خطیب که بر منبر باشد و دلیل کند بر جا
نوران سیاه که بر شب روند و پرند در هوا و بر موی و بر پرنی
دلیل کند و بر سنگ سیاه و زرد و بر کارهاء بد که تعجیل کند اما سرما
بگرما مبدل شود و در میان شادی غم ظاهر کند از فعل بد که درین
نقطه است و ساکنی دهد در کارها ولیکن خانهٔ آتش است تعجیل
نماید ولی بسبب نقطهاء دیگر درین خانه این نقطه ساکن تر شود و
هوا ولیکن پنهان کند گناهها او امانت نیکو نگاه دارد و محرم کل
جواهر و خلایق بود و کسی حال او نداند که چند فعل نیکو دارد تموه
اما بدانکه چون نقطهٔ ارضی در پنجم منتهی شود چنان در چهارم باشد و خاک

ضد آتش

ضد آتش است چون ضد بخانه ضد آید دلیل بر خبر ناخوش کند
و از غایت خشکی افتادن بچه از رحم باشد و چون نقطه خاک که
ضد آتش است در خانه آتش باشد از جهت فرزند و دوستان و هر چه
تعلق بدین خانه دارد بد بود و چون عقله درین خانه بود خطیب
بر منبر بود و جانوران سیاه پر موی از دلیل عتبه داخل باشد بسبب
نقطه باد و سنگ سیاه و زرد از دلیل نصرة الداخله است اما سرما
بگرما مبدل شدن از دلیل نقی باشد و از میان شادی و غم و
ظاهر شدن از انکیس و نقی بود و فعل بد نقطهٔ خاک درین
خانه است که ضد این نقطه است الا خاک روشن است که ساکن
است و سر نگه دارد و محرم کل جواهر بود و والله اعلم باشد اما
اگر این نقطه بقبض الداخل منتهی شود حکم خلاف این باشد مراد
بر آید بجهت آنکه باشد و اگر بفرح منتهی شود از فرزندان و دوست
نیکوی بیند و مراد بر آید غرض که چون نقطه آتش و باد باشد
اندک مرادی دهد اکنون اگر این نقطه از چهارم آید انکیس در پنجم
بود خبر بد رسد و انتقام غم رسد و نیکو نیست و اگر بنقی منتهی شود

از چهارم همچنین بود واکر این نقطه بعقله منتهی شود هر چه از رحم
خلل کند و نیکو نیست و نصرة الداخله نیز همچنین بود و ان چهار
شکل که نقطه آتش و باد دارد بعقله نیکو بود اکر این نقطه از دوم
آید یا از هفتم آید بد بود و بدانکه چون نقطهٔ از چهارم اید انکیس
یا فرح در هشتم بود چون از دوم اید عتبهٔ داخله در هشتم بود
چون از هفتم اید عتبه خارجه در چهارم بود **بحره** اکر نقطه خاکی
در ششم منتهی شود دلیل کند بر کنیزکان و زیردستان و غلامان و
حیوان خرد و دزدان و بر رنجوران و کم شده و بر بحر و بند و زندان
نیز اکنون اکر جواهر بدین خانه رسد حکمش کنند بر نیکوی واکر جوهر
دیکر رسد حکمش بر قدر دلالت ان جوهر کنند اما جوهر خاک
درین مقام هیچ سعادت ندهد در طبع اما در طلب مقصود رسد
اکر چه دیر رسد اما مراد بود اکر چه کار رایت به بدی تعلق دارد
اما اکر جوهر در عرض رود و بجب ان شادی دهد از ایند وکذشته
وارجس واطلاق و انچه بدین خانه تعلق دارد و همچنین بود اکر با
جوهر دیکر پیوسته بود حکم از ان کنند والله اعلم **ثمره** اما بدانکه

چون

مثلث

چون نقطه ارضی بششم اید ثمره در چهارم بود و کنیزکان و غلامان
و حیوان خرد از دلیل خانه فرموده اما جوهر که بدین جا رسد این معنی را
غرض مثلث که از پیش کفته شد مثلا شکل خانه قبض الداخل بود
چون با صاحب خانه ضرب کنی نصرت الداخله باشد و این نصرة داخله
در خانه دهم یافت شود و چون با شکل خانه زائی اجتماع شود شکل
این خانه است جوهر بدین خانه امده بود و همه نقطه در همه خانه این
عمل باید کرد و انکه دعا کرده بران صاحب نظر که نظر شامل در شان
این ضمیر است کمند و دیکر چون این مثلث در مقامی دیکر باشد به حسب
ان مقام حکم کنند و بدانکه این نقطه از هر مقام و موکز اید درین خانه
نیکو نبود مکر نقطه آتش و باد بود و زندانی روی خلاصی ندارد و
درین خانه نقطه خاک نیکو نباشد و خلل کند هر چه در ضمیر سایل بود و
بلکه این نقطه بدین خانه از هیچ مر دیکر نیاید الا از مهر خود یعنی از
یا از دهم والله اعلم **ثمره** اکر نقطه خاکی در هفتم منتهی شود دلیل کند
بر زنان بدکردار و شریکان دزد و غایبان که در غربت ساکن شده باشند
واین نقطه درین خانه ساقط بود و متحلل شود و ضعیف کردد و چون دشمن

بود در شکل خانه چون دوست باشد در طبع اما کرانی کند چیزها و روزی
تنگ کرداند و قحط بود چنانکه زحل در میزان دلیل کند بر قحط این نیز ازین
جا چنین بود و بر سردی هوا دلیل کند و زمستان دراز بود و بر زلزله و
فساد هوا و بر غرقه شدن کشتیها و بر دریا بار و آب سیاه و بر کسوف و
خسوف دلیل بود و بر انقلاب روزکار و تشویشها و آوازهای دروغ
که بد بود و بر علامات که در هوا ظاهر شود و مردم را از آن فساد رسد
و دیگر حیوان را از آن شکل و از آن صورت و مقام که در هفتم دارد احتراز
اولیتر تا در بلا نیفتد که دلیل بر کرداینده زمین و انقلاب آن شهر
بود که بر نهنگام فیروزی است اما اگر شوانکر بختی هفت در هفت
بنوسد و با خود دارد و تا امان یابد و دفع بلا شود ان شاء الله
تعالی وحده تمّوه اما بدانکه چون نقطه ارضی در هفتم آید بیاض
در چهارم بود مبدی زنان و شریکان از بدی خاکست که از پیش گفتیم
که نقطه خاک در هر مقام بد بود و درین مقام باعقلاست و ساقط و
متحمل روشن است که خاک در آب منحل و ضعیف شود چون وجود خاک
نمی ماند لاجرم دشمنی بود و دوستی که در طبع گفته است از سبب آنکه هر

دونقطه

دو نقطه سرهاند و دلیل کرانی و تنگی آنست که این امهات بود یعنی
سه جماعت و بیاض که هیچ نقطه دیگر نباشد الا خاک و آب و زمستان
دراز از یک امهات بود و آن اینست و زلزله و فساد
و غرقه شدن کشتی و دریا و آب شور و تلخ که همه ازین آب چهار ریاضی
است و کرداینده زمین و غیره تا آخر با این امهات است اکنون بدانکه
عمل کردن همان تمثیل مثلث که از پیش گفته شده و هفت در هفت
که فرموده غرض آنست که بدانی که مصنف شجره ازین علمها جز داشته
و در همه احوال پناه بحضرت عزت عز شانه باید بودن که خدای سبحانه
و تعالی بلا بگرداند شجره اگر نقطه خاکی در هشتم منتهی شود که خانه
تسکین اوست دلیل کند بر زاهدان و مردمان پرهیزکار از بهر دین
و ملت اما ترکسان و رهبانان دلیل بی کند و کورستانها و بیخ
کوهها و بر موضع تنگ و تاریک و از اعضاء انسان بر مقعد دلیل کند
و خانها فنا و عدم را حکم برین نقطهاست و رسمهای غریب آرد در عالم
و دلیل کند بر ظاهر گشتن دینها و ملتهای منکر آن دین و ملت نیکو شود
و بر جادوان و ساحران و راه دزدان نیز دلیل کند و نیز بر مردم دانا چون

حکما و قدما و علماء قدیم و حشرات و معدنیات و سنگهای بی قیمت سیاه
و حبش دلیل کند و بر زمین بابل و هند و حبشه و زنگبار و غیره و
ظلمات بر همه دلیل کند و بر سنگها که در شب واقع شود نیز اما چون خاک
غربی درین خانه آید دلیل کند بر مواضع و مراقع خود و لیکن از خوف
خالی نبود که این نقطه و این خانه بر خوف و خطر دلیل دارد و بر کم سعادتی
نیز بود بسبب انکه خانه فنا و نقطه خوف دلیل خطر دارد و کم سعادتی
بدلیل خانه فساد و نقطه فساد است و خانه عدم و غروب است و انکیس
چون درین خانه بود نکونساری اشکال رمل درین خانه بود یعنی هر
شکل که از مشرق بمیانه آسمان رسد در گذرد سرزیر شود بسبب طلوع
بر وجود دلیل بود و بسبب نکونساری بر فساد پس بدین اسباب
بر هیچ صلاحی دلیلی نکند الا بمراشوان نیز از خلل خالی نبود و دیگرها
بدین قیاس **ثمره** چون نقطه ارضی در هشتم آید انکیس یا فرح در چهارم
بود و تسکین او ازین معلوم میشود که ابتداء نقطه خاک از هشتم
است و در دایره روشن است و خاک اول انکیس و آتش اول الحیان
بود و باد اول حمره و آب اول بیاض و این عناصر مفرد است که قبل الحیان

هیچ آتش

هیچ آتش نبود و باقی عناصر برین قیاس کن و در بیوت اول آب مرکبت با
آتش دوم و باد و خاک خود در یک شکل است اعتبار نتوان کرد خصوص
آن تسکین را سرد بآبی بنا شد ای عزیز بدانکه صاحب معانی علم رمل اینها
کرده است از غایت صنعت اکنون زاهدان و مردمان پرهیزکار از سبب خاک
در خاک است و غایت پیوست خاک انکیس درین خانه است و این نقطه از
دوازدهم آید و از هیچ مهره دیگر نیاید و در هر نقطه بحث کرده شد که هشتم خانه
عدم و فنا است و تحت الارض و گورستان و پس کوه و جای تنگ و تاریک خاص
با عقله درین خانه است و انکیس در چهارم و معقد فرموده که این خانه عقعد
نسبت دارد خانه نهم زانو و یازدهم ساق و دوازدهم کعب و روی پای
و اول فرق سر و باقی برین قیاس و خاک نقطه فنا است و هشتم نیز
خانه فنا و چون این نقطه با نقطه آتش جمع شود بر حکما و علما و قدما
دلیل بود و چون بطریق منتهی شود بر ساحران و راه داران و حشرات
و معدنیات و سنگهاء بی قیمت بحث با نقطه داخله است که فرح در چهارم
بود و زمین هند و حبشه و غیره در معنی انکیس است در هشتم و طریق
در چهارم و این نقطه از چهارم بود و منتهی شود بدانکه خاک غربی فرموده

برمرقع خود خاک غرب غرض بضرت داخله است و این نقطه درین خانه
بنقی منتهی شود بدانکه خاک در اصل خوفی دارد و این خانه خوفست از خوف
و خلل خالی بنود و کم سعادتی فرموده و اینکس باز نموده معلوم شد که ا
اینها نقطه از چهارم آمده بود که نقطه از مرجع خود بخانه خود منتهی شود
و امکان نیست جمله اشکال درین خانه سرنگون شوند و خانه غروب
هشتم است و طلوع اول و میراث و اینکو بود و از خلل خالی نبود و هم
چرا که خلل پذیر باشد بهر مقام و هر که اینچنین بود این فقیر هیچ
ارتکاب نکرد که باز نموده است خدای تعالی از چشم نا اهلان محفوظ
دارد و چون صاحب نظری در مطالعه این کتاب افتد نیکو بود و
چون نیک تامل کند اگر موجب اعتراض شود بداند که این فقیر تقصیر
نکرده و این علم از آن صاحب نظر مرتاض بود و چون چنین بود هر
چند مطالعه بیشتر کند دریابد آن زمان زبان اعتراض کوتاه دارد
و سخن جاهلان را خود اعتباری نبود تمت الکتاب بعون الله
الوهاب الی مرجع المآب

کتاب میزان

کتاب میزان العمل

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و ا
الصلوات والسلام علی سیدنا محمد و آله اجمعین اما بعد چنین
گوید بنده فقیر حقیر عبد الله علی المحفوف النجم که دیدم که بسیاری از مردم
طلب علم غیب و از راه کذب بسیار جستند چون علم شانه و فال دایره و
مثل آن هیچ علمی در دانستن احوال پوشیده بهتر از علم رمل ندیدم
چرا که حق سبحانه و تعالی در کلام مجید یاد کرده است که اثارة
علم چون تامل کردم بحسب باطن علم عظیم با ارباب این علم مصاحبت
بسیار کردم و تدبیر و تفکر بسیار بجا آوردم و اصل این علم شانزده
شکل است چهار اول را امهات گویند و این چهار شکل اول بیرون آید
و آنرا بنات امهات گویند بعد از دو صورت امهات بیرون آید
آنرا میزان امهات گویند بعد از آن دو صورت از بنات حاصل آید
آنرا میزان بنات گویند بعد ازین چهار میزان دو میزان یک میزان که
پانزدهم است که آن نتیجه ضرب که آنرا میزان الضرب گویند و درین رمل
میزان الضرب را بیان خواهم کردن که لایق بیان است اصحاب این فن

چنان دیدم که دست را بسه قسم میکند قسم اول انکه بیان احوال
ماضی میکند و قسم دوم انکه احوال حاضر و لایت میکند و قسم سوم
انکه بر احوال اینده قسم اول را از امهات کویند و قسم دوم را از بنات
و قسم سوم انکه میزان الطرف و چون این علم را بسیار ملازمت
و مداومت کردم و بکمال مهارت رسانیدم و بنهایت صورت رسیدم
و بتحقیق دانستم که اشکال که در رمل زدن حاصل می آید پنجاه دو هزار و بیست
چهار شکل است بی زیادتی و چون این مجموع را احاطه کردم و احکام او را غور
بر نفس اجزاء انسان مشکل بود و آنچه تعلق باحوال گذشته داشت و حاضر
بگذاشتم چرا که بسیار از مهم ضروری نیست و بر احوال آینده که آن میزان الطرف
حاصل میشود اختیار کردم و آن سه هزار و دویست صورت میشود و بر این
جوابها کیفیت استخراج ضمیر بنی آوردم که احکام اشکال که کم و بسیار باشد آوردم
از برای صواب و جواب جدول علی هذا نهادم و بیان مذکر و مونث و طعم
و بوی بود و مکان و حروف و اسما کردم و صفات معدن و انسان و کیفیت
و کمیت بود نمودم و این مجموع کتاب بر دوازده باب تمام شد اینست باب
اول در بیان اشکال و آن اینست تشیم و شکیلات و بفارسی نصرة الداخله

اسلاع بفارسی قبض الخارج جماعت ازاد اجماع مرید و الفت
عقله ما مملکت طریق ابریده قبض الداخل اهکوش نصرة خارج الجلید
طیلسان انکیس حمرة اطروش بیاض اعکران فرح جولد
وکوکب نقی اوزاد عتبة داخل رنکینه ثابته و یارسلت عتبه
خارج رنکینه خارجه از بربری اوراغ از فارسی و بربری در اول سایل
مرطبانیت بشارة ده او را بشادی دوم نیست از برای سایل هرچه مقصود
سایل بود سیم دلالت میکند بر شرکت و مامونه و صلاح احوال سایل چهارم
بر عاقبت محمود و فایده از زمینها و زرعها پنجم شادی بر رسیدن غایب یا
خبر خوش ششم خوبی چهارپایان بزرک و صلاح حال بندکان هفتم نکاح
و شادی و دعوتهای پسندیده هشتم خلاص یافتن از خوف و مرض نهم
سفر پسندیده و راه نیکو دهم رسیدن بمراد بزرک و حصول معاش یازدهم
مصاحبت و فایده از دوست و مصاحب با جمیله دوازدهم صلح میان دشمنان
سیزدهم فایده از مرد بزرک چهاردهم دوستی از مرد بزرک و مصاحب با صاحب
جاه شانزدهم خدمت کردن در پیش مرد بزرک باب دوم در بیان
قبض الداخل اول رسیدن بزوج و مقصود دوم زیان در بیت المال و فایده

در دست سیم صلاح برادران و احوال و گشادی چهارم عاقبت کارهای پسندیده
و فایدها از زنها پنجم آبستن پسر زاید و شادی مرسد ششم دلالت میکند
بر طلب و درازی مرض و زندان هفتم نکاح پسندیده و تمام و مقصد خوب
و امور نیکو هشتم ترس از شخص بزرگ و عاقبت خیر نهم رسیدن غایب و دیر
بیرون رفتن دهم رسیدن بقرض بزرگی و سود یازدهم خیر و سعادت و
فواید از بزرگان و شریکان دوازدهم خوف از دشمن سیزدهم فایده از بیع و شرا
و گرفتن و دادن چهاردهم رسیدن بزوج و بدوست پانزدهم فایده بسیار و
مقصود باب سیم در بیان قبض الخارج اول دلالت کند بر چیزی که از
دست بیرون رفته باشد و باز نیاید دوم بد باشد از برای بیع و شرا سیم
گفتگوی با برادران و حرکت ناپسندیده چهارم سخن با بزرگی و غضب و عاقبت
پنجم فسادی با بنیاد رسیدن از فرزندان و قلت مصاحبان و شادی ششم
نیست از برای اسیر و طلب باز نیاید هفتم نکاح تمام نباشد و از ازواج
باطل شود هشتم خوف و خطر باشد نهم سوگند و گریختن و سفر مذموم
دهم ۱۱ از مرتبه افتادن و قلت معاش دوازدهم سخن با یاران و شرکت محال
میان ایشان سیزدهم نیکست در بیع و شرا چهاردهم بدست در طلب حاجات پانزدهم

عاقبت خوب پسندیده باب سیوم در بیان جماعت ۱ اول
دلالت کند بر جماعت و لشکر و این خانه فرح طالعست ۲ بر بنیادی
بیت المال و سعادت و رسیدن بمرد بزرگ و فایدها ۳ حرکت
پسندیده و موضع و فرشها ۴ رسیدن بمرد بزرگ و فایده‌ها ۵
دعوتها و جماعت و عروسی و شادی ۶ بیماری سخت و عاقبت بخیر
۷ جمع شدن با شادی یا خطای ۸ دزدان و راه زنان و کسانکه
خوف باشد از ایشان ۹ دلالت کند بر خوف در راه ۱۰ جماعت و مصاحبت
و لشکر و سلطان و قلت معاش ۱۱ سلطان و سعادت با کسی
متصل شود ۱۲ دشمنان و حسودان از خدمت والی و حکام ۱۳ نیکویی
در بیع و شرا ۱۴ رسیدن بزوجها و رسیدن غایب ۱۵ عاقبت خوب
پسندیده باب چهارم در بیان فرح ۱ اول سائل اگر مرد کوسه
باشد بشارة ده اورا عاقبت خوب و شادی ۲ از دست رفتن مال
در تجارت و عاقبت خوب نیکوی ۳ حرکت نیکو و مصاحب نیکو ۴
عاقبت خوب نیست هرچه امید میدارد ۵ رسیدن بعورت و زاییدن و
آبستن و عودت ۶ مرض و خوف تلف شده باز نیاید و بیماری نیک شود

۷ خوف و ریختن خون و عاشقی بعورت ۸ بیرون شدن مرغ و سفر
بر خوف ۹ عزل حاکم او حکم و بیع و شرای ۱۰ نیکی با عورت مخالطت با او ۱۱ مرسید
بچیزی از کوسه و زنی ۱۲ خوبست از برای غایب و لیکن خوب از مسافر
۱۳ مطلوب طالب را میخواهد چنین کوا ۱۴ سعادت هر چیزی که طلب
میکند بباید باب پنجم عتبۀ اول دلالت کند بر غم و بیماری و اگر بسیار شود
سیزی گریخته است ۲ مال مجموع و کیسه ۳ حرکت تمام شود و گفتگو در میان برادران
۴ عاقبت پسندیده است ۵ شادی از قبل مادینه و حامله دختر زاید ۶ بنده
گریخته با بیمار دیر خوش شود و دیر بندی خلاص شود ۷ نکاح تمام و پسندیده
است ۸ خوف سخت از طرف دیوان ۹ مانع می باشد مسافر و این از برای سفر
بدست ۱۰ نیکست در بیع و شرا و چیزی بدهد متاع بسته ۱۱ گفتگو در میان اصحاب
و عداوت و شرکت ۱۲ دشمن بحاکم رفتن و حکم بزرگ ۱۳ عزیز نیست و فایده بسیار
از طرف سلطان و از سفر و تجارت ۱۴ جمع آمدن سر تلف شده یا ضایع شده ۱۵ غایب
می ماند آخر اشکال بر و دلالت میکند باب ششم عتبۀ در اول اگر صاحب رمل سیاه است
بشارت ده او را بشادی ۲ نیکست از برای مال و بیرون رود از دست چهار پایان
۳ هیچ چیز نیست در نقل و حرکت ۴ فایده است از گنجها و دفینها و دفاین ۵ هیچ چیز

نیست

نیست در نقل و حرکت بلکه از برای همه چیز ۶ چارپا بدست آید و بسیار بیاید و عاقبت
نیک باشد ۷ زنان زن نگیرند مگر که سیاه باشد که صالح است ۸ خوف سخت از
مرد بزرگ یا پادشاه و ترس از او و عاقبت خیر ۹ بدست از برای سفر و خوف بسیار
در وی ۱۰ رسیدن به پادشاه ترس است و عاقبت خیر بود ۱۱ مصلحت بد ۱۲
جمع شدن با زوج و طلب حقی که مخفی بوده است ۱۳ طلب استغنا میکند از خدای
عز و جل حکم حکم خداست ۱۴ باب هفتم عتبۀ در اول دلالت کند بر خوف و بیماری
و بدست از برای صحت ۲ مال رفته و دلالت بر دزدیده نیک است در بیع و
بدست با شرا ۳ گفتگو در میان برادران و انتقال و استبدال ۴ چیز نمیدهد
از بردن چیزی از مال و عاقبت نیک است ۵ فساد اولاد و حرکت نزدیک
۶ نیکست از برای مریض و اسیر و ملازم شده ۷ نکاح و بد و راه بر خوف و خون
و جنگ دشمنان ۸ ایمن شدن از ترس و سلامتی بیمار ۹ خون ناحق و راه
بر خوف ۱۰ بدست از برای دیدن سلطان نیکست از برای معامله ۱۱ گفت
در میان یاران و شریکان ۱۲ جنگ و قتل و خون دشمنان و رفتن بحکام ۱۳ مطلق
بدست یکسر از برای بیع و شرا ۱۴ عداوت از طریق زنان باب هشتم در بیان
اول رسیدن غایب یا چیزی که از دست رفته باشد ۲ چیزی که از دست رفته است

۳ حرکت و تحویل ۴ عاقبت پسندیده ۵ شادیها و فایدها و در رفتها ۶
تلف شده نیاید و بیمار خوش شود ۷ نکاح باطل شود و ازواج فاسد ۸
ایمن شدن و گریخته و ترسنده ۹ سفر پسندیده و مبارک ۱۰ بیرون
رفتن سلطان ۱۱ رسیدن بهر چه امید میدارد ۱۲ ابدست از برای فایده
از سلطان ۱۳ نیکست در برآوردن حاجتها و غم آن ۱۴ نیکست از برای
بیرون رفتن و ولایت از برای درآمدن ۱۶ رفعت و بلندی و عزیزی

برآوردن حاجتها و غم از دل ۱۵ بیرون ازان

باب نهم دربیان ۞ اول خبر رسیدن از زوج و غایب و بشارت ده
۲ کسب و راحت و فایده ۳ نیکست در نقل و حرکت و کسوتها ۴ عاقبت
خوب در آنچه خواهد رسیدن ۵ شادی و دعوت و ولد نر و ماده ۶
بدست از برای بیمار و زندانی و چیز از تلف شده ۷ نکاح تمام و هم
جفتی ۸ نیکست در همه چیزها مردی بیمار و کسب مال ۹ مکتوب غایب از
برای مسافر میانه حالست ۱۰ چه نیکست در معاش از طرف پادشاه خوب
است در خانه ۱۱ صحبت و شرکت و بمقصود رسیدن ۱۲ دشمن در طلب حق
وحجت و کتاب ۱۳ فایده در تلخ و سفر ۱۴ دوچی برسد با و فایدها از و ۱۵
چیزی خوف و سعادت ۱۶ صحبت سایل و راستی او در همه کار باب دهم در

بیان

بیان
۞ اول رسیدن بسلطان و امرا و خداوند عقل ۲ خوبست از برای دست
رفتار تجارت ۳ حرکت نیکو و صحبت برادران ۴ نیکست عاقبت وفا یدها
از مقاصد ۵ بصلاح حال اولاد و زایدن حامله پسر ۶ خوش شدن
مریض و تلف شده در مثل آن ۷ نکاح از بزرگان و نیکوی از مصاحبت
زوجه ۸ ترس از سلطان یا از مرد بزرگ ۹ سفر بتعجیل و سلامت و فایده
۱۰ رفعت از سلطان و حسن معاشرت ۱۱ رسیدن بمراد و مرد بزرگ
و امید ۱۲ صلح درپیش سلطان یا حکم ۱۳ فایده بسیار از هر چه چیزی شود
۱۴ رسیدن به برادران و ترس از دشمنان ۱۵ عاقبت خوبست در
هر چه امید دارد ۱۶ خدای تعالی عالم است بدین حالها باب یازدهم
دربیان ۞ اول نیکوی ازواج و سلامتی نفس و تزاید فواید
۲ حصول مال و فایدها و آسانی معاش ۳ نیکوی احوال برادران و
حرکت پسندیده ۴ عاقبت نیکو بر رفتها و جمع کارها ۵ شادیها و د
عوتها ۶ نیکوی حال اینده و دیر ماندن مریض و زندانی ۷ نکاح پسندیده
و رسیدن بزوج ۸ ایمن شدن غایب و عاقبت خوب و سلامتی ۹
سفر مبارک و محمود بر فرح ۱۰ بزرگی و نیکوی معاش ۱۱ سعادت و نیکوی

مصاحبت و رسیدن بمراد ۱۲ صلح با دشمنان ۱۳ فایده از طرف اسفار
۱۴ رسیدن بزنی و دیدن فایده ۱۵ رسیدن بیاران و دوستان
۱۶ عاقبت پسندیده **باب دوازدهم** دربیان ۛ اول دلالت کند
بر چیزی که از دست رفته است ۲ رفتن چیزی از بیت المال و شکست در بیع
بد در شرا ۳ گفتگو در میان برادران و حرکت شرعیه و نقل ۴ عاشق شدن
بر مادر و پدر و بد است درین خانه ۵ اگر از فرزند است ناتمام افتد
و تلف فرج ۶ خوش شدن بیمار و زندانی و اسیر ۷ ازواج فاسد
و نکاح باطل و ایمن شدن از خایف ۸ بیرون رفتن و سفر مذموم
۱۰ عزل شدن عامل ۱۱ دشمنی با برادران گفتگوی بی فایده کند ۱۲
دشمن بطلب حق و سوگند بدروغ ۱۳ آوردن را بدست بیرون
کردن را نیک ۱۴ رسیدن بدوست یا چیزی که دوست دارد ۱۵ نیست
هیچ خیر و راحت **باب سیزدهم** دربیان ۛ اول رسیدن سایل و شادیها
و نیکوییها ۲ زیادتی در بیت المال و سود شرا ۳ بشارت و نیکوییها و
صلاح حال برادران و شریکته ۴ عاقبت محمود است هرچه میخواهد ۵ شادی
و بزرگی و استن و خلاصی ۶ دیر ماندن و عاقبت بخیر ۷ نکاح ناتمام

وشادی

و شادی بسیار ۸ خوف از اهل حکم و عاقبت بخیر ۹ سفر خوبست مگر اینکه
بیار غامز ۱۰ بزرگی و بلندی از سلطان یا از بزرگ قدم ۱۱ صحبت
خوب و شرکت نیکو و از هرچه سوال کند عاقبت نیکست ۱۲ دلالت
کند بر دشمنان ۱۳ فایده که امید میدارد از بیع ۱۴ رسیدن تحفها از
برادران و یاران ۱۶ عاقبت العاقبت **باب چهاردهم** دربیان ۛ اول
رسیدن بزوج یا غایب یا محبوب ۲ خوبی بیت المال و ابتداء ملک
سایل ۳ کسوت و نقل پسندیده ۴ رسیدن بمادر و پدر و با برده ۵
شادیها و دعوتها و عیشکی ۶ مردن مریض یا جنگ سخت ۷ عاشق
شدن مسافر و رسیدن غایب ۱۰ ابر بزرگی و بلندی از سلطان و رسیدن
بمرد بزرگ عالیا وزیر باشد ۱۱ دشمنی جنگ در حق زنان یا عزال
۱۳ فایده از بیع و شرا یا میراث ۱۴ رسیدن بدوستی و یاری ۱۵ نیکست از
برای سایل هرچه مقصود سایل بود ۱۶ عاقبت پسندیده و نیکو **باب
پانزدهم** دربیان ۛ اول صاحب ضمیر نفی الحذاست با زنانی که سوال از
شوهر کند ۲ زیادتی بیت المال ۳ صلاح برادران و نقل کسوتها ۴
عاقبت بخیر و صلاح ۵ دعوت یا عروسی و شادی و تلف شدن ۶ نیک

است ازبرای بیمار وعاقبت بخیر ۷ نکاح دختری یازنی کدوست دارد ۸
ایمن شدن از ترس ۹ بکستاز برای سفر ودیر ماندن غایب در زیانی
۱۰ بزرکی وبلندی وحسن معاش ۱۱ یافتن سعادت از صحبت نقی
الخد ۱۲ ایمنی بارشد باند ۱۳ فایده هاست از سوید ۱۴ سفر از تحیت و
سوغات وفایده ها ۱۶ ابت الوقت نقی الخد اینجا متوسط الحال است
فصل دوم این دو صورت کتی آید در بیان اشکال دمل است که
چند زوج اند وچند فرد در بیان انکه کدام مذکر است وکدام
مونث بعربی وبربری چیست وحروف ولونها وطعمها هر یک و
سنکینی وسبکی وکواکب واشخاص هر یک وبوی ها ومعدن ونبات
وحیوان وتذکر وتانیث ومحلول ومربوط هر یک والله اعلم فصل
دربیان نام عربی جماعة نام بربری اذا ذا حروف م تذکر وتانیث
محلول ومربوط مذکر مربوط از سبکی وسنکینی لون نقل ازرق از بو بیانی
بو وطعم بد مثل هلیله نیک بد معدن ونبات صبوتی کواکب عطارد
وجدول اشخاص ادم کون در سر عیب دارد معدن یا حیوانی فصل
دربیان داخل عربی اجتماع نام بربری مربد والف حروف ش

ند مذکر بلیک

نه مذکر بلیک مربوط از لون زرد وهرچه بطرفند وبی بوبی طعم حدن
اکر بسیار شود حیوان مرد دراز کم عقل کواکب عطارد فصل در
بیان نام عربی عقله نام بربری نامکت حروف ن مونث مر
بوط هرچه کداورا پوست است بوی خوب رایحه وبی طعم معدن
اکر بسیار شود حیوان مرد فقه چند ین کواکب راس فصل در
بیان طریقا اسم بربر ابریدحروف ع مونث محلول سفید وبا
باریک رایحه مثل الخذ زمین تلخ طعم نبات اکر بسیار شود
معدن مرد دقیق ادم کون کواکب قمر فصل دربیان الخارج
عربی نصرة الخارج اسم بربری اجلید حروف وت مذکر محلول
وسبکی وانبو لاله بود از طعم شور نبات اکر بسیار شود معدن
وانسان مرد بسیار سخن عزیز النفس کواکب مشتری فصل
دربیان عربی منیم بربری سکیلات حروف هش مونث محلول
لون سبز وسبک وبوی فواکه تلخ بارد ویابس نبات اکر بسیار شود
معدن از انسان مرد باریک ساق بکدوح کواکب قمر فصل
دربیان بفارسی قبض الخارج اسم بربری املاع حروف لغ

مذکر محلول لون خاک رنک منقش بدبو کلوکه نبات اکر بیار شود حیوا
از انسان مرد بزرک ران دراز ساق کوکب راس مفصل دربیان
بفارسی از بربری امکوش حروف ک ض مونث مربوط ادنی کرفته از بوبی
بویا تزو بر طعمها کلوکه و معدن اکر بیار شود حیوان مرد کوتاه بزرک
چشم پیوسته ابرو کوکب عطارد مفصل دربیان نام عربی و
بربری طیبان و حروف ا ف مذکر مربوط ادم کرفته انجی بو طعم طعم
شور طعم نبات اکر بیار شود حیوان شخصی خوب با عقل و هیبت
کوکب مشتری مفصل دربیان نام عربی و بربری اکیس و حروف
ب ص مونث محلول سیاه رنک بدبو طعم هلیلج نبات اکر بیار شود
حیوان اسم عابد کوکب زحل مفصل دربیان نام عربی حمره
نام بربری اطروش حروف ج ق مذکر مربوط سرخ سیقل بو خوش
بو طعم شیرین حیوان اکر بیار شود معدن انسان شخصی ظالم و
فاسق کوکب مریخ مفصل دربیان اسم عربی بیاض و بربری
اعکران و از حروف د ر مونث محلول لون سفید رنک روغن
بوجرب طعم حیوان اکر بیار شود نبات انسان سفید ضحاک

کواکب

کواکب زهره مفصل دربیان نام عربی جودله و اسم بربری کوبسته حروف
ط د مونث محلول زرد اکر بیار شود معدن انسان شخصی اسم شهر
سخن کوکب زهره مفصل دربیان اسم فارسی نقی الخد اسم بربری
دونا ذا حروف ی ط زردی که درو عیب پنهان بوده باشد بوی
تیزی چون فلفل طعم شیرین حیوان اکر بیار شود معدن از انسان شخص
اشقر زرد چشم نشان زد کوکب مریخ مفصل دربیان عتبة
الداخل اسم فارسی اسم بربری دنکره تابنه و نارسلت حروف
ذ ث مذکر محلول زرد اکر بیار شود اشقر کرفته جعد بوی تلخ طعم
نبات اکر بیار شود معدن شخصی دراز بالای پیوسته ابرو پیش رو
کوکب شمس مفصل دربیان عتبة الخارج اسم عربی دیکره
خارجه اسم بربری ادراغ و حروف ح خ مونث مربوط سیاه بسیار
زرد کران پاک بوی چون لادن تلخ طعم نبات اکر بیار شود معدن
شخصی میانه بالای ثابت عقل کواکب ذنب والله اعلم باب سوم
در بیان اوردن امضورت اسم بربری اذا ابو دهرکاه این در
پانزدهم واقع شوها دو صورت زوج یافزد و این شانزده شکل است

109 ۱۰۷

وهشت از زوج وهشت از فرد از برای بیت وچهار سوال کیفیت ضمیر
هر سوال مجملاً این شکل هرگاه که کم در رمل بیاید خاینه وی گفته شود
وهرگاه که ظهور او بسیار شود دلالت کند بر قتل وجنگ وتصور بسیار
البته در رمل کم بودن این شکل بهتر است از برای صاحب رمل وعلمای
این را حارس الرمل میگویند واین را گواهیست گنکار او را لحکم میکند یکی
خانه هشتم از جای او بطرف راست ویکی دیگر هم خانه هشتم بطرف باب
چهارم در بیرون آوردن این صورت ⁘ طریقت واسم بربری ابرید
گویند واین شکل از بر بیت چهار سوال وهرگاه کم باشد بهتر است
وهرگاه غلبه باشد انقطاع وبدوری از طلب حاجت وبسیاری این
شکل دلالت میکند بر زن بکر وکمی شکل دلالت میکند بر خوش شدن
بیمار وبسیاری او دلالت میکند بر دراز کشیدن بیمار واین شکل را
یک گواه است که کار او را لحکم میکند ودر مال را در حکم فایده میدهد باب
پنجم اسم بربری اجلیل است در بیرون آوردن این صورت ⁘ از دو صورت
زوج واز دو صورت فرد این صورت را لحکمش گفته شد هرگاه بسیار
شود موجب فتنهاست ودلالت میکند بر سلاحها ودشمنان وشرهاو

این صورت

واین صورت از برای بیمار بد است وهرگاه که بسیار شود موجب فتنهاست
وضعیف الفصل است وهرگاه که کم شود نفع است در پیش سلطان
واین شکست از برای کسی که طلب سفر کند چرا که سرعت میکند ووقت
میدهد لشکر وبسیاری وفارغ میسازد دل را از حاجت واین
ششم است از جای او بر بر بیت باب ششم در بیرون آوردن این
صورت ⁘ که اسم بربری انزا اسکهات گویند واسم عربی نشم
گویند از دو صورت که زوج باشد واز دو صورت که فرد باشد
از برای بیت وچهار سوال در میزان الضرب که پانزدهم است این
شکل هرگاه تنها باشد حاجت او گفته شد هرگاه بسیار باشد بر
خفت واسانی حرکات وسفرها واین دلیل است بر جاپایان نا فع
است از برای سبزی وزندگی واز جهت رسیدن غایب واین
علامت را گواهی دهی واین شکل هشتم باب هفتم در بیرون آوردن
این صورت ⁘ که اسم بربری امکوش نامند از دو صورت زوج
از دو صورت فرد در میزان الضرب هرگاه این شکل مفرد باشد
گفته شد وهرگاه در رمل بسیار باشد دلالت میکند بر رسیدن بر قا

وچیزها و دشوار و مضرت است بد بندی و زندان و مسافران از سفر باز
دارد و دزدیده و کم شده را رد کند و گواه او صورت است که در ششم است
انجای او بیت نیست **باب هشتم** در بیرون آوردن این صورت بدانکه او را
اسم بربری املاح گویند و از دو صورت فرد یا از دو صورت زوج
از برای بیت و چهار سوال در میزان الضرب گفته میشود و هر گاه بسیار باشد
دلالت میکند بر ملکها و کم شده و دست فراغت از حاجت دلالت میکند
بر شر و دشمنیها و گفتگوی بسیار بد روغها و علامت نفعها و صورتها
و کتابتها است و مضرت میرساند بر کسی که طلب مال معیشت و تجارت
کند و نی برد دزدیده و کم شده و گریخته را باز عود نکند و در نکاح نافع
بود و مستدام اتفاق صلح و زیادتی و محبت است درمیان دو کس و نیز
نافع بود و سفر دریا را و بسیاری علامت بادها و ابرها و دردها و آن را
گواه است و آن شکلیست که در خانه ششم است انجای **باب نهم** در
بیرون آوردن این صورت بدانکه اسم بربری نا ملکت گویند از دو
صورت زوج یا از دو صورت فرد از برای بیت و چهار سوال و این
هشت شکل است که چهار فرد و چهار زوجست پس شانزده شکل

شود

شود باعتبار عینی و بسیاری او و هر گاه که در میزان الضرب که پانزدهم است
واقع شود این شکل هر گاه کم باشد گفته شد و هر گاه که بسیار باشد دلالت
میکند بر زنان و سراها و مرکبها و این صفت عقد است مخنثها و دزدها
و این بد بسیاری خود بندی را خلاص میکند و سفر را روز میسر کرداند
و درمیان اعدا و خصمها صلح کند و نام او مونث است و خانه او را ششم
گواه است و انجای او **باب دهم** در بیرون آوردن این صورت بدانکه
نام بربری مرین والف باشد از دو صورت فرد یا از دو صورت زوج
در میزان الضرب از برای بیت و چهار سوال و لیکن این هشت شکل است
که در حکم شانزده میشود و هر گاه که کم باشد خاصیت او گفته شد و هر
گاه بسیار باشد دلالت میکند بر مکاریان و اهل شر و خصومت مسافران
و انجا یان دلالت میکند بر چیزی که بریده شود و به مرقهد در آید یا
نیز از دو صورت محبوس و طالب سفر و طالب شر و حیله و فریب مضرت
رساند و این صورت تجاران است و بر بیمار و ابستن مضرت رسد
و این نه مذکر است و نه مونث و گواه این صورت در ششم است انجای
این و حال این صورت تا از دو انسته شود بیان کرده شود **باب پانزدهم**

دربیان این هشت شکل که در میزان الذهب واقع نمیشود و در غیر پانزدهم
نمی آید و این هشت صور است باب اول
در بیرون آوردن این شکل هرگاه که این صورت بسیار باشد دلالت
کند بر وزیدن بادها و خصومتها و طلب کارها و اسبابها محال و بسیاری این
شکل حاجت را دور میکرداند چرا که حاجت سر تازی زند و غریب میکردد
و بر طالب بشکست و از برای بیمار و هرگاه کم باشد این صورت بهتر است
باب دوم در بیان این صورت انکیس هرگاه بسیار باشد دلالت
کند بر مرا و یختن سرد و شغل خاطر و زود آمدن غایب و زود
بر آمدن حاجات و این علامت سیاهیست و کسی که زاهد و عابد
باشد و بد آبستن را مضرت برساند خاصه که اول حمل باشد و محبوس
مضرت برساند و بیمار را بنوعی خلاص کند یا بزندگی یا بمرده کی و هرگاه
که کم باشد بهتر است کم شده و کوفته را باز آرد باب سوم در بیرون
آوردن این صورت اسم بربری امطروش کویند هرگاه که بسیار باشد
دلالت بر نیان کاری و خون ریختن و شرها و بسیاری کارهای سخت
و دیگر شاهد او املاغ باشد دلالت کند بر آشتیها و دودها و حمل

بکمال برساند

بکمال برساند و محبوس را و بیمار را بد است چرا که بسیار در بند و مرض ماند
و شکست از برای کسی که طلب سلطان کند و جنگ و شر و مضرت برساند
و دزدیها ظاهر کردد و کمی بهتر از بسیار باشد باب چهارم در بیرون
آوردن این صورت که اسم بربری لعنکران باشد و هرگاه که در رمل
بسیار باشد دلالت میکند بر چیزهای حلیم و نرم که ارادت رفتن
دارند و غیبت بود مثل آب و این علامت دریاهاست و کارها که
نقش کاهلی کند و طالب او حرض عاید دران و این علامت کشتیها
ست و حمل را کامل سازد و خاصه که همسایه او مطروش باشد مضرت
نرسد و بد بیمار و محبوس را خلاص بکند و طلب سلطان را نافع نیست
بلکه مضرت بود از برای طالب تجارت و رزق و بار بکشاید و کمی او بهتر
است از بسیاری باب پنجم در بیرون آوردن این صورت که اسم بربری
اور اکویکب نامند هرگاه که بسیار باشد دلالت کند بر فرهادیها و کریها
و تسبیح و تهلیل دلالت میکند بر کارهای دور و دراز و علامت چیزهای نا
محال یا سخت و آنچه معلوم از خواص بربری است که این صورت هرگاه وا نع
شود و در رمل ظاهر شود در اول نقطه رمل پیت دست خود را بوسه میدهد

که شکل است و دیگری دهند و باهم میگویند که این صورت نیکوست
از برای همه مقاصد و بعد از آن رمل تمام نمیکنند و میترسند که گاه جای دیگر
ظاهر شود و هرگاه بسیار باشد به پیش اهل بربری آنست که حاجیان
بحج میروند و عروس بکمال مقصود خود برسد و آبستن بزاید و مسافر را
در بحرها نیز پیدا شود و دزد براه بروی بیرون آید از این سبب دلالت
میکند بر نیکویی و تحلیل و حاجیان و شادی عروسان و زایدن آبستن
بعد از آنها دزدان کسی که در بحر بود غرق نشود از این صورت علامت
شمشیرها کشیده نهاست و شمعهای گرفته است پس ازین جهت
مسافر را در بر زیان باشد و حاجت او روا نشود و مضرت باشد
از برای محبوس و کلی این صورت بصلاح نزدیکتر است باب ششم
در بیرون آوردن این صورت هرگاه که بسیار باشد دلالت
میکند بر ترسها که در نفس و فزع و اندوه و فکرهای فاسد دلالت میکند
بر دزدی و دزدان و راه زنان و چیزهای از دست رفته و این
علامت شخصی است نقی الخد باشد یعنی موی ندارد یا باشد یا کسی
که در روی علامتی یا نقصان در خلقت او باشد و این صورت

میرساند

میرساند بچیزها و بر وجهی که صواب نباشد و از راهی که نباید
شود و مضرت میرساند بغایت و دلالت میکند بر سلامتی
بیمار و ترس محبوس و بسیار فایده دهد از سلطان و از و
فایده برسد با خوف باب هفتم در بیرون آوردن این صورت
اسم بربری اوراع و اسم عربی ریکزه خارج خوانند هرگاه
که بسیار باشد دلالت میکند بر چیزها که ثابت و صحیح باشد
و سایل را بمراد خود برساند با وجود دوری و درازی وقتها
پیش سلطان ثابت کند و بیمار ملامت باشد اگر چه بیماری
نعی دور و دراز کشد و راست آید حیلها و سفرها دشوار شود و ما
پیدا شود و غایب را نا آمدن باب هشتم در بیرون آوردن
این صورت که اسم بربری نارسلت و اسم عربی زنکره ثابته
نامند هرگاه که بسیار باشد دلالت کند بر چیزهای دور و دراز
و بیرون رفته و از دست و علامت کسیست که طلب سفر و حرکتها
کند و این علامت علما است و سعادتمند شود کسی که طلب
سلطان کند و محبوس را بزودی و از بیماری خلاص بکند و غایب

دیر باید دوستان کرد و طالب را سفر و تحقیق شود سخن در محاکمه
و گفتگوی و این صورت دل را شاد میکند و آخر هر کاری را سکونی
میسازد و کارها برآورد شود ان شاء الله تعالی تمام شد کتاب بنجر عزه

بسم الله الرحمن الرحیم فصلیست که از کتاب مطول انتخاب
نموده شد در بیان اسامی اشکال و سعادت و نحوست و خارج
و داخل و عدد حروف و سایر منسوبات رمل و این مجموع بطریق
جدول آورده شد تا بتطویل نینجامد و بسهولت استخراج
کنند پس باید که هر شکلی که در خانه خود باشد مانند که جنس این صاحب
سلامت باشد که او را هیچ گونه تشویش نباشد و اگر در خانه شرف
باشد خداوند عزت و حرمت و شوکت و عظمت و فرح و خرمی باشد
هر چند که نحس باشد نحوست نکند و اگر در خانه وبال بود نحس باشد که
تشویش و بیماری و کر فارغ شد و دایم در فکر و اندوه باشد و اگر در
خانه هبوط شکل نحس باشد که مفلوک و خراب بود که ضعیف ناتوان و بیکس
و شکسته خاطر باشد و اگر در خانه فرح بود شکل کسی باشد که شادمان و صاحب
لهو و طرب باشد القصه نگاه کنند در جدول بعد از کشیدن رمل و جمله

خانها

خانها معلوم کنند و بعد از تامل یک یک ملاحظه کنند تا خطا نرود والله اعلم

خانها	اشکال	اسما	سعد و نحس	منقلب و ثابت	خارج و داخل	[illegible]	[illegible]	کواکب	[illegible]	حروف	منسوبات الکواکب	
۱	۱۱۱۰	لحیان	سعد	منقلب	خارج	[illegible]	[illegible]	مشتری	[illegible]	ا ف	کارد	بام
۲	۱۰۱۰	قبض داخل	سعد	ثابت	داخل		[illegible]	شمس	[illegible]	ط ک	گرز	رف
۳	۱۰۰۱	قبض الخارج	نحس	منقلب	خارج	[illegible]	[illegible]	زحل	[illegible]	ل ع	کمان	ایوان
۴	۱۱۱۱	جماعت	ممتزج	ممتزج	ثابت	[illegible]	[illegible]	عطارد	[illegible]	م	مسحی	صفه
۵	۰۱۰۰	[illegible]	سعد	منقلب	منقلب		[illegible]	زهره	[illegible]	ط ن	خنجر	بانجه
۶	۱۱۰۰	عقله	نحس	ثابت	منقلب	[illegible]	[illegible]	زحل	[illegible]	ن	دورانداز	صفه
۷	۱۱۱۰	انکیس	نحس	ثابت	داخل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زحل	س ص	چوب دستی	طاق
۸	۱۰۱۱	[illegible]	نحس	منقلب	ثابت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تبرزین	[illegible]

خانه	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
	جر جوبدلی	بام زبر چوماق	صحن شمشیر	صف چنج	آبخانه تبرزین	دهلیز زوبین	رهگذر سنگ	رهگذر تبر
الاشکال	١١٠١	٠٠١١	١١٠٠	٠٠٠١	٠١٠٠	١٠٠٠	١٠٠١	٠٠٠٠
السعادة والنحوسة	سعد	مذکر ا	سعد	نحس	وسط نحس	سعد	ممتزج	سعد
المذکر والمونث	مونث	خارج	مونث	مذکر	مونث	مونث	ممتزج	مونث
داخل وخارج	ثابت	آتش وباد	داخل	خارج	منقلب	داخل	ثابت	منقلب
العناصر	آب	شمس	آب وخاک	آتش باد وآب	آتش آب وخاک	باد وآب وخاک	باد وآب	عناصر اربعه
الکواکب	[illegible]	یکشنبه	مشتری	ذنب	مریخ	زهره	عطارد	قمر
الایام ولیالی	دوشنبه	سعد ا	پنجشنبه	یکشنبه	سه شنبه	جمعه	چهارشنبه	دوشنبه
تسکین الحروف عدد	در چهارم ١	در دهم ٤٥	در دوازدهم ٧٥	در ششم ٢١	در پنجم ١٥	در سیم ٦	در پانزدهم ٦٦	در سیزدهم ٩١
تسکین الحروف	د ر	و ت	ه ش	ح خ	ی ض	ز ث	س	ع

اشکال	٠١١١	١٠١٠	٠١٠١	١١١١	٠٠١٠	٠١١٠	١١١٠	١٠١١
الوان	زرد	زرد اغبر	سرخ سیاه	ملون	زرد سفید	سیاه سرخ	سیاه	سرخ
طعوم	شیرین گلوگیر	شیرین گلوگیر	تلخ وشور	گلوگیر	شیرین بامزه	تلخ وترش	ترش	تیز
امراض	صفرا وخون	سودا	صفرا وخون	سرخ بسیار	فالج	اماس	سودا وخون	خون
اجساد	معدنی	کانی	حیوانی	کانی	حیوانی	کانی	کانی	حیوانی
جهات	مشرقی	جنوبی	مشرقی	جنوبی	غربی	جنوبی	جنوبی	غربی
مواضع	مدارس ومساجد	بازار ودار الضرب	سنگستان	صحرا وکوه	عیش جای	پایگاه مزید	گور وچاه	مطبخ وآتشگاه
نبات	بوی خوش	بوی خوش خوش	چوبهای خشک	چوب کلان	چوب خوش بوی	پوست دار	کم بکار آید	بقم وعناب
حیوان	آهو وطاوس	هرچه آتش کرد	وحشی سم دار	قوی بزرگ	خرد ناتوان	دم دار	خوک وبدبان	سباع
الخدام	دروغ زن	رالت وکوی	دزد وحرامزاده	میانه	عاشق پیشه	دوست	دروغ زن	دزد وخونی
حوادث ارض	امن	فراخی نعمت	وبا ورنجوری	زلزله وخونریز	ظلم وفسق	رنجوری ووبا	زمین لرزه	قتل
حوادث آسمان	باد وگرما	قوس وقزح	غبار وتاریکی	برق باران	برف	ستاره دم دار	تاریکی	صاعقه

اشکال	١١٠١	٠٠١١	١١٠٠	٠٠٠١	٠١٠٠	١٠٠٠	١٠٠١	٠٠٠٠
الوان	سبز و سفید	زرد و سرخ	سفید تیره	سیاه تیره	ازرق	سفید	بنفش	سبز
طعوم	شور	تیز و شیرین	کلوکیر	تیز و تلخ	شیرین	چرب و شیرین	شیرین بمزه	شور
امراض	بلغم	خون و صفرا	رطوبت	صفرا و خون	صفرا	صفرا و بلغم	باد و ورم	بلغم
اجد	نباتی	معدنی	نباتی	معدنی	نباتی	حیوانی	حیوانی	نباتی
جهد	شمالی	مشرقی	شمالی	مشرقی	شمالی	غربی	غربی	شمالی
مواضع	سبزه و رود آب روان	جای عالی و بلند	جای اکابر	جای ناخوش	خرابات	عیش جای	کتاب خانه	راهها و رودها
نبات	بلغم و عناب	چوبهای تیز	خوشبوی	دوده خشک	جوز و فندق	فواکه	فواکه کلوکیر	چوب دراز
الخدام	صادق	متکبر	صالح	گریزپای دزد	فرمان بردار	درست کار	نیکوکار	بدفعل
حوادث اسمانی	باران	ستاره دم دار	باران	غبار و تاریکی	برق و رعد	بادها	باد و تاریکی	رعد
حوادث ارضی	خوردن آب	جور و ستم	امن و صلاح	بیگوری	باد و خول	امن	بیماری	جنهای الجیف
حیوان	حیوانی	گوره	حشرات دد	یوز و سگ	گاو و گوسفند	دواب	پشه و مگس	مار و یوز

باب بسم الله الرحمن الرحیم در بیان رمل

بدانکه این علم را علم رمل کفته اند آنچه معمول تر بوده است که کفته شده اما بدین علم بعضی کفته اند که عمل شب بهتر است از روز زیرا که در شب خاطر از پریشانی جمع است و در وقت رمل زدن می باید که قمر از نحوست دور باشد و هوا صاف و روشن بود در ساعت مسعود تا احکام راست آید اگر اختیار سعودت قمر نکنند از احکام خطا یابد چون دانسته است که موافق است و خاطر جمع و مایل متوجه دارد و در رمل ضرب کند و بعضی استادان کفته اند که در وقت ضرب کردن سوره اذا زلزلت بخوانند و بعضی دیگر فرموده اند که سوره فاتحه و اخلاص و معوذتین بخوانند و صلواة بر رسول صلی الله علیه و آله بفرستند و رو بقبله نشسته ضرب کنند بدین طریق که چهار خانه ضرب کنند هر خانه چهار سطر و سطری باید که از هشت نقطه کمتر و از شانزده زیاده نباشد بدانکه رمل بر انواع است مفردات و مثلثات و مربعات و هر یکی بر انواع است مفردات اصلی کفته اند و اختیار کرده مجموع درست و راست است ولیکن اگر علما و حکما متفق اند که چهار ضربی بر اصل تر است و خوبتر و پر منفعت تر زیرا که چهار ضربی بلا نهایت است

ومفردات شانزده بیش نباشد ومثلثات نیز عددی معلوم است پس اولی
آن باشد که اختیار حکما باشد بدانکه چهار اشکال اولین را امهات رمل گویند
وچهار دیگر را که در مقابل است بنات وآن چهار شکل دیگر را که از امهات وبنات
استخراج کرده اند آنرا منطقه گویند واین چهار آخر را شواهد وزواید گویند

باب در بیان ضمیر ونقطه آن ومیزان راندن بدانکه حکام از برای ضمیر نقطه
راندن از میزان است واختیار اکثر حکما این عمل است زیرا که نقطه مفاتیح
نقط نطق است وشکل پانزدهم قاضی رمل است وقاضی سخن نگوید مگر
برابر حکم پس نقطه میزان را که پیاده قاضی است برابر هر کجا که قرار گیرد سوال
از آن خانه باشد واگر بدو جایگاه رود سوال از دو کار بود یا آن دو شکل را
که بدیشان نقطه رسیده است برهم زنند ضرب کنند ونتیجه را در ظاهر و
باطن رمل طلب کنند هر جا که بود ضمیر در آن شکل یا در آن خانه بود اگر
نتیجه در وی بود سوال از غایب بود نوع دیگر در بیان ضمیر از اقوال مختلفه و
بدانکه از زمان دانیال پیغمبر علیه السلم یوما هذا هر حکیمی بنوعی ضمیر گفته اند و
هر یکی در زمانه خود یگانه عصر بوده اند ولیکن درین روزگار قول رمالی را
بیشتر اعتبار کردن جهت آنکه اکثر احوال او از نقاط برد که بعناصر اربعه منسوبست

ودرین باب

ودرین باب تقویمی نوشته که دیده بشر مثل آن ندیده وبنده نیز بران شرحی
نوشته ام وچادر عصمت از سر آن مخدره در کشیده وروی پوش بلا او ال
مهوش نموده وآن چنان است که شانزده شکل را هشت بار آورده که هر دو
شکل را یکمزاج داده وطالب ومطلوب یکدیگر ساخته چون شکل طالع شود
وطالب او آن شکل باشد که مزاج او دارد ودر هر خانه که یابد ضمیر آن شکل
باشد یا در آن خانه

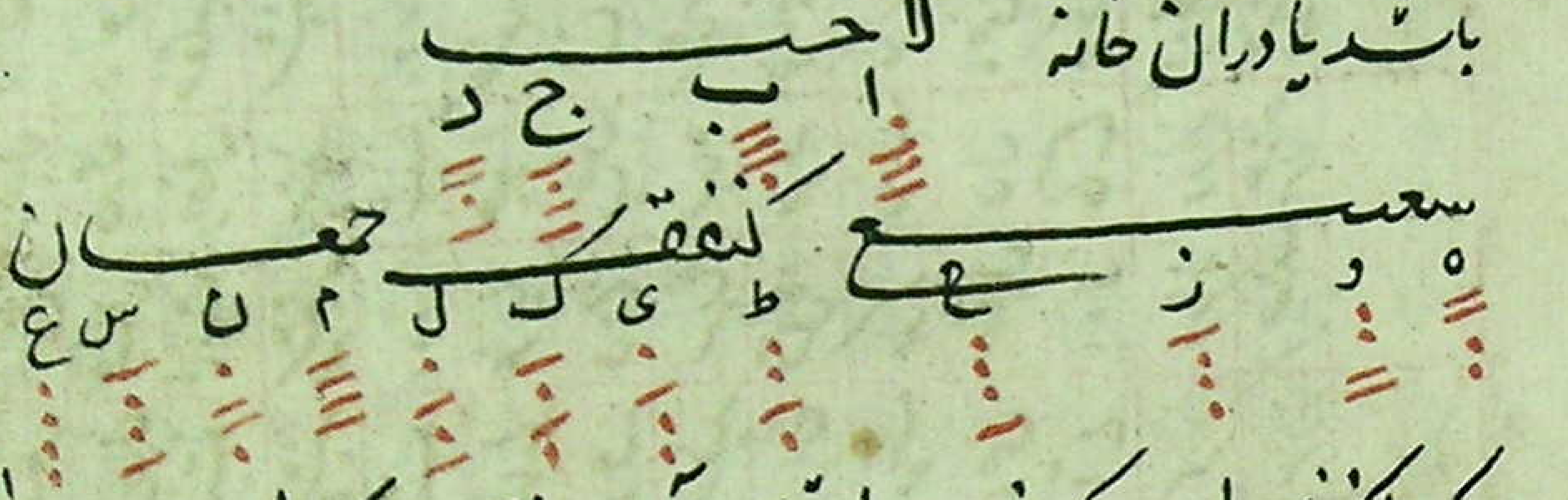

دیگر بدانکه نار را روح گویند وباد را عقل وآب را نفس وخاک را جسم پس اول را
روح اول گویند تا هفتم که آتش نقی است او را روح هفتم گویند وباد اول را
عقل اول گویند وباد دوم را عقل دوم وهمچنین تا هفتم باد هفتم را عقل هفتم
گویند وآب اول را نفس اول وآب دوم را نفس دوم وخاک اول را جسم اول و
خاک دوم را جسم دوم تا هفتم که عتبه داخل است جسم هفتم است واین چهار
هفت مجموع طالب ومطلوب یکدیگر گویند که هم در ضمیر گفتن صادقند
وناموافق سعد ونحس اند والله اعلم بالصواب

سعد نحس

الاشکال	۰۱۱۱	۱۰۱۰	۰۱۰۱	۱۱۱۱	۰۰۱۰	۰۱۱۰	۱۱۱۰	۱۰۱۱	۱۱۰۱	۰۰۱۱	۱۱۰۰	۰۰۰۱	۰۱۰۰	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۰۰۰۰
نحس سعد	سعد	سعد	نحس	ممتزج	نحس	نحس	نحس	نحس	سعد	سعد	سعد	نحس	نحس	سعد	ممتزج	سعد
کواکب	مشتری	شمس	رأس	عطارد	زهره	زحل	زحل	مریخ	قمر	المشتری	مشتری	ذنب	مریخ	زهره	عطارد	قمر
بروج	قوس	اسد	دلو	سنبله	میزان	دلو	جدی	حمل	سرطان	[illegible]	حوت	جدی	عقرب	ثور	جوزا	سرطان
داخل خارج	خارج	داخل	خارج	ثابت	منقلب	منقلب	داخل	ثابت	ثابت	خارج	داخل	خارج	منقلب	داخل	ثابت	منقلب
ایام	پنجشنبه	یکشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	جمعه	سه‌شنبه	شنبه	سه‌شنبه	دوشنبه	یکشنبه	پنجشنبه	شنبه	سه‌شنبه	جمعه	چهارشنبه	دوشنبه
روز و شب	روز	شب	روز	روز و شب	روز	روز	شب	روز	شب	روز	شب	روز	شب	شب	روز و شب	شب
جهات	شرقی	جنوبی	شرقی	جنوبی	غربی	جنوبی	جنوبی	غربی	شمالی	شرقی	شمالی	شرقی	شمالی	غربی	غربی	شمالی
حروف	اف	ظ	ل ع	[illegible]	ط ز	ن	ب ص	و ج	د و	د ت	ه ش	ح خ	ی ص	ز ث	س	ع
لون	سفید زرد	زرد	سرخ [illegible]	کبود	سبز رنگ	سیاه سرخ	سیاه	سرخ	سفید	سرخ زرد	سفید زرد	سیاه	سرخ رنگ	گندم گون	کبود شکل	سفید
مقام	مواضع	کوشکه	راه گذر	بازار	مزبله	خرابه	مزبله	قتلگاه	ایوان	کوشک	بوستان	مزبله	قتلگاه	بوستان	بازار	شاه راه
مذکر و مؤنث	مذکر	مذکر	مذکر	خنثی	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	ارد	مؤنث	خنثی	مؤنث
حال و غیره	حال	سغله	ماضی	حال	مستقبل	ماضی	حال	مستقبل	ماضی	حال	مستقبل	ماضی	حال	مستقبل	ماضی	حال
عناصر	ناری	خاکی	ناری	خاکی	بادی	خاکی	خاکی	بادی	آبی	ناری	آبی	ناری	آبی	بادی	بادی	آبی
شکل	گرد	مربع	سارت	مجوف	دراز	گرد مجوف	دراز	دراز	گرد	گرد	گرد	دراز	گرد	مربع	مربع مجوف	دراز
طبع	گرم تر	گرم تر	گرم خشک	ممتزج	گرم خشک	سرد خشک	سرد خشک	گرم خشک	سرد تر	گرم خشک	سرد تر	سرد خشک	سرد تر	سرد تر	گرم تر	سرد تر

الاشکال	۰۱۱۱	۱۰۱۰	۰۱۰۱	۱۱۱۱	۰۰۱۰	۰۱۱۰	۱۱۱۰	۱۰۱۱	۱۱۰۱	۰۰۱۱	۱۱۰۰	۰۰۰۱	۰۱۰۰	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۰۰۰۰
زوج فرد	فردان	زوجان	زوجان	زوجان	فردان	زوجان	فردان	فردان	فردان	زوجان	زوجان	فردان	فردان	فردان	زوجان	زوجان
شرف	در ٤	در ١	در ٦	در ٦	در ٢	در ٥	در ٧	در ١٠	در ٢	در ١	در ٤	در ٩	در ١٠	در ٢	در ٦	در ٢
هبوط	در ٢	در ٧	در ١٢	در ١٢	در ٦	در ١	در ١	در ٤	در ٩	در ٧	در ١٠	در ٢	در ٤	در ٦	در ١٢	در ٨
اوج	در ٧	در ٤	در ٩	در ١	در ٢	در ٩	در ٦	در ٩	در ٤	در ١٢	در ٧	در ٩	در ٥	در ٣	در ٨	در ١٤
حضیض	در ١	در ١٠	در ٣	در ٢	در ٩	در ٣	در ٢	در ١١	در ٤	در ١٠	در ١	در ٣	در ١١	در ٩	در ٢	در ٤
قدر و قیمت	قیمتی	قیمتی	قیمت [illegible]	قیمت [illegible]	قیمتی	جنس	جنس	جنس	قیمتی	قیمتی	قیمتی	جنس	قیمت بزرگ	قیمتی	میانه	میانه
طعم	شیرین	[illegible]	ترش	تلخ طعم	شیرین	[illegible]	[illegible]	ترش	شیرین ترش	شیرین	شیرین طعم	تلخ و شور	تلخ و شور	شیرین	[illegible]	بامزه
بلاد	شیراز	روم	تبریز	عمان	[illegible]	زبید	حبشی	ری	[illegible]	[illegible]	بصره	عمان	موصل	بغداد	مرو	مکه
منازل	[illegible]	جبهه	شرطین بطین	عوا سماک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فرح	١١	٩	٦	١	٥	١٢	١٢	٦	٢	١١	٧	٤	٤	٥	٢	٢
قوت	٩	٥	٨	١٦	٧	١١	١٢	٧	٤	١٢	٥	٧	٨	٣	٣	٤
کبت	١٢	٤	٩	١٠	١١	١٢	١	٢	٣	٥	٥	٦	٢	٤	٨	٢
خطر	٣	١٠	١	٣	٢	٨	١١	٣	١٠	١٤	١٤	١٠	١	٥	١٠	١٤
خوف	٢	١١	٢	١٢	١	٥	٦	١	١٠	٥	٥	١	١٠	٧	١	٥
انیسیابی	[illegible]	١٠	١٢	٧	١١	٢	١٢	١٢	٢	٦	٦	١١	٧	١٠	١٠	٥

	ضمیر از سفر یا از عمل یا از پیوند بکسی بود		سوال از زنی یا از قبض یا از نفس کسی بود
	ضمیر از چیزی که از دست رفته باشد		سوال از شغل عمل یا از پیوند یا از عاقبت بود
	ضمیر از مال یا از بیماری یا از پیوند بکسی		سوال از گریخته یا از غایب یا از عاقبت بود
	ضمیر از دوستی یا از پیوند بکسی بود		سوال از گریخته یا از غایب یا از مال یا از عاقبت بود
	ضمیر از چیزی که از دست رفته باشد		سوال از عاقبت سفر یا از رنجوری بود
			سوال از سفر یا از غایب یا از دوستی بکسی بود
	ضمیر از پیوند یا از بیماری یا از عاقبت		سوال از محبوب یا از فرزند یا از پیوند
	ضمیر از فرزند یا از مال یا از تهمت		سوال از سفر یا از نکاح یا از عاقبت بود
	ضمیر از تهمت یا از مال یا از پیوند		سوال از دعوی یا از بیماری یا از امید بکسی بود
	ضمیر از بیمار یا از عمل یا از سفر بود		سوال از بیمار یا از دعوی یا از سفر بود
	ضمیر از سفر یا از پیوند یا از رنجور		سوال یا از کم شده یا از بیمار یا از گریخته بود
	ضمیر از نکاح یا از موضع عمل بود		سوال از دشمن یا از غایب یا از تهمت
	ضمیر از نکاح یا از شریک یا از عمل		سوال از غایب یا از تهمت یا از خوف بود
	ضمیر از خصومت یا در سفر یا از گم شده		سوال از عمل یا از پیوند بکسی بود
	ضمیر از پیوستن یا از سفر دور بود		سوال از امید یا از عمل یا از پادشاه یا از محبوب بود
	ضمیر از سفر یا از پادشاه یا چیز گم شده		سوال از سفر یا از غایب یا در دوستی بکسی بود

رمل		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	در ۱	کانی	زرد	علم	جوان	ناطق	سر	خون صفرا	محلول	عرض	عله	طالع	۷	۱	
	در ۴	معدنی جنوبی	نقره	امرا	جوان	ناطق	زنب پکردن	سودا	مربوط	بیارد	ماه	قبض داخل	۶	۶	۶
	در ۵	کانی نباتی	آهن	درد	جوان	غزه	گوش	حاضر	محلول	ببرد	سال	قبض خارج	۶	۴	۴
	در ۹	کانی نباتی	صفر	پنجم	میانه	ناطق	دست سینه	سودا	مربوط	توقف اکثر	ماه	جماعت	۱	۱	۴
	در ۸	کانی جنوبی	تو تو	مرکب	کودک	ناطق	معده پهلو	سودا صفرا	مربوط	بر دارد	ماه	فرح	۵	۷	۵
	در ۲	معدنی	آهن	دو جوان	موی	ناطق	ناف شکم	آهن سودا	مربوط	بر دارد	روز	عقله	۶	۵	
	در ۹	جنوبی	ارزیز	دونقانی	پسر	غزه	چپ پهلو	پهلو درد	مربوط	اورد	ساعت	انکیس	۷	۴	۷
	در ۹	کانی	آهن	وقفا	جوان	ناطق	حفیه	دعوی	مربوط	برد	ساعت	حمره	۷	۲	۴
	در ۸	کانی	لؤلؤ	زیاد	جوان	غزه	زانو	بلغم	مربوط	اورد	ساعت	بیاض	۷	۳	۱
	در ۸	کانی	زر	ملوک	میانه	ناطق	ساق	صفرا	محلول	برد	ماه	نقره داخل	۶	۳	۸
	در ۸	معدنی	نقره	علم	میانه	ناطق	کفل	بلغم	مربوط	آورد	روز	نقره خارج	۹	۷	۶
	در ۱۴	کانی	آهن	زرد	برنا	ناطق	قدم	صفرا خون	محلول	برد	روز	حل عقده	۵	۶	۲۰
	در ۷	کانی	آهن	آهنگر	جوان	ناطق	ذکر	بلغم	مربوط	بر دارد	ساعت	نفع الحد	۵	۷	۴
	در ۶	معدنی	زرینه	عابد	جوان	ناطق	گردن	سودا	مربوط	برد	سال	حاجت عتبه	۵	۹	۵
	در ۴	کانی	زرینه	ظالم	میانه	ناطق	گوش	بلغم خون	مربوط	بر دارد	سال	اجتماع	۲	۵	۳۰

در ۵ | معدنی | امرود | والی حرب | جوان ناطق سینه سودا محلول بردارد سال طریق ۴ ۱۰ ۴

سبق

	ضمیر از نفس یا از پادشاه		سوال از عمل یا از نفیس یا از مال
	ضمیر از مال غایب یا از عمل یا از پیوند		سوال از توقع مال یا از رسیدن نیکی بود
	ضمیر از مال یا از پادشاه یا از پیوند بود		سوال از مال یا از غایب یا از بیمار یا از پوستین
	ضمیر از نکار یا از بیمار یا از عمل باشد		سوال از روزی یا مال یا از بیماری یا از پوستین
	ضمیر از چیزی از دست رفته بود یا از پوستین		سوال از گم شده یا در ضایع شده یا در بیماری
	ضمیر از مال غایب یا از عمل یا از گریخته		سوال از پوستین یا از تلف شده
	ضمیر از عاقبت خود یا از پادشاه		سوال از سفر یا از مال یا از زنی یا گریخته
	ضمیر از فرزند یا محبوب یا از املی بود		سوال از سفر یا از مال غایب بود
	ضمیر از زن یا از فرزند یا از غایب		سوال از پادشاه از پیوند یا از سفر
	ضمیر از سفر یا از چیزی از دست رفته		سوال از سفر یا از پادشاه یا از دوستان
	ضمیر از حیوان یا از غایب بود		سوال از دزد یا از پیوند یا از توقع
	ضمیر از سفر یا از پوستین یا از زنی بود		سوال از دزد برده یا از وصلت یا کاری
	ضمیر از غایب یا از حیوان یا از آن		سوال از مال یا از وصلت بزنی بود
	ضمیر از پادشاه یا از مال یا از تهمت		سوال از غایب یا از دوستی یا از زن
	ضمیر از پادشاه یا از مال یا از تهمت		سوال از غایب یا از دوستی یا از زن
	ضمیر از توقع یا الکاری یا پادشاه		سوال از بکوچ یا از پوستین بزنی بود

	ضمیر از نفس یا از غایب یا از توقع یا از بزرگان		ضمیر از مال یا از پیوند نیکی یا از محبوبان
	ضمیر از مال یا از وصال یا از عاقبت کار		ضمیر از دست رفته یا از عمل یا از پیوند نیکس
	ضمیر از تلف شده یا از غایب یا از دولت		ضمیر از مال یا در توقع جمال کس منشا یها
	ضمیر از مال یا از دولت یا از غایب		ضمیر از پیوند کس یا از دوستی یا از مال
	ضمیر از فرزند یا از دوستان و محبوبان		ضمیر از سفر یا از توقع نیکس یا از مقام
	ضمیر از پوستین یا از بیمار یا از جهت ملوک		ضمیر از سفر یا از مال یا از نکاح و شرکت
	ضمیر از نکاح یا از غایب یا از خصومت		ضمیر از گم شده یا از دزد برده یا نکاح یا شرکت
	ضمیر از مال یا از بیمار یا غایب یا در خصومت		ضمیر از دزد یا از تهمت یا از خوف
	ضمیر از سفر یا علم یا از محل یا از دزد		ضمیر از مال یا از پیوند نیکی یا از گریخته
	ضمیر از سفر یا از کار پادشاه یا از رنجور		ضمیر از نکاح یا از دزد برده یا از مال غایب
	ضمیر از عاقبت درد دل یا از مال پادشاه		ضمیر از عمل پادشاه یا از مال یا از پیوند
	ضمیر از غایب یا از دشمن یا رسند بدولت		ضمیر از بیمار یا از پیوند یا از مال پادشاه
	ضمیر از پیوند یا از غایب یا از بیمار یا از تهمت حول		ضمیر از پیوند یا از مال یا از شریکت نیکبی
	ضمیر از پیوند نیکی یا از دوستان بود		ضمیر از بیمار یا از نکاح یا از شریکت نیکبی
	ضمیر از بیمار یا از غایب یا از پیوند نیکس بود		ضمیر از سفر یا از غایب یا از توقع نیکبی
	ضمیر از سفر یا از عاقبت کار نکاح یا از پیوند		ضمیر از سفر یا از بیمار یا از توقع مال بود

چون تمامی استخراج احوال ضمیر آنکه گفته شد اینجا مکرر نمی کردانند اما امتزاج اشکال چنین است [figures] [figures] واگر لحیان در اول بود عتبه داخل را باید دید که کجاست و در کدام خانه است ضمیر از آنجاست و امتزاج ایشان بحساب نقط وطرح ایشان ۸۸ است و از امتزاج عنصری خوانند مثلا آتش لحیان بعدد است و نقاط عتبه داخل نه از نه چون طرح کنند یک بماند پس هر دو یکمزاج داشته باشند وحمره نقطه باد دارد وعدد او دو است وعدد طریق ده است چون طرح کنند دو ماند پس حمره وطریق همزاج باشند نوع دیگر امتزاج اشکال که استادان گفته اند وآن بغایت خوبست وآن چنان باشد که نقاط و شکل را باهم جمع کنند ده عدد شود بدین مثال [figures] [figures] واین نوع را ضمیر نمی مانند وامتزاج عنصر خوانند ومیزان این عمل چنان است که هر دو شکل را که باهم یکمزاج دهند ونتیجه طریق شود وهم مزاج یکدیگرند واین بسی عجیب وغریب است ومردم ازین غافلند ونوع دیگر شکل اول را در هفتم ضرب کنند ونتیجه را ببینند که در کدام خانه از آن ضمیر گویند واگر نتیجه در رمل نبود از نفس همان شکل ضمیر گویند باید که کف حل یا بر غایب یا بر عاقبت

[figures]	ضمیر از سفر یا از غایب یا از بیماری	[figures]	سوال از نفسی یا از پیوند بکسی یا از بیماری
[figures]	ضمیر از عمل یا از غایب یا از توقع بود	[figures]	سوال از غایب یا از نکاح یا از کاری بود
[figures]	ضمیر از توقع یا از سفر یا از توقع بود	[figures]	سوال از مال پادشاه یا از پیوند بکسی
[figures]	ضمیر از سفر یا از غایب یا از تفرق	[figures]	سوال از پادشاه یا از غایب یا از سفر
[figures]	ضمیر از خوف یا از چیزی تلف شده	[figures]	ضمیر از چه گفته یا از سفر یا از تلف شده گم شده
[figures]	ضمیر از غایب یا از کسی غایب	[figures]	ضمیر از دوست یا از نکاح یا از پیوند غایب
[figures]	ضمیر از محبوب یا از توقع یا از پیوند	[figures]	سوال از عاقبت یا از نکاح یا از کار
[figures]	ضمیر از سفر یا از توقع یا از پیوند	[figures]	سوال از گریخته یا از بیماری یا از تنگی کاری
[figures]	ضمیر از تهمت یا از مال یا از گم شده	[figures]	سوال از فرزند یا از محبوب یا از حاجت
[figures]	ضمیر از نکاح یا از شریک یا از غایب	[figures]	سوال از خصومت یا از خوف خطر
[figures]	ضمیر از بیماری یا از نکاح یا از کار بود	[figures]	سوال از سفر یا از نکاح یا از عمل یا از غایب
[figures]	ضمیر از مال غایب یا از بیماری بود	[figures]	سوال از محبوب یا از بیمار یا از سفر
[figures]	ضمیر از پادشاه یا از عمل یا از وصال	[figures]	سوال از سفر یا از توقع مال یا از پیوند
[figures]	ضمیر از پیوند بکسی یا از بیماری یا از خصومت	[figures]	سوال از سفر یا از چیزی که از دست رفته باشد
[figures]	ضمیر از گریخته یا از خوف وخصومت	[figures]	سوال از دوستی یا از سفر یا از غایب
[figures]	ضمیر از سفر یا از گریخته یا از سحر بود	[figures]	سوال از بیماری یا از سفر یا از غایب

احوال باید کرد نوع دیگر بقول ابن عباس که از امهات شکلی بیرون آورد وازبنات شکل
دیگر از متولدات شکل دیگر واز شواهد اربعه شکل دیگر ازین چهار شکل دو شکل وازان
دو شکل یکی استخراج این نوع آنست که از زوجان زوج واز فردان فرد واز نتیجه آن
حکم گویند ودر وقت کتابت این رمل اتفاق افتاد بعد از ضرب نتیجه آن را در رمل یافتیم
گفتیم سوال از غایب است که بطلب مال رفته است سایل گفت بلی معلوم شد
که این نوع نکوست وخطا کم کند ودرین باب بعد از تجربه بسیار نوشته شد

باب دربیان احوالات در شانزده خانه فصل اول دربیان احوالی که
مشترکست میان وضعی ودایره بدانکه احوال رمل از نگاه داشتن اصل علم دارد
وقاعده او آنست که سوال از هر خانه که باشد نگاه کنند اگر دران خانه شکل سعد
باشد حکم کند بر سعادت آن خانه واگر نحس باشد حکم بر شقاوت آن خانه
کند اگر پرسند که احوال میان ما واو چون خواهد بود ونظر بهفتم کند اگر سعد
بود نیکو بود واگر نحس بود بد باشد اگر داخل وثابت بود روزگاری بیک
قرار بماند واگر خارج ومنقلب طلاق باین یعنی قطعی واز منقلب طلاق رجعی
سعد باختیار ونحس باضطرار وجفا باب دوم را در هفتم ضرب کند و
حاصل آن را در دهم ضرب کند وازان گوید باب دیگر دوم را در هشتم ضرب کند وحاصل را

در دهم ضرب کند وازان گوید وابن خوبست واگر سوال از معامله باشد دوم را
در پنجم ضرب کند وازان حکم کند اگر سوال کند که مرا مال بچه سبب بدست آید از
تکرار دوم گوید اگر از معادن گوید دوم را در هشتم ضرب کند وازان گوید اگر پرسند
که مرا فرزندی شود یا نه پنجم را در هشتم ضرب کند ونتیجه اگر داخل یا عقله یا حمره
باشد والا باقی نه اگر پرسند که مرا غلام فروخته شود یا نه نظر بخانه دوم کند
اگر خارج است فروخته شود وسعد باشانی ونحس بدشواری واگر داخل بود
فروخته نشود واگر منقلب بود فروخته شود واما باز گردانند زیرا که داخل
دلیل دخل است وخارج دلیل خرج ومنقلب دلیل داد وستد وثابت در
توقف ماند واحوال جمیع کارها برین قیاس کند اگر پرسند که نکاح
وعقد خواهد شد یا نه نظر بخانه نهم باید کرد خانه علم وخطیب است اگر شکل
خارج بود خطبه خوانده شود وکار برآید واگر داخل وثابت باشد در توقف
افتد اگر پنجم وهفتم شکل نحس باشد در میانه شر وشور وخصومت واقع شود
وبغیر از خطبه هر احوال که باشد از خیر وشر ونفع وضرر پنجم گوید ولیکن بتجربه معلوم
شده است که اول رمل رمل تا هفتم هر جا که شکل خارج باشد بر صورت آن
شکل مانع باشد سعد بدوستی ونحس بدشمنی وعدد مانع را از تکرار آن شکل خارج

دانند و حکم کنند اگر خواهی که بدانی محبت از کدام جانب است در اول و هفتم نظر
کنند اگر شکل هر دو سعد باشد هر دو یکدیگر را دوست دارند و اگر هر دو نحس باشد هر دو
یکدیگر را دشمن دانند و در دشمن نحس پر قوت تر باشد و در دوستی همچنین و
اگر یکی سعد باشد و یکی دیگر نحس آنکه سعد است دوست است و آنکه نحس است
دشمن است و فایده دوستی دشمنی از عناصر معلوم توان کرد مثلا باید که در
طالع و هفتم نظر کنند در هر یک که چه عنصر است از آنجا حکم کنند بر چگونگی احوال
ایشان و آنچنان است که آتش و آب با هم دوستی ندارند و ناسازی از
جانب آب بود زیرا که آب غالبست بر آتش و آتش پر فعل است و متکبر و بزرگ
منش و ستیکر بود و مغلوب باد و خاک با هم دوستی ندارند دشمنی از جانب
باد اظهر است و او غالبست بر خاک و خاک متحمل و بارکش است و اگر چیزی دارد
در دل دارد و هیچ ندارد و با هم دشمن باشند و غیر اینها هم با هم دوست باشند و ساز
کار اما سعد و نحس دلیل بر خوبی و دوستی بود و نحس بر دشمنی در بیان غایب و
احکام دوازده خانه بقول خواجه نصیر طوسی بدانکه احوال غایب و شرکت و دزد
و کدخدای و مانند اینها را از خانه هفتم باید دیدن اگر شکل هفتم سعد باشد
لسعد نکرند و شواهد موافق باشند احوال غایب و خوش و سلامت و سعادت باشد و اگر

در دوم شکل

در دوم شکل داخل صادق باشد و تکرار در هشتم در نکذشته باشد شکل هفتم
در امهات تکرار کرده باشد غایب زود بیاید اگر سایل گوید که غایب تا
چند روز بیاید باید دیدن که شکل در عدد هست یا نه اگر باشد از آنجا گویند
و اگر تکرار کرده در مستقبل فزاید و در ماضی بود بکاهد اما بحکمت سخن گوید و نه
بحکومت و حکم حکمت اینست که اول از عدد صغیر گوید یعنی از روز مزاج و
اگر روز مزاج نیز تکرار کرده باشد مثل اگر در اول آمده در سیم یا
در دهم یا در پانزدهم باید گفت با سایل که غایب در روز یکشنبه دلیل
است که بیاید یا خبری بیاید و اگر نه در شش روز مقصود حاصل شود اگر از
بگذرد از پنجاه و پنج روز و اگر ازین بگذرد در چهار ماه دیگر البته از احوال غایب
خبر دار گردی و هیچ شکل در عدد مزاج نشد نظر بر کنند در کجاست از عدد
اصل آن سخن گوید اگر آن نیز نباشد از شکل خانه هفتم و تکرار او گوید اگر پرسند
که غایب چگونه کسی است هر شکل که در خانه هفتم باشد بر صورت و صفت
آن شکل باشد اگر پرسند که در چه کار است در اول باید دیدن که چه شکل است
و به کدام کوکب منسوب است از فعل و عمل آن شکل گوید مثلا بود بکارهای جزو
علمها بیکو مشغول باشد و اگر بود بخریدن و فروختن مشغول بود و اگر بود

بود بطالب فسق وفجور مشغول بود و باقی اشکالها بدین منوال بود اکر پرسند که غایب

زنده است یا مرده اکر این شکلها 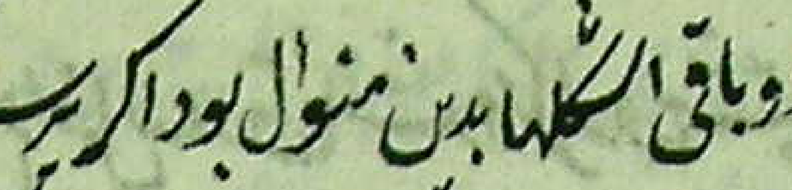 در طالع غایب

باشد تکرار در خانهاء سعد کرده باشد غایب زنده و سلامت وخوشحال

باشد واکر این شکلها بود غایب بی شک وفات

کرده باشد و آمدن از جدول عدد کویند **باب** در احکام دوازده خانه و

بدانکه خواجه پیغمبر دوازده خانه را   اوراد ابا استاد   بنا شد واو

اینست البیت اول اکر در خانه اول شکل خارج آید سایل را نیت نقل وحرکت

باشد واکر داخل آید سوال از تحصیل چیزیست که از پیش سایل دور است واکر ثابت

است او متحیر باشد واکر منقلب باشد متردد بود سعد دلیل نیکی و تندرستی

ونحس برعکس وماضی این خانه دوازدهم ومستقبل دوم واکر خواهند که حکم

بر عوارض بدن کنند از شکل ناقص توان کرد و شکل ناقص آنست که در میزان

رمل پاید طریقش آنست که نظر کنند تا چه شکل ناقص در کدام آمده است حکم کنند

بر جراحت از چه سبب رسیده است نظر کنند تا آن شکل در کجا مکرر شده است

از آنجا کویند واکر سوال از ثابت عهد کنند از اول وچهارم شکلی بیرون آورد از آن کویند و آنرا

داخل وخارج وسعد ونحس واکر سوال از ابتداء کاری باشد باز اول وچهارم وچهاردهم

شکلی بیرون آورد از آن کوید از سعد ونحس و داخل وخارج **البیت الثانی ۲**

نظر کند بر خانه سیم اکر شکل سعد وداخل باشد دلیل است بر راحت و

پایداری ونیکوی هرچه بدین خانه تعلق دارد وخارج دلیل حرکت برادران

وخواهران واقربای نزدیک باشد سعد باختیار نحس باضطرار وبی اختیار

وثابت دلیل تجرد منقلب دلیل تفرقه وتردد از اول وسیم شکلی بیرون

آورد واز آن حکم کند بر لحت   از اقربا وماضی از دوم ومستقبل

از چهاردهم **البیت ثالث ۳** سوال از نقل وحرکت نزدیک بود از سیم

کوید سعد خارج با سانی وباصلاح وباختیار وداخل سعد بدشواری ولی

صلاح وباقی نکرده باشد احتراز اولی باشد **البیت الرابع ۴** اکر سوال

از پدر وملک وعاقبت باشد ودرین خانه شکل سعد دلالت کند بر

سعادت واکر نحس باشد بعکس وثابت به نیکوی هرچه بابن خانه

تعلق دارد ومنقلب بر انقلاب وماضی از سیم ومستقبل از پنجم

اکر در پنجم ونهم تکرار کند پدر دوست باشد وفرزند اکر در دهم ودوازدهم

تکرار کنند دشمنیت باشد وما بقی خانها نه دوست ونه دشمن بوند

اکر سوال از عاقبت کار خود کنند از اول وچهارم شکلی بیرون آورد واز

چهارم و چهارده هم شکلی از هر دو شکل که آن دلیل باشد از سعادت و
نحوست از تکرار آن شکل صلاح و فساد معلوم گردد چنانکه اگر در خانهای
راحت بود تکرار راحت بود و اگر در خانهای رنج و خوف بوده باشد از دشمن
مضرت رسد البیت الخامس ۵ اگر فرزند سوال کنند ازین خانه از سعادت
و نحوست حکم کند اگر سوال از خبر باشد اگر تکرار شکل پنجم در خانهای سعد تکرار
کند خبرهای خوش باشد و اگر در خانهای نحس تکرار کند خبرهای ناخوش و
داخل سعد خبر راست بود و خارج نحس خبر اراجیف اگر سوال کنند که حمل
فرزند شود یا نه اگر در شکل سعد داخل یا منقلب سعد باشد شود و اگر نه
نی اگر پرسند چند فرزند شود از تکرار پنجم گوید اگر سوال از معشوقان باشد
حاصل از پنجم برآمدن امید از نشان الام کر از اول و پنجم بیرون آید و
در دوستی و در دشمنی از تکرار پنجم گوید البیت السادس ۶ اگر سوال از
رنجور باشد و درین خانه شکل خارج باشد از رنج بیرون آید سعد برودی
و آسان و نحس بر بدی و داخل رنج زیاده شود و ثابت در توقف افتد و منقلب
از رنج بیرون آید و باز رنجور شود سعد باسانی و نحس بدشواری و از
پنجم ماضی بیمار و چهارم عاقبت عمر دراز و از هشتم بمرد یا نه و از دهم چه سود

دارد

دارد آنچه از اول و چهارم بیرون آید صلاح و فساد باید گفت اگر سوال
از بنده خریده باشد داخل و ثابت سعد نیکو باشد و خارج نحس و منقلب نحس
بد بود اگر سوال از سرپوشیدن بود داخل ماند و خارج نه [illegible] دلیل خوف
بود باقی میانه باشد البیت السابع ۷ اگر سوال از زن و پیوند بود در
خانه داخل و ثابت سعد نیکو باشد و باقی نه و اگر سوال کنند زن پیر است
یا جوان شکلهای زحل پیر و زهره و مریخ جوان و دیگر کواکب میانه سال
بود البیت الثامن ۸ اگر در خانه شکل خارج افتد دلیل بیرون از خوف
بود و مال غایب و میراث برسد و داخل دلیل خوف و میراث برسد
ثابت توقف افتد و منقلب متردد سعد باسانی نحس بدشواری
اگر خواهد بداند که کدام کس خونست از اول و هشتم شکلی بیرون آورد اگر
بستاره خان علوی نسبت دارد در پیری و الا بعکس اگر سوال از مال غایب
باشد و یا قرض بخواهم بدهد یا نه از اول و هشتم شکلی بیرون آورد اگر
داخل بود و چهارم داخل یا منقلب سعد قرض بدهد و الا نه البیت التاسع ۹
اگر شکل خارج یا منقلب سعد درین خانه بود سفر رفته شود و نیکو بود
و داخل ثابت در توقف افتد با سایلی بر خود دشواری چند و راه ایسیم

وموضع از هفتم باز گشتن از تکرار نهم وواقع شدن سفر از سیم ونهم اگر سوال
کنند که غایب زود آید یا دیر نظر کند در سیم ونهم وشکلهای که از دوازده زاید
باشد از اغلب داخل حکم آمدن واز خارج وثابت در توقف افتد
البیت العاشر ۱۰ اگر سوال از شغل وعمل کند ودرین ۴ اول ودوم بیرون آورد
۲۲ شکل داخل باشد یا یا دلیل رفعت باشد وثابتات درین خانه نحس
اند ومنقلبات سعد وباان شکل از دوم ودهم بیرون آید داخل اگر بود عمل
ومال ونعمت بود واگر سوال کند که مرا کدام کار بهتر است از صناعت از شکل
دهم طلب کند واز ان گوید ودوستی ودشمنی بزرگان یا کار نواز تکرار دهم در
سیم وپنجم ونهم گوید وبصاحب رمل اگر تکرار کند دوستی بود والا نه اگر حال مادر
پرسند سعد درین خانه دلیل است بر سعادت ونحس دلیل بود بر نحوست
وی ودوستی ودشمنی از تکرار دهم گوید البیت الحادی عشر اگر درین خانه
شکل سعد داخل بود دلیل بر سعادت ونیکوی حال دوستان وبرآمدن حاجتها
وامیدها وتوقف برآید وخارج برعکس این بود ومنقلب دلیل تردد حال
دوستان باشد وامید بعضی برآید شکل سعد دلالت بر سعادت ونحس
بر نحوست واز اول وازین خانه شکل بیرون آورد وحکم کند بر دوستی از سعد

بر سعادت واز نحس بر شقاوت البیت الثانی عشر ۱۲ حال دشمنان از نیکی
وبدی رسانیدن مضرت اگر شکل دوازدهم در وتد تکرار کند دشمن بزرگ
بود ودر مایل وتد معروف ودر زایل وتد مجهول وتد او ۴ و۵ و۱۰ ومایل
۳ و۵ و۴ و۱۱ وزایل الوتد ۳ و۶ و۹ و۱۲ واگر از چهار پای بزرگ بود
ودوازدهم شکل داخل بود افزونی وخارج نقصانی بود وثابت همچنین بماند
ونحس بدشواری باب در بیان دزد ودزدیها بدان اسعدک الله
اشکال نحس تعلق دارد به بدکاران وبداصلان وفاسقان وکذابان ودزدان
وعیاران علی الخصوص که خاص اند به بندکان چون رملی کشند
جهت دزد ودزد برده صورت ورنگ وهیات دزد از شکل داخل هفتم
باید گفت هرچه باشد ودخل وخرج او را از هشتم یعنی اگر شکل داخل است و
ثابت بود هیچ خرج نکرده باشد واگر خارج بود بتمامی خرج کرده باشد واگر از
عدد منقلب بود بعضی را خرج کرده باشد واگر از عدد بسیاری پرسند از تکرار
هفتم باید گفت مثلا اگر شکل هفتم دو جایگاه تکرار کرده باشد دزد دو کس بوده
باشد زود با مال هر دو بدست آیند واگر هفتم وهشتم هر دو را در امهات تکرار
کرده باشند واگر هفتم تنها تکرار کند دزد بدست آید ولیکن مال حاصل نشود اما اگر شکل

مطلوب اول در رمل بود دلیل یافتن مال بود ولی توقف بدست آید اگر پرسند
که دزد در شهر است یا بیرون شهر شکل دهم را باید دید و شکل چهارم را نیز که داخل
و ثابت بود در شهر باشد و اگر خارج بود بیرون رفته باشد و جهات را هم از
شکل دهم باید گفت و اگر افعال و فاش او پرسند باز از شکل دهم باید دیدن که
چه شکل است و چه منسوب است چنانکه در جدول منسوبات ذکر کرده شد باید
گفت اگر در خانه دزد پرسند که کدام طرف است از شکل سیم باید گفت اگر از
خانه دزد پرسند که چگونه است از شکل یازدهم گویند رنگ و وده و قیمت و درست
و کهنه هر چه باشد اگر پرسند که دزد از کدام جانب آمده است اگر شکل نحس در سیم
باشد از در در آمده باشد و اگر شکل نحس در پنجم باشد از پس خانه صوره زده
باشد اگر در دهم باشد از بام فرود آمده باشد و اگر سوال از یافت و نایافت
بود اگر شکل هفتم و هشتم در اول رمل تکرار کرده باشد مال حاصل شود و اگر تکرار
در نقیف دوم باشد در توقف افتد اگر از بیگانه و خویش پرسند از تکرار
شکل هفتم باید گفت و این از شکل دایره معلوم توان کرد چنانکه اگر شکل از دایره
بیرون اید بود در خانه نیز بود که یازدهم است دزد سایل بود و اگر در چهارم
تکرار کند گویند همان عمل میکند که صاحب ضمیر میکند و اگر در پنجم بود گویند که دزد فرزند

او بود

او بود و اگر شکل دایره یا شکل هفتم و یا و یا و یا و یا و یا و یا و یا
و یا باشد دزد معروف و مشهور باشد اگر یکی از این اشکال در هفتم بود و زایل
تکرار کرده باشد دزد مختفی باشد اصل پدرش معروف بود ولیکن دزد مجهول شده
باشد و اگر از این بیرون نیاید شکل دایره را با هفتم ضرب کند آنچه حاصل شود سخن
از نتیجه آن دو شکل گویند و اگر از شکل اوتاد که چهارم و هفتم و دهم است در هفتم بود
و نتیجه شکل اوتاد بود دزد معروف بود و اگر شکل مایل بود متواطی بود و اگر زایل بود
دزد مرد مجهول بود اما شکل دایره اینست و این را نقاط افلاک نیز گویند چهار
شکل از دور رمل حاصل کنند و ابتدا از پانزدهم برین مثال از نقطه خاک برین
موجب ١٠ و ١٣ و ٩ و شکل بیرون آورند و از نقاط شکل امهات شکلی دیگر و
از نقاط آتش بنات و از نقاط خاک اشکال ٣ ١٢ و نقاط آتشی پانزدهم
شکلی دیگر و از این چهار دو و از دو یکی و این یک را دایره افلاک خوانند و اگر جماعتی
که بر ایشان گمانی باشد حاضر کنند و از دایره رمل شکلی بیرون آورند اگر آن شکل
در رمل موجود باشد دزد حاضر بود و بجهت دفینه نیز چنین عمل است و صفت
و رنگ دزد از همین شکل توان گفت و انواع جهات دزد را از این شکل توان
گفت بحسب تکرار باب در بیان بیمار و غادمان بدانکه بیمار را و

که در رمل تکرار کند نیک باشد جهت آنکه صفت مذکور

است در ششم صفت کفتن و صفت مرده واین اشکالها باشد

صورت پاک شود واکر در طالع یا در ششم یا در پانزدهم تکرار کند رنجور را خوف عظیم

بود واکر جهت بیمار رمل کشند وان رمل دلیل سفر بود بد باشد بیمار را و کودک را

یا در طالع در ششم سعد خارج باشد و در دهم نیز سعد باشد بعلاج مشغول باید

بود که امید صحت است واکر خواهی که از برای بیمار حکم مطلق کنی از آن رمل که کشند

شکل اول و ششم و هشتم و دوازدهم را امهات سازد و در رمل تمام کن و در

ششم و هشتم و دهم و دوازدهم نظر کن اکر شکل داخل و ثابت بود نحس باشد

بیمار را خوف و خطر تمام بود واکر درین خانها سعد باشد صحت یابد و یا

بباید باز کشت کردد و در حوز عناصر طالع علاج باید کردن هرچه آید باید کفت

اکر خواهی که احوال برده یا خادم معلوم کنی از خانه ششم باید دیدن اکر شکل

سعد داخل باشد احوال نیکو بود و نکو نکاه دارد اکر نحس خارج و یا منقلب بود

خادم از دور باید کرد واکر نه خود دور خواهد بود بدانکه احوال کم شده و کریخته و حیوان

ریزه و حذره و حشم این مجموع باصلاح و فساد و خیر و شر و دخل و خرج از ششم باید کفت

باب در بیان آنکه از دو کار کدام کند یا ازین دو کدام بهتر است یا ازین دو مقام

کدام خوب

127

کدام خوب است در نیت هر کاری جدا رمل کشند در شکلهای پانزدهم یا

دهم ضرب کند هر آنکه نتیجه بهتر باشد او را بهتر شناسد واکر نتیجه در هر دو نیک باشد

هر دو نیک است اختیار سایل راست اما در هر کدام که سعد بیشتر باشد حکم کند

واکر نتیجه هیچ کدام نیک نبود ترک اولا باشد ولیکن اکر حکم براند که شکل خانه

دهم حال است و چهارم مستقبل هر کدام سعد باشد آن بهتر باشد واکر نحس خارج

ترک اول سعد باختیار نحس باضطرار و باقی سؤالات بدین منوال جواب

کوید **باب** در بیان استخراج جنی و غیره بدانکه استخراج جنی را حکما این

علم بانواع کفته اند و هر کسی مشقی کرفته اند و آنچه بدین بنده رسیده است بعضی را

یاد کرده میشود جنی جزیر کویند که او را در دست یا در کیسه پنهان دارند برای امتحان

و درین علم چهار مسئله میان علما مشکل است اول ضمیر دانستن دوم جنی کفتن

وسیم اسم و چهارم دفینه بیرون آوردن هر کس که از عهده این چهار بیرون آید

او را ماهر درین علم توان کفت واین حاصل نتوان کرد مکر بریاضت و نکاه داشتن

از آن ازو منهاهی و بعضی که شرایط بجای آورده سخن درست ادا کنند حاسدان

از کمال حسد کویند که تسخیر جن کرده واین را تصور نمی کنند که کسی تسخیر جن کرده باشد

برمل چه احتیاج دارد بلکه موافق علم از تجربه حکما سخن میکویند اکثر جنیها شب

بریاضت

نموده میشود که موافق افتد اول درین معنی آنست که نظر کنی در دست یا در کیسه
چیزی هست یا نه روا بود که بهرزه امتحان کنند بنگرد در چهارم و طالع و هفتم اگر خانها
شکل خارج باشد در دست چیزی نباشد و اگر داخل بود چیزی باشد و بنگرد در
شکل اول و پانزدهم و شانزدهم که چیزی ازین اشکال بیرون نیست و اگر شکلی
ازین اشکال غلبه کند یا در خانه خود آنرا با شکل اول ضرب کند و نتیجه به بیند که چیست
وازوی حکم کند بر چیزی و صفت وی بگوید و این طریق ملک الحکما انکیس مصر است
نوع دیگر از قول حکمای دیگر بگیرد نقاط آتش از جمله خانها تا پانزدهم جمع کند آنچه
حاصل شود دوازده دوازده طرح کند آنچه باقی بماند برین خانها قسمت کند آنجا که منتهی
شود به بیند که در خانه کدام شکلست و آن شکل از حروف تهجی کدام حرف دارد حرف را
بحساب جمل بگیرد و دوازده دوازده طرح کند آنچه باقی ماند جهات و ضمیر و چیزی و هستی
و نیستی بگوید این هم تعلق بدان شکل دارد که برج ثانی بدو منتهی شده است
نوع دیگر استخراج چیزی بگیرد افراد جمیع خانها تا پانزدهم جمع کند آنچه حاصل شود به بیند
که چند عدد است و آن عدد را حروف ابجد کدام حرفهاست و آن حرف بکدام شکل
تعلق دارد و آن شکل در رمل در کدام خانه است از آن خانه کیفیت بیان باید کرد و اگر
آن شکل در آن رمل نباشد عدد اصل او را باید گرفت و دوازده دوازده طرح کند آنجا که

منتهی شود

که منتهی شود چنین باید گفت و باقی احوال از آنجا باید گفت نوع دیگر برای استخراج
خبایا و آن چنانست که اول را در پنجم ضرب کند و نتیجه را به بیند که نشان ا
لامرا است در همه حاجتها بکار آید و حکم بر وست اگر شکل لحیان آید چیزی باشد
نرم و سفید که اندک بزردی زند قیمتی و از طعم شیرین نشانی داشته باشد
و قیمت میانه بی طعم و اگر طعم داشته باشد قابض بود ولیکن مجوف باشد
یا سوراخ یا نقش داشته باشد و باقی اشکال دیگر از جدول منسوبات باید
داند نوع دیگر جماعتی در معرب چیزی را از غلبه نقط گویند و این نوع اشرف
انواع است و اصل تمام دارد هر نقطه که غالب باشد اگر بادی حیوانی باشد
و اگر آبی نباتی و اگر خاکی معدنی اگر دو عدد مانند یکدیگر باشند طرح باید
کرد آنجا که منتهی شود از آن شکل باید گفت مثلا آتش و بادی هر دو هشت
نقطه باشند در خانه هشتم نگاه باید کرد هر شکلی از آن باید گفت مثلا اگر شکل
اجتماع بود چنین شکل حیوانی بود و برین قیاس باقی را معلوم توان کرد بدانکه
معرفت خبایا به دوازده گواه معلوم شود یعنی از خانه اول تا دوازدهم هر شکلی
ازین خانها گواه باشند اول گواهی دهد بر طبیعت چیزی یعنی از نرمی و درشتی دوم
بر رنگ او سیم بر شکل او چهارم بر حرکت دوازدهم و هشتم بر جوهر چیزی یعنی کانی

یا حیوانی یا نباتی اگر متفق باشند والا چهارم را بر چهارم ضرب کنند آنچه بیرون
آید حکم کنند که جنس چه جوهر است پنجم گواهی دهد بر قیمت او ششم بر فعل جنس که مردم را
بچه کار آید هفتم بر چگونگی که چه نوع است و کم و بیش بر تکرار هفتم و اگر هشتم را در
چهارم ضرب کنند حاجت به تکرار نباشد هشتم از ترکیب و مزه گواهی دهد بر
فعل نهم بر طبع یعنی چه طبع دارد دهم بر تمامی شدن برو یازدهم بر مکانی که
انجا ساکن شده است اما چهار خانه دیگر که گواه است بر آن دوازده خانه
براستی و کجی و صحت وف د **باب** در طبیعت اشکالات بدانکه
طبیعت این اشکال نرم این اشکال سوده
این اشکال درشت این اشکال زرد و سفید
این اشکال سبز رنگ این اشکال زرد مطلق این
اشکال کبود این اشکال سیاه مطلق این اشکال سرخ مطلق
این اشکال قیمتی این اشکال بی قیمت
این اشکال اندک قیمت این اشکال شیرین این
اشکال شیرین تلخ مزه این اشکال ترش قابض این اشکال
شور تلخ این اشکال نه تلخ و نه شیرین و بی طعم این اشکال منسوبات را

آنچه

آنچه نوشته شد با جدول احتیاج نباشد تمت الرساله بعون الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

باب اول در صفت لحیان و منسوبات او لحیان شکل خانه اول است و خانه
اول دلیل است بر تن و جان سایلی و برج او قوس است و کوکب او مشتری و او
مذکر است و سعد اکبر است و آتشی و معدنی و مشرقی و از انسان دلیل کند بر سادات
و قضات و علما و ایمه دین و کسانی که کثر اللحیه باشد و از روزها روز پنجشنبه و از مکانها
دلیل بود بر مدارس و مساجد و خانقاه و جایهای لطیف و شکل او اینست
باب دوم در صفت قبض الداخل و منسوبات او قبض الداخل شکل خانه دوم
است و خانه دوم خانه مال و دخل باشد و لسان الامر و قدوم غایب است
و برج او اسد و کوکبش آفتاب و مونث و خاکی و کانی و جنوبی باشد و
معاش دار الضرب و بازار و از انسان دلیل بود بر مردم میانه و گندم گون
و تجار و از روزها روز یکشنبه و شکل او اینست **باب** سیم در صفت قبض الخارج
و منسوبات او قبض الخارج شکل خانه سیم است و خانه سیم دلیل بود بر نقل و حرکت
نزدیک خویش و اقربا و برادران و خواهران و خوابی که در روز بیند و آتشی و معدنی
و مشرقی باشد و نحس اکبر است و برج او دلو و کوکبش زاسی دلیل بود بر منزله

و سنگستان و جایها که کنده و از انسان دلیل بود بر مردم زشت و مکروه
لقا و میانه بالا و عربده کر و بی نماز و هرزه و هرزه گوی و مذکر است و روزش سه
شنبه و شکل او اینست: باب چهارم در صفت جماعت و منسوبات
او و جماعت شکل خانه چهارم است و خانه چهارم دلیل کند بر مقام و ملک
و اسباب و گنج دفین و عمر مادر و پدر و عاقبت باشد و خاکی و اسباب و گنج
کانی و جنوبی باشد و مقامش جایهای گشاده و منقش و رنگ برنگ
ممتزج است و روزش چهارشنبه و رنگش گندم گون و از انسان دلیل کند
بر مردم میانه بالا و فیلسوف و حکیم و منجم و پردان و پر صناعت و برجش سنبله
و کوکبش عطارد باشد و شکل او اینست: باب پنجم در صفت کوسج و منسوبات
او کوسج شکل خانه پنجم است و خانه پنجم دلیلست بر فرزند و هدیه و معشوق
و خط و چیز خوردن و آشامیدن و تردد و شطرنج باختن و اسب تاختن و
شراب خوردن و طرب و شادی کردن و برج او ثور و کوکبش زهره بود مغربی
و بادی باشد و روزش جمعه و مقامش جایهای عیش و طرب و جوانی و
از انسان دلیل بود بر مردم سرخ و سفید خوش آواز و لطیف و بلند بالا و
میان باریک و خوش خوی و شکل او اینست: باب ششم در صفت

عقله و منسوبات او عقله شکل خانه ششم است و خانه ششم دلیل بود بر غم و
اندیشه و رنج و سحر و چیزهای که بزیر زمین پوشیده بود و بنده و چهارپای و
حیوانی که از سوراخ بدر آید مثل مار و موش و غیره و خاکی و کانی باشد
و برجش دلو و کوکبش زحل بود و او نحس اکبر است و جنوبی و روزش شنبه و مقامش
جایهای تاریک و سوراخها و از انسان دلیل بود بر مردم کوتاه بالا و خبیث
و بدفعل و بی نماز و پر عیب و هرزه گوی و شکل او اینست: باب
هفتم در صفت انکیس و منسوبات او و انکیس شکل خانه هفتم است و خانه هفتم
دلیل بود بر زنان و ضدان و غایبان و شریکان و دزدان و برج او دلو است
و کوکبش زحل و روزش شنبه و کانی و خاکی و جنوبی بود و مقامش جایگاه تیره
و سیاه و دلگیر و از انسان دلیل بود بر مردم میانه بالا و سیاه چرده و
دزد و بدفعل و هرزه سخن و بر پای وی عیبی یا زخمی باشد و شکل او اینست
باب هشتم در صفت حمره و منسوبات او حمره شکل خانه هشتم است و خانه
هشتم دلیل بود بر خوف و خطر و بیم و ترس و بیت المال پدر و میراث و حرک
و برج او حمل است و کوکب او مریخ و روزش سه شنبه جنوبی و مغربی و مقامش
سوراخ خانها که چوال بسیار رود و از انسان دلیل بود بر مردم میانه بالا و کریه

چشم و عیار و خونی زیر و جلاد و عاک و بد فعل و خوب رساننده و شکل او
اینست باب نهم در صفت بیاض و منسوبات او بیاض شکل خانه نهم است
و خانه نهم خانه علم و دین و خواب و سفر دور باشد و برج او سرطان و کوکبش
قمر شمالی و آبی و نباتی بود و روزش دوشنبه و مقامش دریاها باشد و آب
روان و از انسان دلیل بود بر مردم جولاه و کاریزکن و ماهی گیر و اصل و مردم
سفید پوست و میانه بالا و خوش خلق و سیاه چشم و شکل او اینست
باب دهم در صفت نصرة الخارج و منسوبات او و نصرة الخارج شکل خانه
دهم است و خانه دهم دلیلست بر شغل و عمل و پادشاه و مادر و برج او اسد
و کوکبش آفتاب بود ناری و معدنی بود و روزش یکشنبه و مقامش قصرهای
عالی و جایهای پادشاهان و از انسان دلیل بود بر مردم بزرگ و سرخ و
میش چشم و شکل او اینست باب یازدهم در صفت نصرة الداخل و منسوبات
او و نصرة الداخل شکل خانه یازدهم است و دلیل بود بر امیدها و دوستان و
برج او حوت است و کوکبش مشتری و شمالی و آبی و نباتی بود و روزش پنجشنبه
و مقامش که جایها که آب روان باشد و باغها و بستانها و از انسان دلیل
بود بر مردمان شریف سرخ و سفید و بلند بالا و خوش خوی و شکل او اینست

باب

باب دوازدهم در صفت عتبه خارج و منسوبات او و عتبه خارج شکل
خانه دوازدهم است و دلیل بود بر دشمن و چهارپای بزرگ و بند و زندان
و غم و اندوه و کم شده و برج او جوزا بود و کوکبش ذنب و روزش شنبه
و مشرقی و ناری و معدنی بود و مقامش جایهای خراب و گورستانها
و منارهای خراب از انسان دلیل بود بر مردم پرعیب و لاغر و دراز بالا
و سیاه چرده و بهرزه گوی و بر سر او زخم یا عیبی بود و شکل او اینست
باب سیزدهم در صفت عتبه داخل و منسوبات او و عتبه داخل شکل
خانه سیزدهم است و برج او میزان و کوکبش زهره و هوائی و سعد اصغر باشد
و روزش جمعه و بادی و جنوبی بود و مقامش قصرهای عالی و جایهای بلند
و از انسان دلیل بود بر مردم اهل طرب و بلند بالا و میان باریک و خوب
صورت و سیاه چشم و خوش خلق و خوب روی و طرب دوست و شکل او اینست
باب چهاردهم در صفت نقی الخد و شکل خانهای چهاردهم است دلیل بود
بر طالب و هرچه طالب ضمیر باشد و برج او عقرب است و کوکبش مریخ و روزش سه شنبه
و شمالی و نباتی و آبی بود و مقامش جایهای که آب روان بود و بستان و بیشه و از
انسان دلیل بود بر مردم اندک سال و سرخ رنگ و میش چشم و باریک میان و کشیده

بالا و ساده روی و شکل او اینست باب پانزدهم در صفت اجتماع و منسوبات
او اجتماع شکل خانهٔ پانزدهم است و خانهٔ پانزدهم خانهٔ قاضی و حاکم رمل است و برج او جوزا
و کوکبش عطارد و روزش شنبه و جوانی و مغربی و مقامش جاهای گشاده و جاهای
منقش و از انسان دلیل بود بر مردم میانه بالا و خوش خلق و دانا و حفاظ و پرهیزکار
و مهندس و رمال و منجم و طبیب و اهل قلم و شکل او اینست باب شانزدهم
در صفت طریق و منسوبات او طریق شکل خانهٔ شانزدهم است و خانهٔ عاقبت
العاقبت و آبی و شمالی بود و برج او سرطان و کوکبش قمر بود و روزش دوشنبه
و از انسان دلیل بود بر مردم گشاده بالا و سرخ و سفید مثل ملاحان و پیکان و رسولان
و جاسوسان و کسانی که پیوسته در سفر باشند و شکل او اینست و شکلهای
که در خانهٔ پانزدهم است که قاضی رمل است ننشیند اینست
ایشان در پانزدهم واقع شوند البته رمل غلط باشد فصل در
کیفیت ثبوت بدانکه احکام رمل از خانهٔ اولست تا دوازدهم و خانهٔ سیزدهم و
چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم را خانهای زواید گویند اما احکام رمل ازین
چهار خانه درست توان کرد فصل در بیان عدد و اعداد بدانکه اعداد
رمل بغایت نیکوست کسی که داند اما اعداد بسیار نوع است و آنچه از

وی حکم

وی حکم توان کرد اعداد اصل برابرست و ایشان از چهاردهم گویند یعنی نظر کنند
در خانهٔ چهاردهم تا چه شکل آمده است از آنجا حکم کند و بغایت خوبست مثال
اینکه نموده میشود ۸ روز این ۶ روز ۴ روز ۷ روز ۱۳
روز ۱۰ روز این ۸ روز این ۹ روز این ۷ روز ۱۲ روز
۲۰ روز این ۱۶ روز ۱۲ روز این ۱۱ روز ۱۳ روز و ۱۴
روز نیز گفته اند یکروز فصل در بیان زوج و دخول و ثبوت و انقلاب بدانکه
هر شکلی که اول او فرد است و آخر او زوج است آتشیست و آتش دلیل صعود
و خروج است بشرط آنکه زوج باشد و هر شکلی که اول وی زوج است و آخرش فرد
خاکی بود دلیل تسکین است پس داخل بود و داخل دلیل آمدن باشد و هر شکل
که اول وی فرد بود و آخر نیز فرد بود که نقطهٔ خاکی دارد و داخل نبود پس منقلب
باشد نه آورد و نه برد و هر شکل که اول وی و آخر وی زوج باشد چون
جمعت هیچ طبیعت او را نسبت نتوان کرد پس ثابت نام نهاده اند و
دلیل ثبوت است و اشکال داخل و خارج و ثابت و منقلب بدین نشان
نموده میشود بقول جمیع استادان فاضل اشکال خارج اشکال داخل
اشکال ثابت اشکال منقلب فصل در بیان طبایع و جهات استادان

۳۰ روز

احمد

رمل میگویند که اشکال را تقسیم کرده شده است بعضی ناری و بعضی بادی و بعضی
آبی و بعضی خاکی و بعضی مشرقی و بعضی مغربی و بعضی جنوبی و بعضی شمالی و اشکال آتشی است
که نموده میشود اشکال آتشی این هر چهار دلالت بر جانب مشرق
کنند اشکال بادی این هر چهار دلالت بر جانب مغرب کنند اشکال
آبی این هر چهار دلالت بر جانب شمال میکنند اشکال خاکی
این هر چهار دلالت بر جانب جنوب میکنند بدین مناسبت تقسیم اشکال
شانزدهم و این وقتی بکار آید که از جهات سوال کنند یا از موضع که جا بیست

فصل در بیان اوتاد و مایل و ساقط و ناظران اوتاد ۱ و ۴ و ۷ و ۱۰ مایل
۲ و ۵ و ۸ و ۱۱ ساقط عن الوتد ۳ و ۶ و ۹ و ۱۲ و ناظران رمل چهار اند ۱۳
و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ از بهر آن ناظر گویند که حکم از ایشان توان کرد و طریق حکم الحاق آن است
که نظر کنند در خانهای مذکور و در سوال سایل اگر سایل را سوال از دخول بود آنجا تنها
گواه باشد حکم کند مطلق مراد بر آید و آن آنگاه بود که درین چهار خانه که گواه اند هم
داخل آیند و اگر سوال از خروج باشد این خانها که یاد کرده شد شکلهای خارج باشد
و حکم مطلق کند که این کار کرده شود و اگر شکلهای منقلب بود بر آید یا از دست برود و
ثابت در توقف ماند در سعد باختیار در نحس باضطرار فصل در بیان خبایا و آنچه برد است

گیرند

گیرند خانه اول دلالت کند بر طبیعت خفیه و نرمی و درشتی و خانه دوم بر لون خفیه و
خانه سیم بر شکل خفیه و خانها دیگر بر موضع خفیه و بر موش و خانه پنجم بدانکه از وی
چه توان ساخت و خانه ششم بدانکه از چه چیز ترکیب یافته و خانه هفتم بدانکه
یا جوهر خفیه آنچه جنس است و خانه هشتم شرکت و چهارم بگوهر خفیه و خانه نهم
بر چگونگی آن چیز و خانه دهم بر طبع آن چیز و خانه یازدهم بر آنچه که بدان تمام شود
و خانه دوازدهم خفیه رسیده باشد نوع دیگر بر قول استاد عبد الصمد رومی
بدانکه استخراج چیز معتبر تر از اول مثلثات بیست دیگر پنج از هم است اما
در بیرون آوردن خفیه دو چیز اصل است و آن دلیل بدلول است و دلالت اشکال
خانه شانزدهم آنست که در مایل ذکر کردیم اما بدلول خانه نفس خبر است و
هر شکلها که باشد و هر خانه بر چیز گواه است و چون خواهند که از چهارم و هشتم و
دوازدهم که کیفیت خفیه بیرون آرند نظر کنند در خانها که بدلول اند که کدام خانه
است و شکل بر چه چیز گواه است دلیل بود بر جنس و جوهر از آن حدیث که خطا
نبود نوع دیگر اول را با پنجم ضرب کند و از آن بگوید و دیگر چهارم در ششم ضرب کند
و از آن بگوید احسن در بیان جوهر چیزی که با شکال منسوب است بدین مناسبت
اشکال معدنی و کانی و حیوانی و نباتی بود فصل در بیان

رنگ اشکال شانزدهگانه وکیفیت برین
طریق نموده میشود بر قول استادان وحکما واتفاق دانندگان این علم آن
سفید وزرد قبض الداخل زرد وقبض الخارج اغر جماعت بنفش
فرح بابسم عقله سیاه وسرخ وانکیس سیاه حمره سرخ
سفید وسبز نصرة الخارج زرد مطلق نصرة الداخل سرخ وزرد وعتبه خارج
اغر نقی الخد ازرق عتبه داخل سفید اجتماع بنفش طریق سبز فصل دربیان
طعم خانه شانزدهم شیرین تلخ شور چرب وشیرین ترش وتیز
ترش تلخ شیرین تیز وگنده تیز تر شیرین وچرب امزنده باشد
فصل دربیان ودانستن آن اول دران موضع که کمان می برد رمل
بزنند ونظر کنند در شکل خانه چهارم وششم این دو شکل را با یکدیگر ضرب کنند
اگر ازین دو شکل داخل حاصل شود هست واگر خارج حاصل شود نه واگر ثابت
سعد بود هست واگر نحس بود نه واگر منقلب بود برده اند وبعضی مانده وچون
معلوم شد که هست آن موضع را بچهار قسمت کند وچهار خط درمیان آن
موضع بکشد ونیکو احتیاط کند وچون رمل تمام کشد
نظر کند در خانه چهارم تا چه شکل آمده است وبکدام خانه ونواحی تعلق دارد وازین

چهار رکن

چهار رکن به هر طرف که تعلق داشته باشد آنجا طلبد وباز نظر کند در خانه سیم
که گواه است بر دست چپ دفین وشکل خانه پنجم گواه است بر دست راست
دفین وخانه دهم گواه است بر قبله چون یک نوبه این عمل کرد باز آنجا که
طرح بدو رسد بچهار قسمت کند وهمین عمل کند که گفته شد هر دفین وقوف
یابد اشکال شرقی اشکال غربی اشکال جنوبی
واشکال شمالی واین شکل دلیل دفینه است واگر بشکل آتش پیوسته
باشد در سقف خانه بود وچیزی حیوانی یا دفین بود واگر بشکل آبی پیوسته باشد
دفین نزدیک آب بود در موضع معین واگر بشکل خاک پیوسته باشد جوید
معین که در خاک بود واگر بشکل سعد پیوسته باشد البته بیابد واگر بشکل نحس
نیابد ونیکو احتیاط کند تا بمراد رسد فصل دربیان غالب ومغلوب
چنین گوید شیخ ابو عبد الله رومی که اگر خواهی که تا حال دو خصم را بدانی
که نصرت وظفر کرا خواهد بود چون رمل تمام کردی بر بیمی بخصمی ده یعنی شکل
خانه اول ودوم وسیم وچهارم ونهم ودهم وسیزدهم این خانهای سایل
باشد وشکل خانه پنجم وششم وهفتم وهشتم ویازدهم ودوازدهم وچهاردهم
بمسئول دهد وبعده دران جانب که اشکال قسمت کرده شده است نظر کند

دران ربع که اشکال بقوت بود ظفر و نصرت او را بود و اگر شکل مشتری یا عطارد در
قاضی رمل بنشیند میان خصمان صلح شود و اگر شکل حمره غلبه کند جنگ و خصومت کنند

تمت الرساله والله اعلم بالصواب

هرگاه یکی از متعلق ل و را گریخته یا بی این شکل را نوشته در مقام کهی بوده در میان دو سنگ باید نهاد
که البته باز بجای خود آید و در میان نام شکل نام او را نوشته بگذارد

ظهر پنجشنبه — عصر یکشنبه — شب یکشنبه
صبح چهارشنبه — ظهر جمعه — مغرب شب
عشا و چهارشنبه — صبح سه‌شنبه
مغرب دوشنبه — هم
صبح یکشنبه — مغرب پنجشنبه
لیل شب — عصر شنبه
صبح جمعه — صبح چهارشنبه

صبح صادق
نماز شام
بر آمدن آفتاب
میان دو نماز
هنوز چاشت
خفتن
میان نماز
میان دو نماز
نماز شام
بر آمدن آفتاب
صبح صادق
آخر تاریکی شب
اول شب
میان دو نماز
صبح کاذب
صبح کاذب
نیم شب

[illegible]

—

نقطهٔ رمل را تمام بدان — عدد ابیغلن ازان — بنگر تا چه ماند آخر کار
باز از انجا نه کن ایثار — هر کجا ان عدد شود تمام — شکل آن خانه را شناس نام
عدد خانه بایدت لیکن — تا شود روشن این بتو یک — عدد شش شکل اول است یکی
اندرین قول نیست بی شکی — ثانیش سه و سه وشش ای بخرد — رابعش ده بود بروی عدد
جمله خانها بدین منوال — باشد ای خواجه حمیده خصال — پس ازان خانه را بت
بشمار ای یگانه بخرد — انچه باشد تمام دار نگاه — فوق را بر فزای و تحت بکاه
این ز اعداد خانه باید کاست — تا بر افروز بر تو گفتم راست — انچه حاصل
شود ازین اعمال — حکم سایل بود علی اجمال — بهر حفظ ات اسانی
جدولش ثبت رفت تا دانی — جدول دران طرف است

عدد

دایرهٔ برزوج

۱	۲	۳	٤	٥	٦	٧	٨
۲	۳	٤	٥	٦	٧	٨	٩
٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١
٧	٨	٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤
١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨
١٦	١٧	١٨	١٩	٢	٢١	٢٢	٢٣
٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩
٢٩	٣٠	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦
٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤
٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢	٥٣
٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١	٦٢	٦٣
٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١	٧٢	٧٣	٧٤
٧٩	٨٠	٨١	٨٢	٨٣	٨٤	٨٥	٨٦
٩٢	٩٣	٩٤	٩٥	٩٦	٩٧	٩٨	٩٩
١٦	١٠٧	١٠٨	١٠٩	١١٠	١١١	١١٢	١١٣
١٢١	١٢٢	١٢٣	١٢٤	١٢٥	١٢٦	١٢٧	١٢٨

ش

٩	١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦
١٠	١١	١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧
١٢	١٣	١٤	١٥	١٦	١٧	١٨	١٩
١٥	١٦	١٧	١٨	١٩	٢٠	٢١	٢٢
١٩	٢٠	٢١	٢٢	٢٣	٢٤	٢٥	٢٦
٢٤	٢٥	٢٦	٢٧	٢٨	٢٩	٣٠	٣١
٣	٣١	٣٢	٣٣	٣٤	٣٥	٣٦	٣٧
٣٧	٣٨	٣٩	٤٠	٤١	٤٢	٤٣	٤٤
٤٥	٤٦	٤٧	٤٨	٤٩	٥٠	٥١	٥٢
٥٤	٥٥	٥٦	٥٧	٥٨	٥٩	٦٠	٦١
٦٤	٦٥	٦٦	٦٧	٦٨	٦٩	٧٠	٧١
٧٥	٧٦	٧٧	٧٨	٧٩	٨٠	٨١	٨٢
٨٧	٨٨	٨٩	٩٠	٩١	٩٢	٩٣	٩٤
١٠٠	١٠١	١٠٢	١٠٣	١٠٤	١٠٥	١٠٦	١٠٧
١١٤	١١٥	١١٦	١١٧	١١٨	١١٩	١٢	١٢١
١٢٩	١٣٠	١٣١	١٣٢	١٣٣	١٣٤	١٣٥	١٣٦

دایره اقلیدی

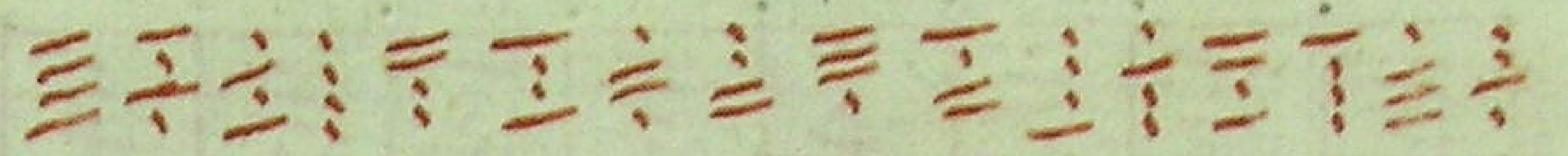

گر کسی عمر خویش پرسد باز اندرین نکته است غز مجاز نقطهٔ زوج

و فرد و رمل بدان طرح کن بر سوت کفتم همان هرکجا آن عدد گرفت قرار

شکل او را بسوی جدول آر تمام مطرحه را آنچه هست بگیر طرح کن نه نهشی

توپی تا خوب باز بر هم فزای بادی آن یازده یازده بیفکن ازان طرح الی

و خاکی ای دلکش ده و چهارست بیفکن ده و شش انچه ماند بجا نها قسمت

میکن از راه دانش و حکمت حرف آن شکل و آن و خانه بدان تا کنی حرف

اسم حاصل از آن چون زدی رمل خانها بنظام بنهادی بروی تخته تمام

بنگر سوی خانه میزان تا چه از شکلها نشست دران عدد عنصرش بگیر درست

زان بیفکن تو پنجه بتخت آنچه باقی بماند از تقسیم رخ ان باشدت زر یا سیم

نار نه باد یازده بحساب چارده باد و شانزده بر آب گر نداری تو این

سخن مجمل مشکل رمل گرد و هم حل شود در موازی شکل بیت به بین

تا عدد چیست اندر آن یقین ان عدد عمر او بود بدرست لیکن این شرط از

بدان به تخت هست او تا و سال و سایل ماه زیل از بهر روز دار نگاه

چون بدانستی این سخن بنظام حکم سال و ماه هفته همان

تمت

فصل که بمعدنیات تعلق دارد اینست آتش اول آتش ۲
زر و طلا نقره

آتش ۳ آتش ۴ آتش ۵ آتش ۶
مس زیبق و هر [illegible] کوگرد آتش لعل و سنگهای نفیس سنگ و طلق و آبگینه

آتش ۷ آب و هوا بدستور نباتات
مجموع بود بجا طرز [illegible]

آب اول برنج و کمود و انقال اینها باقی بدستور و حدید و [illegible]

و قدح صیقل و از خاک ۲ قصرهای پادشاهان و عمارت عالی خاک ۳
و مجموع از خاک اول تا به و ۳ و ۴ بدین دستور تا که بدستور عمارات

فالنامهٔ پیغمبران

الف	تا این کار چه وکدخدائی سازوار باشد یا نه
ب	تا ازین کار مهتری وسرداری وازین شغل وکار نفع باشد یا نه
ت	تا این مسافر واینده زود بیاید وملحق شود ونه بخت برسد یا نه
ث	تا ازین سودا نفع یابد یا نه
ج	تا ازین حاجت که در دل نیت کرده برآید وشود یا نه
ح	تا ازین کار راه خوف وخطر دور شود یا نه
خ	تا برین دشمن ظفر وفتح یابد ومغلوب شود یا نه
د	تا ازین غایب خبر سلامتی برسد ویا خود بسلامت آید یا نه
ذ	تا این کس علم بیاموزد وعالم شود یا نه
ر	تا ازین سفر منفعت وفواید باشد یا نه
ز	تا این فرزند مبارک قدم ونیکو نهاد بود یا نه
س	تا این کار کردن که میخواهم مبارک ونیکو سازوار باشد یا نه
ش	تا این بیمار صحت یابد وتندرستی باشد یا نه
ص	تا ازین چاکری استقامت وفایده باشد یا نه
ض	تا ازین پادشاه داد وعدل وانصاف باشد یا نه
ط	تا این شوهر با این زن ویا این زن با این شوهر موافق مبارک بود یا نه
ظ	تا این ملک وولایت وقلعهٔ حصار بدست مرا آید یا نه
ع	تا این وام وقرض دوخته کرده وخلاص شود یا نه
غ	تا ازین زراعت نفع وفایده باشد ومبارک بود یا نه
ف	تا میان این دو قوم وهردو فریق سازواری ومبارک بود یا نه
ق	تا این بندی از بند بخانه وازین قید خلاص یابد یا نه
ك	تا ازین شرکت وشریکی مبارک ونفع بود یا نه
ل	تا این شهر واین ده واین حصار مبارک خواهد بود یا نه
م	تا ازین کس این وفا وموافقت وسازواری بود یا نه
ن	تا ازین جمع کردن منافع وسودمند خواهد بود یا نه
ه	تا این حامله سبک بار نهد وبزودی خلاص شود یا نه
و	تا این دوستی دوام قایم وموافقت خواهد بود یا نه
لا	تا این زن حمل کرد وباردار گردد یا نه
ي	تا ازین گم شده خبر باز آید وکس خبر رساند یا نه

[illegible]

[illegible]

فالنامهٔ پیغمبران

آدم پیغامبر جمع چهل و پنج باقی پنج ۵	ادریس پیغامبر جمع دویست و هشتاد و پنج و باقی ۳	نوح پیغامبر جمع شصت و چهار باقی ۸	هود پیغمبر جمع پانزده باقی ۷	صالح پیغمبر صد و بیست و نه باقی ۱
ابراهیم پیغمبر جمع دویست و پنجاه و نه باقی ۳	اسحاق پیغمبر جمع صد و هشتاد باقی ۲	اسمعیل پیغمبر جمع دویست و دوازده باقی ۴	لوط پیغمبر جمع چهل و پنج باقی ۵	یعقوب پیغمبر جمع صد و هشتاد و هشت باقی ۴
یوسف پیغمبر جمع صد و پنجاه و شش باقی ۴	ایوب پیغمبر جمع نوزده باقی ۳	خضر پیغمبر جمع هزار و هشصد باقی ۷	داود پیغمبر جمع شانزده باقی ۸	سلیمان پیغمبر صد و نود و یک باقی ۷
دانیال پیغمبر جمع نود و شش باقی ۸	عزیز پیغمبر جمع نود و چهار باقی ۶	الیاس پیغمبر جمع صد و دو باقی ۶	موسی پیغمبر جمع صد و شانزده باقی ۴	هارون پیغمبر جمع دویست و شصت باقی ۶
شمعون پیغمبر جمع چهار صد و شصت و شش باقی ۲	شیث پیغمبر جمع سه صد و ده باقی ۶	یونس پیغمبر جمع یکصد و بیست و شش باقی ۶	ثابت پیغمبر جمع سه صد و سه باقی ۷	محمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
زکریا پیغمبر جمع سه صد و سی و یک باقی ۳	عیسی پیغمبر جمع صد و پنجاه باقی ۶	ذوالکفل پیغمبر جمع هشصد و شصت باقی ۲	جرجیس پیغمبر جمع دویست و هشتاد و شش باقی ۴	جمع نود و دو باقی ۴

الف سعد

۱	۲	۳	۴
این کار خیر و این که خدا بغایت مبارک و سازوار بود و شما را بسیار روزی گردد محبت و دوستی عجب شود	این گم شده بزود بیاید اگر برده یا چهارپایه یا کالا یا زر هم باز یابد و بیت آید و از دزد برود	این زن حمل کرد و در مدت شایسته بزاید شود بمراد دل برسد بلکه فرزند نرینه حاصل گردد بکرم الله تعالی	این زن حامله سبک بار نهد و بزودی خلاص شود و نیکی بیند و ترس نکند و آخر خیر شود بکرم الله تعالی
این شهر و این ده و این حصار مبارک و با خیر خواهد بود و نیکیها بیند و بمراد رسی و خوشحال روی دهد	این کس با تو وفا کند و هیچ بیوفائی و خیانه نبیند و شادی و راحت یابد و هم خوب شود بکرم خدا	ازین بیع منفعت بسیار باشد و نفع بسیار یابد و خوشی و راحت بیند از کرم الله تعالی	این دوستی قایم و دایم بود و ازین منفعت بسیار شود و محبت عجب گردد و عاشق یکدیگر باشند
۸	۷	۶	۵

ب سعد

۱	۲	۳	۴
ازین شغل و کار و از بهتری منفعت و راحت یابد و کلان و بزرگ شود و بر سر همه سردار گردد بکرم الله تعالی	این کار خیر بغایت مبارک و سازوار گردد و شادیها بیند و موافقت و دوستی عجب شود بکرم الله تعالی	این گم شده زود بیاید از هر چه و جنس که باشد ازین هیچ غم مخور که زود بدست تو آید بکرم الله تعالی	این زن حمل کرد و فرزند شایسته روزی شود و بمراد دل برسد بلکه فرزند نرینه روزی شود بکرم الله تعالی
این کس با تو وفا کند و دایم و قایم موافق و یکدل و یکجهت بود و شادی و خوشی بیند	ازین بیع منفعت یابد و راحت و خوشی و نفع بسیار بود و پشیمانی هرگز نبیند همیشه خوب بود	این دوستی قایم و دایم بود و نفع بسیار یابد و محبت بسیار بود و عاشق یکدیگر باشند بکرم الله تعالی	این زن حامله سبک بنهد و بزودی خلاص شود و نیکی بیند و بمراد دل رسد بکرم الله تعالی
۸	۷	۶	۵

ت نحس

۱	۲	۳	۴
این مسافر و این آینده چند روز در آمدن درنگ و اهمال دارد دیرتر بخانه و به خویشان ملحق شود چند روز صبر کن که آخر میرسد	ازین مهتری و ازین شغل و کار زیان شود و منفعت نخواهد بود که ازین کار پرهیز کنی که آخر پشیمانی روی خواهد داد	ازین کار خیر برکت نخواهد یافت و ناسازوار و نامبارک خواهد بود باید که ازین پرهیز کنی و نکنی	ازین گم شده امید کم دار و این را کمتر خواهی یافت و ازین دست بشوی مگر که اگر یابد هم دیرتر و دورتر دست دهد
این بیع مکن که آخر پشیمانی بینی ازین احتراز باید کرد که نفع نیابی و در بلا خواهی بود	این دوستی کمتر بود و محبت قایم و دایم نخواهد ماند بلکه آخر دشمنی روی نماید و جدایی بینند	برین حامله صدقه ده تا بکرم خدا خلاص یابد و بگو که توبه و استغفار کنند که تشویش بسیار نکشد	ازین حمل کمتر گردد و ازین زن امید حمل نباید کردن که او را دهنگ یا بلای آسیب و ابتلا دارد فکر دیگر باید کرد
۸	۷	۶	۵

ث سعد

۱	۲	۳	۴
این حاجت که در دل داری بزودی بمراد رسی و مقصود تو حاصل شود و آنچه در دل نیت داری بزودی برآید بکرم الله تعالی	این مسافر و این آینده بتو میرسد و امید ملحق میشود بلکه در راه است و خاطر جمع دار	ازین مهتری و ازین شغل و کار ترا فایده و نفع بسیار میرسد و راحت یابد و بزرگ و کلان تر بر همه شوی و بمقصود برسی	ازین کار خیر و ازین کدخدا سازواری و مبارکی روی دهد و شادیها و خوشیها بینی و محبت بسیار میشود
این دوستی قایم و دایم محبت او خلاص بود و روز بروز زیاده شود و ازین نفع و فایده بسیار بینی بکرم الله تعالی	این حامله سبک بار میشود و بزودی خلاص شود درین باب هیچ غم و غصه نباید خورد که خوب شود بکرم الله تعالی	این زن حمل کرد فرزند نرینه شایسته روزی شود و بمراد خود رسد اگر چند روز توقف شد او این زن باز گیرد و فرزند شود	این گم شده بزودی بتو میرسد و بدست تو می آید هر چه که گم شده بتو میرسد بزودی چیز تو خواهد رسید
۸	۷	۶	۵

ج نحس

۱	۲	۳	۴
ازین سودا پرهیز کن تا زیان زده نشوی و هیچ کس را از دل مگو و ازین کار چند روز پرهیز کن و صبر کن	ازین حاجت که میخواهی چند روز صبر کن که تا فوت کردن این فایده است تا چند روز نحس بگذرد	این مسافر و آینده در آمدن چند روز درنگ و اهمال دارد و بعد چند مدت خواهد رسید حالا صبر کن	ازین مهتری ترا فایده نباشد ترک کردن اولیتر است ازین کار پرهیز کن که درین نفع نخواهد بود
برین زن حامله صدقه بده که طالع نحس دارد و اندک تشویش خواهد یافت آخر نیک بود غم مخور صدقه بده	این زن کمتر حمل گیرد چون که چند روز طالع نحس دارد و اگر بار هم گیرد نمیماند صدقه بدهد	این گم شده کمتر بدست آید یک صدقه بر خود بده اگر هم یابی محنت عجایب دست آید	ازین کار خیر و ازین کدخدا پرهیز کن که آخر پشیمانی روی دهد و ازین کار صبر باید کرد
۸	۷	۶	۵

ح نحس

۱	۲	۳	۴
درین راه نباید رفت که خوف عجب روی نماید زنهار بدین راه مرو که آخر پشیمانی روی خواهد نمود و اگر ضرور میباید چند روز صبر کن	ازین سودا باید که پرهیز کردن و اگر نه زیان زده شوی چند روز صبر باید کردن تا نحوست برود بکرم الله تعالی	این حاجت که بدل میخواهی صبر کن و صدقه و توبه ادا کن چون ساعت نحس برود بمراد رسی	این مسافر و آینده چند روز در آمدن درنگ و اهمال دارد چند روز صبر کن آخر میرسد
این زن حمل کمتر گیرد و بزودی بار نخواهد گرفت که او را آفت آسیب دارد و از اعلاج باید کردن تا خدا فرزند دهد	این گم شده بدیر بدست می آید و بزودی نیابی بلکه صدقه بده و بر روح پیران شرعی بده تا بمدد ایشان دست آید	ازین کار خیر و ازین کدخدا توقف باید کرد تا نشانها بارد و چند روز صبر کن که ساعت نحس بگذرد	ازین مهتری و ازین شغل پرهیز و حذر باید کردن که چنان نفع و فایده دست نرسد بلکه زیان بود چند روز صبر کن که ساعت نیک شود
۸	۷	۶	۵

خ سعد

۱	۲	۳	۴
ازین دشمن ترس نباید کردن که ظفر ترا باشد و تو غالب باشی و دشمن تو دایم مقهور و مردود خواهد بود بکرم الله تعالی	درین راه خوف نخواهد بودن و بسلامت بمقصد برسد و هیچ غم مخور و هر جا که میخواهی برو بسلامت خواهی رسید	این سودا که میخواهی بکن که ازین نفع و فایده بسیار یابی و از مقصود حاصل خواهد شد	این حاجت که میخواهی بزودی برآید و مراد دل و مقصود تو حاصل شود و هر نیت که کرده بزودی برآید و بمراد برسی
این کم شده بتو زود رسد و بدست تو می آید و آسان یابی فاما بروح حضرت شیخ فرید شریف قبول کن	ازین کار خیر و ازین کدخدائی نفع و فایده‌ها شود و محبت و مودت شود روز بروز نیکی بیند و مبارک و سازوار شود	ازین لشکری منفعت و فایده بسیار یابد و مبارک و خیر شود و کلان تر و بزرگ شود و بمراد دل خواهد رسید	این مسافر و آینده بزودی بتو میرسد و آمدن او بتو ملحق میشود بلکه در راه است خاطر جمع دار بکرم الله تعالی
۸	۷	۶	۵

د سعد

۱	۲	۳	۴
این غایب صحت و سلامت است و بتو میرسد و هیچ دغدغه بخاطر راه مده و شادان و خرم بتو میرسد و خوشحال شوی بکرم الله تعالی	ازین دشمن هیچ ترس مکن که ظفر و فتح ترا باشد تو منصور و غالب شوی او دایم مغلوب و مقهور خواهد بود	درین راه هیچ خوف و خطر نیست و بمراد دل بمقصد خواهی رسیدن و ازین غم مخور که فایده بینی بکرم الله تعالی	این سودا بکن که فایده و نفع بتو رسد و بمراد دل رسی ازین سودا بتو کشایش بسیار خواهد شد خاطر جمع دار بکرم الله تعالی
این کار خیر و کدخدای مبارک و خیر بود و محبت بسیار شود و سازواری بود و نیکوئیها بیند و تا او سازواری باشد	ازین لشکری و شغل و کار نفع و فایده‌ها بسیار یابی هیچ غم مخور که مبارک و خیر بود و بمقصود برسی و بزرگ و کلان شوی	این مسافر و آینده بتو بزودی میرسد و ملحق شود بلکه در راه است می آید خاطر جمع دار	این حاجت و نیت که در دل کرده بمراد دل برسی و ازین سود مقصود تو حاصل گردد هیچ غم مخور آنچه میخواهی برآید و خوش شود
۸	۷	۶	۵

ذ سعد

۱	۲	۳	۴
این فرزند اعلم و هنر و کسب آنچه میخواهد روزی گردد و عالم و هنرمند و کاسب در فن خود یگانه بود و عاقل و دانا بود در هنر یگانه دوران بود	این غایب بصحت و سلامت باز می آید و بزودی بتو میرسد و نجات خود بیابد بسلامتی و مبارکی باز آید و بمقصود برسد والله اعلم	ازین دشمن اندیشه مکن که او دایم مغلوب و زیر دست تو باشد و تو دایم و قایم برو ظفر یابی و غالب باشی بلکه دست تو اسیر باشد والله اعلم	درین راه خوف و خطر نبود و هیچ ترسی و زیان نرسد بصحت و سلامت بمراد دل خود خواهی رسید خدای تعالی حافظ و نگهبان تو باشد
ازین لشکری و شغل و کار منفعت بسیار یابی و فایده بینی و بمراد دل بزرگ و کلان تر شوی بر قوم که میخواهی در زیر دست تو باشند و دایم بزرگ باشی	این مسافر و آینده بتو زودی میرسد خاطر جمع دار که درین نزدیکی ملحق شود بلکه در راه می آید بخیرت میرسد بکرم الله تعالی	این حاجت و نیت که داری بکرم الله تعالی زود برآید و بمراد و مقصود خویش برسی و هر چه در دل داری برآمده است	این سودا بکن که فایده و سود بتو شود و هیچ دغدغه نباید کردن که این سودا سودمند و مبارک بود و منفعت بسیار بتو میرسد که فال نیکو آمده است
۸	۷	۶	۵

ر سعد

۱	۲	۳	۴
این فرزند مبارک قدم و مشفق و نیکوکار و نیک بخت بود و مادر و پدر از و بمراد و مقصود برسند ازین فرزند تمام خوشحال شوند و باشند	این کس با علم و هنر و کسب که میخواهی خوب در هر دو علم و هنرمند گردد و بمراد دل شود بهم خیل خانه از و فایده و نفع رسد	این غایب بسلامت است و باز بسلامت برسد و بمراد دل و مقصود برسد ازین غایب هیچ فکر و اندیشه و دغدغه مکن که او بسلامت است	ازین دشمن مترس که ظفر و فتح ترا باشد و تو دایم برو غالب و مظفر خواهی بود و او دایم زیر دست تو باشد و مقهور و مردود بود
این مسافر و آینده بتو زود میرسد خاطر جمع دار که او در راه است و نزدیک میرسد	این حاجت و نیت که داری نزدیک روز برآید بمقصود و مراد دل رسی و جمله کار تو برآید و خاطر خواه مقصود شود	این سودا بکن که فایده و نفع بسیار بود و مبارک و خیر و سودمند شود ازین سودا راحت و خوشی بینی و بمراد دل برسی	اگر درین راه خوف هم بود تو بصحت و سلامت خود بمقصد میرسی هیچ غم و دغدغه بخاطر راه مده که ترا هیچ خطر نیست و بمراد دل رسی
۸	۷	۶	۵

زحس

۱	۲	۳	۴
ازین سود کمتر بود باید که چندروز صبر کنی تا این وقت نحس بگذرد و ساعت نیک شود بعد چندروز آنچه میخواهی بکنی که فایده شود	ازین فرزند نیکویی چشم مدار که طالع نحس تولد شده ازو خوشی و راحت کم یابی دایم دلگیر باشی یا ازو غم حاصل کنی	این کس را علم و هنر بود و کمتر آموزد و طبع کند بود و همین خوب نشود و آنچه مشقت کند ضایع بود بمراد دل کمتر رسد مگر در سال کلان	این غایب در تشویش و بلا گرفتار است و دیرتر رسد و اگر نه صدقه بدهد که آنچه بلا بود و نازل شده است کمتر محنت کشد
۸	۷	۶	۵
این حاجت و نیت که بدل کرده ازین چندروز صبر کن که بعد چندروز بمراد میرسی بلکه توبه و استغفار کن که ساعت نحس بگذرد	این سودا چندروز مکن که فایده نیابی بلکه زیان و زلل خواهی دید و اگر گرفته انده بده که بعد چند روز خواهی خرید	باین راه که رفتن میخواهی مرو و چندروز صبر کن که درین راه خوف و خطر روی نماید و پشیمانی روی دهد نعوذ بالله	ازین دشمن حذر کن اگر توانی بر آشتی رجوع کن که بد و ظفر و فتح که بیابی مگر در خصومت او را فتح و ظفر بود نعوذ بالله کار خود بخدا کنی

س سعد

۱	۲	۳	۴
این کار بکن که مبارک و خوب و سازواری کنی و بغایت سودمند و منفعت و نفع دست دهد تا آخر باین کار نفع و فایده بود	این سفر نفع بسیار و منفعت بیشمار شود و خوشی و راحت بیند و ازین سفر بمراد و مقصود بازخواهی رسید باید که ترک نکنی	این فرزند نیکو مبارک و مقبول علم شود و ازین پدر و مادر و هم خویشان فایده بیند و آسوده شوند و علم و هنرمند بود	این کس را علم و هنر و کسب خوب شود چنانکه دیگران از وی فایده و نفع یابند و مشهور گردد
۸	۷	۶	۵
این سودا بکن که ترا فایده و نفع بسیار رسد و منفعت بسیار روزی گردد و بمراد دل فایده بیند بکرم الله تعالی	ازین راه که رفتن میخواهی برو که بصحت و سلامت و با نفع فایده و بمقصد خود رسی و هیچ دغدغه و ترس در راه نه بینی بکرم الله تعالی	ازین دشمن هیچ مترسی و ملاحظه باید کرد که دایم ترا بر او ظفر و فتح بود و او دایم در دست تو مغلوب بود بکرم الله تعالی	این غایب بصحت و سلامت است و باز در خانه خود بمراد و مقصود در رسد در عنقریب ایام بوطن خود بیاید در باب او هیچ دغدغه

نیست

شنحس

۱	۲	۳	۴
این بیمار چندروز محنت میکشد و دیر نیکو شود باید که صدقه بدهد تا ساعت نحس نیکو گردد و صحت یابد تا چند روز صبر کن	این کار مکن که سازوار و مبارکی کمتر شود باید که این کار پرهیز کند که ازین نیکی و نفع نخواهد شد پرهیز کردن بهتر	باین سفر که میخواهی مرو که خوب نیست که خطرها خطر بینی و ازین سفر پشیمانی روی خواهد داد ازین سفر پرهیز باید کرد	این فرزند در ساعت نحس شده است برین صدقه باید داد اگر زنده ماند مبارک و لوند شود با مادر و پدران خشنود نباشند دایم دلگیر بود
۸	۷	۶	۵
درین راه خوف و خطر بسیار روی نماید باید که چندروز ازین رفتن صبر کنند تا پشیمانی بسیار و سرگردان نشود	ازین دشمن احتراز باید کرد و صلح باید کردن که خصومت با او فایده نکنند چندروز تحمل باید کرد تا ساعت بر تو نیک شود	این غایب در محنت است و در رنج و محنت و امید او درین نزدیک نیست صدقه باید داد تا بسلامت برسد الله اعلم	این کس را علم و هنر کمتر شود و کم علم و هنرمند گردد و اگر میشود طبع بسیار میشود و کوشش بلیغ نماید

مرنحس

۱	۲	۳	۴
ازین چاکری و نوکری نفع کمتر بود و نفع و فایده کم خواهد شد و قیمت و قدر نقصان بهتر نمیشود چندروز ازین پرهیز باید کردن	ازین بیماری چندروز محنت میکشد صدقه باید داد تا صحت یابد و بسیار تشویش نکشد که ساعت خوب شود بکرم الله تعالی	ازین کار نفع و سازوار کمتر بود و نفع کمتر بود و فایده نخواهد شد که دایم رنجه و درشتی خواهد بود ترک باید کرد	ازین سفر احتراز کن که خطر و زیان خواهی دید و تشویش خواهی کشید باید که ازین صبر کنند تا ساعت خوب رسد
۸	۷	۶	۵
این دشمن بر تو غالب بود باید با او صلح کنی و خصومت نکنی و ازین دشمن احتراز باید کرد که فایده نخواهد شد	این غایب کمتر بسلامت بود و دیدن او در قفای الهی شود و اگر صدقه و توبه کنند شاید که ساعت نحس بگذرد	این کس را علم و هنر کمتر بود و اگر هم شود سود نخواهد کرد و فایده نخواهد شد	این فرزند نامبارک و بدکار و فاسق شود و پریشان و فتنه و پدر و مادر ازین آسوده نشوند مگر در سال کلان

ص سعد

۱	۲	۳	۴
این پادشاه بر رعیت و بر لشکر مشفق و مهربان باشد و عدل خوب کند و عادل و منصف باشد و بر هیچ احدی ظلم و تعدی روا نداشته باشد	ازین چاکری منفعت بسیار شود و بمراد دل برسد و عزت و حرمت روز بروز زیاده شود و ترقی کرده بمرتبهٔ بلند رسد	ازین بیماری بزودی صحت یابد و سلامت شادان سر شوید و بزودی نیکو شود و هیچ خطر و تشویش نیست بکرم الله تعالی	ازین کار نافع و سزاواری و مبارک روی دهد و در میان این منفعت بسیار بود و با او عمر موافقت و خوشحالی بود و سود دهد
این غایب بسلامت است و باز بسلامت بخانهٔ خود برسد و با فایده و نفع و غنیمت بیاید و از دست شیاطین رها بیند و بصحت و سلامت برسد	این کس اعلم شود و عالم و هنرمند گردد و صاحب [illegible] شود و استاد گردد که در همه خلق مشهور و عزیز و مکرم گردد	این فرزند صالح و نیک بخت بود و با مادر و پدر و اقربا را نیکو و مبارک باشد و از و دولت و منفعت بسیار بینند و برخوردار باشند	ازین سفر نفع و فایده بسیار دست دهد و مال و دولت فراوانی بدست خواهد رسید و هیچ دغدغه و غم روی نخواهد نمود و شادی بینی بکرم الله تعالی
۸	۷	۶	۵

ط سعد

۱	۲	۳	۴
ازین شوهر و ازین زن سازواری و مبارکی و موافقت بسیار بود و نیک مبارک باشد محبت و مودت طرفین دایم زیاده شود و کم نشود و در رضا زن باشد و زن با او موافق باشد	این پادشاه نیکو عادل و مهربان باشد و بر همه خلق مشفق و پادشاهی خوب بزور کند و مظفر بود و غالب باشد	و ازین چاکری منفعت بسیار یابد و بمراد دل برسد و روز بروز قیمت و مرتبه زیاده گردد و دولتمند شود و عزت و حرمت بسیار بود	این بیمار بزودی صحت یابد و تشویش و محنت نکشد و سلامت سر شوید و هیچ دغدغه و غم نیست خاطر جمع دار که خدای تعالی نیکو کند
این کس اعلم و هنر خوب شود چنانکه در تمام مملکت خود مشهور و معمور گردد و کلان تر شود و عالم و هنرمند بی بدل شود بکرم الله تعالی	این فرزند صاحب دولت شود و مبارک قدم بود و پدر و مادر را دولت دار باشند و از و هم مردم آسوده باشند و هم نفع برسد والله اعلم	ازین سفر منفعت بسیار یابد و بنهایت نیک حاصل کند و بمراد و مقصود در خانه باز آید بکرم الله تعالی	این کار نیکو که مبارک و سازوار بود و درین کار منافع بسیار دست دهد و سود بسیار کند تاراحی شود بکرم الله تعالی
۸	۷	۶	۵

ط سعد

۱	۲	۳	۴
این ملک و این ولایت یا قلعه بزودی بدست می آید یا غنیمت بدست دهد بفتح و ظفر بود و مراد مقصود حاصل گردد بکرم الله تعالی	ازین شوهر و ازین زن سازواری مبارک شود و در میان ایشان دایم محبت باشد و عاشق یکدیگر باشند و همیشه ازیشان نفع و فایده برسد	این پادشاه نیکو و عادل و مشفق و مهربان بوده بر رعیت و لشکر عادل بود و مملکت او خوب سامان باشد که همه راضی باشند	ازین چاکری فایده و نفع بسیار بود و بمراد دل رسد روز بروز مرتبه بلند شود و صاحب دایم مشفق بود و دولت و نعمت زیاده شود انشاءالله
این فرزند مبارک و خوب و دراز عمر و برخوردار بود و دولتمند گردد و نام پدر از و روشن شود و دایم همراه مردم کلان و خوب باشد	ازین سفر منفعت بسیار رسد و از وجه حلال مال بدست آید و باز بخیریت بخانه رسد با نفع و فایده بیاید بکرم الله تعالی	این کار سازوار و مبارک بود و منفعت بسیار شود و خانه را خوب سامانی کند و دوستار خیل خانه باشد بکرم الله تعالی	این بیماری بزودی بصحت مبدل شود و هیچ محنت و تشویش نکشد که بصحت سر بشوید بکرم الله تعالی
۸	۷	۶	۵

ع نحس

۱	۲	۳	۴
این قرض رود و ادا شود و این وام بزودی از گردن ساقط شود و این وام مکن که تشویش خواهی کشید ازین پرهیز کن خوب نیست	این ملک و ولایت و حصار دیر بدست آید و محنت بسیار دست دهد باید که درین خانه استقامت نکند که ساعت نحس است	ازین شوهر و ازین زن سازوار و مبارکی کمتر بود و فتنت هم کم شود و از فایده نشود بلکه پریشانی روی نماید ترک کن	این پادشاه ظالم و ستمکار بود و مردم از آزار او و لشکر و رعیت در آزار باشند و محنت دایم توبه باید کردن
ازین سفر احتراز و پرهیز باید کردن و اگر نه آخر محنت و رنج بکشد و در کلفت افتد باید که بعد چند روز ساعت خوب شود سفر کند تا خوب باشد	این کار مکن اگر نکنی بهتر باشد و سازوار کمتر بود و کمتر مبارک باشد ازین پرهیز بکن	این بیمار چند روز تشویش و محنت کشد باید که صدقه بدهد و توبه کند تا صحت روزی شود و محنت نکشد	ازین چاکری و نوکری احتراز باید کردن که نفع و فایده کم شود بلکه در محنت و رنج باشد و کلفت بکشد احتراز باید کرد
۸	۷	۶	۵

غ نحس

۱	۲	۳	۴
این زراعت پرهیز کن که نفع نیابی و سود نشود بلکه زیاده کردی چند روز این را ترک کن	ازین وام وازین قرض زود خلاص نشوی باید که پرهیز کنی و قرض مکن واگر قدیم است چند روز صبر کن	این ولایت و ملک کم بدست آید چند روز صبر کن و قصد نباید کردن بعد چند روز اگر قصد میکنی خوب باشد	ازین شوهر وازین زن فایده نیابی و سازواری نباشد و نامبارک بود و محبت کم کنند و فا نکنند چند روز صبر کن
ازین کار کردن ترک باید کرد که مبارک و سازوار نباشد باید که ازین کار پرهیز کند آخر بجز خواهد شد	ازین بیماری محنت کشد و تشویش یابد توبه کند و گرسنه را صدقه دهد تا زود نیکو شود و بهتر گردد	ازین چاکری نفع کم بود و قراری نباشد و عزت و دولت چندان روز صبر کن تا ساعت نحس برود	این پادشاه ظالم و فاسق بود و مردم رعیت و لشکر را آزار دهد و تعدی بنیاد کند و بدعهدی کند توبه باید کردن
۸	۷	۶	۵

ف سعد

۱	۲	۳	۴
درمیان این دو قوم موافقت و سازواری باشد و هرگز مخالف نشوند و محبت و موافقت خوب باشد بکرم الله تعالی	ازین زراعت بغایت نفع و فایده رسد و منفعت بسیار شود و مبارک و خوب بود دل باید کردن ترک نکردن بکرم الله تعالی	این وام و قرض زود دوخته گردد و بکوشش حالی ادا شود و هیچ فکر و دغدغه نکند و خوب شود و نفع برسد بکرم الله تعالی	این ملک و ولایت مبارک و سازوار بود و بدست همیشه باشد و ازین منفعت بسیار یابد و بمراد دل برسد بکرم الله تعالی
ازین بیماری بزودی خلاص شود و محنت نکشد و بزودی سر شوید و صحت یابد و بمراد دل و مقصود حاصل گردد	این چاکری و نوکری نفع و فایده بسیار حاصل شود و مرتبه بلند گردد و مقصود حاصل شود و خاصه و ناموس و کلان شود	این پادشاه عادل و مهربان باشد و عدل خوب کند که مردم رعیت و لشکر راضی باشند و بر هیچ کس ظلم و تعدی نشود	این شوهر وازین زن سازوار و مبارک بود و محبت بسیار شود و بمراد دل هم مقصود حاصل شود تمام عمر محبت بوده باشد در طرفین نیز باشند
۸	۷	۶	۵

ق سعد

۱	۲	۳	۴
ازین بندیخانه بزود خلاص یابد و باز بدولت و نعمت رسد و بعزت و آبروی و سرخ روی خلاصی یابد و بمراد دل رسد والله اعلم	درمیان این هر دو قوم موافقت و سازواری بسیار باشد و دوستی و صلاح طرفین دایم برقرار بود و موافقت دور نشود	ازین زراعت نفع فایده بسیار دست دهد و مبارک شود و نعمت و دولت بسیار حاصل شود و بمراد مقصود دل رسد	این وام واین قرض بکرم الله تعالی زود واز کردن ادا شود و خاطر جمع گردد با سعی ادا و دوخته گردد و از غیب دولت یابد
ازین چاکری نفع بسیار و دولت بسیار بدست آید و مرتبه روز بروز بلند گردد و منفعت بسیار شود بکرم الله تعالی	ازین پادشاه تمام خلق و مردم آسوده شوند و رعیت و لشکر خوشحال شوند و با عدل و انصاف بود که همه راضی باشند	این شوهر واین زن مبارک و خوب بود و سازوار بود و محبت بسیار شود و دایم در حکم موافق خود باشند	این ملک و ولایت بدست آید و باز که کوشش حاصل شود و باز دایم بدست تو باشد ازین حاصل بسیار بدست آید بکرم الله تعالی
۸	۷	۶	۵

ک نحس

۱	۲	۳	۴
ازین شرکت منفعت کمتر شود واخر درمیان مخالفت و جنگ روی نماید باید که پرهیز کند تا چند روز صبر کند تا ساعت نیک در آید	ازین بندیخانه زود خلاص نشود چند روز صبر کن و توبه کند و صدقه دهد تا بکرم الله خلاص شود و این ساعت نحس بگذرد	درمیان این قوم سازواری و موافقت کم بود بلکه مخالف شود و آخر محنت روی نماید چند روز ازین توقف کن	ازین زراعت منفعت کمتر شود بلکه زیان برسد و مبارک نشود و فکر دیگر کن یا جای دیگر زراعت کن
ازین پادشاه مردم ناراضی شوند و او ظالم و فاسق شود و رعیت و لشکر را آزار کند و تعدی بنیاد کند که مردم و خلق بیزار باشند	ازین شوهر وازین زن سازواری کمتر بود نا خواسته بهتر و محبت کم شود و بدبختی ظاهر گردد که هر دو تشویش کشند و بیزار شوند	ازین ولایت منفعت باشد و بغیر محنت دست نرسد و قصد مکن که چند روز تشویش یابی باید که چند روز صبر کنی که ساعت نیک رسد	این وام و قرض دیر کشد و بزودی دوخته نگردد و چند روز محنت و پیشانی روی دهد اگر حالا گرفته کرده اند بده که محنت نکشی صدقه
۸	۷	۶	۵

لسعد

۱	۲	۳	۴
این شهر مبارک بود و از بودن این نفع و فایده بسیار رسد و نیکو سازوار بود و بمقصود و مراد دل برسد بکرم الله تعالی	این شرکت مبارک و خوب بود و منفعت بسیار بود و موافقت بسیار شود و بمقصود برسد بکرم الله تعالی	ازین بندیخانه زود خلاص شود و بمراد دل برسد و نفع بسیار یابد و نیز رسد و روز بروز فایده یابد بکرم الله تعالی	در میان این هر دو قوم سازواری و موافقت بسیار شود و بمقصود دل برسند و دایم دوستی زیاده گردد بکرم الله تعالی
این شوهر و ازین زن سازواری و موافقت شود و محبت ایشان کم نشود و موافق یکدیگر باشند هرگز مخالف نباشند و نشوند	این ولایت زود بدست تو آید و از و منفعت رسد و بدست تو دایم و قایم معمول باشد و مستقیم گردد که بمراد دل برسد	این وام و قرض زود درست گردد و از غیب مال بدست آید که آسان ادا شود و خلاص یابد و بمراد دل برسد بکرم الله تعالی	این زراعت مبارک بود و منفعت بسیار دست آید و فایده بسیار شود که مراد دل و مقصود حاصل گردد
۸	۷	۶	۵

مریخی

۱	۲	۳	۴
ازین کس وفا و موافقت کمتر بود و دایم در مخالفت کوشد و بی وفایی کند ازین پرهیز باید کردن تا چند روز بگذرد	این شهر مبارک و سازوار کمتر بود ملک ازین زیان میرسد ازینجا پرهیز اولیتر بود و یا توبه و صدقه ادا کنند که خوب شود	ازین شرکت پرهیز کن که فایده نکند و پشیمانی روی دهد بلکه زیان زده گردد چند روز صبر کن که ساعت نیکو رسد	ازین بندیخانه دیر خلاص شود و چند روز صبر کن یا توبه کنند و صدقه بدهد که ساعت نیکو شود و از سبب خیرات خلاص یابد
این ملک و ولایت دیرتر بدست آید زنهار محنت نباید کشیدن که پشیمانی روی دهد چند روز صبر کن	این وام و قرض زود درست نگردد نباید گرفت که آخر محنت و پشیمانی روی نماید ازین قرض گرفتن ترک بهتر	ازین زراعت فایده و نفع کمتر رسد باید که چند روز پرهیز کند یا جای دیگر کند و اگر نه زیان و زلل خواهد آمد و توبه هم بکند	در میان این هر دو قوم سازواری و موافقت کمتر شود بلکه دشمنی و مخالفت پیدا شود باید که چند روز صبر کند که ساعت نیکو برسد
۸	۷	۶	۵

لسعد

نسعد

۱	۲	۳	۴
ازین بیع و ازین خریدن منفعت بسیار رسد و مبارک بود و بمراد دل و مقصود حاصل شود و سودمند گردد بکرم الله تعالی	ازین کس موافقت و محبت و دوستی ظاهر شود و مطیع تو بود و وفا بسیار کند که ازان راضی و شاکر باشی	این شهر و مقام ترا سازوار و مبارک بود و درین نفع بسیار شود و بمقصود دل رسد و کارها نظام پذیرد بکرم الله تعالی	ازین شرکت ترا فایده بسیار شود و نفع بسیار دست تو رسد و بمراد رسی و موافقت دایم نیکو باشد بکرم الله تعالی
ازین قرض زود خلاص یابی و این وام زود درست گردد و مال از غیب بدست برسد بمراد برسی والله اعلم	ازین زراعت نفع بسیار رسد و مبارک گردد و مقصود تو حاصل شود و آنچه در دل بخواهی بیابی والله اعلم	میان این هر دو قوم موافقت و محبت و دوستی بسیار بود و دایم یکدل و یکجهت باشند و بمراد رسند	ازین بندیخانه زود خلاص شود و بمراد دل برسد و راحت و خوشحالی بیند و مقصود حاصل کرد بکرم الله تعالی
۸	۷	۶	۵

وسعد

۱	۲	۳	۴
ازین دوستی نفع بسیار رسد و موافقت بود و محبت بسیار شود و دایم قایم شود و بمراد دل و مقصود رسید	ازین بیع نفع بسیار رسد باید کردن و خریدن که بهر دو جانب فایده رسد و مبارک و خیر بود و راحت یابد	این کس بتو خوب و وفا کند و دایم محب و دوست باشد و از وی نیکیها بیند و راحت رسد بکرم الله تعالی	این شهر و این مقام ترا مبارک و خیر بود و بغایت نفع بتو رسد و مقصود حاصل گردد بکرم الله تعالی
ازین زراعت منفعت بسیار یابد و مقصود دل حاصل شود و بمراد دل رسد و آسوده شود و راحت یابد بکرم الله تعالی	میان این هر دو قوم دوستی و محبت بسیار شود و سازوار بغایت خوب بود و دایم موافقت باشد والله اعلم	ازین بندیخانه زود خلاص شود و بزودی خلاص یابد هیچ دغدغه و فکر نکند که بمراد مقصود برسد	ازین شرکت نفع و راحت یابد و فواید بسیار دست رسد و مقصود و مراد دل حاصل گردد بکرم الله تعالی
۸	۷	۶	۵

ه سعد

۱	۲	۳	۴
این حامله زود خلاص شود و سبک بار و هیچ غم منت فاما خیری صدقه بدهد که محنت نکشد الله اعلم	ازین دوستی فایده بسیار شود و محبت قایم و دایم بود و خوشحال و راحت رسد و دوستی خوب باشد	این بیع بکن که مبارک بود و باید خریدن که ازین فایده رسد و مقصود حاصل شود و مبارک باشد بکرم الله تعالی	این کس با تو خوب وفا کند و دایم در رضای تو باشد هرگز بیوفایی نکند وفادار بود که از و راحت و خوشحال شوی
در میان این هر دو قوم محبت و دوستی بسیار شود و همراه زندگانی کنند و مخالفت هرگز میان ایشان نشود	این بندی بجانه زود خلاص شود حالا هیچ محنت نکشد که ساعت خوب رسیده بکرم الله تعالی بمقصود دل رسد	ازین شرکت نفع بسیار شود و سودمند گردد زود بکن که ترا فایده شود و بمراد دل رسی و مبارک گردد	این شهر و مقام ترا مبارک بود و فواید بسیار رسد بمراد دل رسی بکرم الله تعالی
۸	۷	۶	۵

لا نحس

۱	۲	۳	۴
این زن حمل مکر کرد که او را آفت آسیب دارد علاج باید کرد که نیکو شود بکرم الله تعالی	این زن در خلاص شدن اندک محنت و تشویش میکشد باید که صدقه خوب بدهد تا به برکت آن خلاص شود	ازین دوستی چشم امید باید داشت لیک پرهیز باید کردن که از محنت و کلفت روی باید و دوستی قایم نبود	ازین بیع منفعت باشد پرهیز کردن اولیتر که نفع کم بود و لیک زیان رسد چند روز صبر کن
ازین بند بجانه زود خلاص نیست چند روز صبر باید کرد و توبه و صدقه ادا کن که خلاص شوی	ازین شریک نفع نبینی ترک اولیتر بود که سودمند نخواهد تا چند روز صبر کن که ساعت نیکو در آید	درین شهر مباش و سکونت مکن که سازوار نباشد و از محنت خواهی گشتن با صدقه بده که بلا بر گردد	این کس با تو وفا نکند بلکه مخالفت بد کند و از وی دوستی چشم مدار که بدرون الت
۸	۷	۶	۵

ی سعد

۱	۲	۳	۴
این کم شده زود بدست آید اگرچه باشد بزود حاصل شود و بمقصود برسد و بدست آید ای طالب	این زن بکرم الله تعالی حمل کرد و فرزند شایسته روزی شود اگر غمی هم هست درین روز تا بار کرد	این حامله سبک بار نهد و بزودی خلاص شود و هیچ محنت و تشویش نکشد و بزودی خلاص شود	این دوستی دایم و قایم برقرار بود و روز بروز محبت زیادت شود و مقصود دل حاصل گردد
درین شرکت نفع بسیار و فواید بیشمار شود و مراد دل و مقصود حاصل گردد بکرم الله تعالی	این شهر و این مقام ترا مبارک و سازوار بود درین شهر بمراد دل و مقصود برسی و نفع بسیار شود	این کس با تو همیشه وفا کند و محبت و دوستی او دایم و قایم بود بکرم الله تعالی	ازین بیع نفع بسیار بینی و راحت یابی و فواید بسیار دست دهد بکرم الله تعالی
۸	۷	۶	۵

فال امیر المؤمنین مرتضی علی علیه الصلوة والسلام به هر نیت که باشد سه قطار نقطه یا خط بکشد و هشتگانه طرح کند باین نظم سعد و نحس معلوم کند

یکی نیکو دو باشد سه از محنت بر آید کار — چهارم سعد و پنجم نحس ششم نیکو ولی دشوار

سعادت هفتمی یابی مراد دل شود حاصل — ز هشتم هم بر آید کار لیک از محنت بسیار

تمت رساله

کتب خان
۱۱۳

۱۴۷